

الواح مبارکہ حضرت بہاء اللہ

جل ذکرہ الاعلیٰ

شامل:

اشراقات و چند لوح دیگر

هو الظاهر الناطق المقصد اعلمكم اعلمكم

الحمد لله الذي اظهر سلطانه ما اراد وزين اليوم بنسبته اليه
وسماه في كتب التواريخ يوم الله وفيه ظهر ما بشر به رسوله وكتبه
وزيره فلما اتى الوعد اشرق نير الظهور انه هو مكرم الطور سلطان
ما خوفه شوكة السمار والامراء وما منعه سطوة البحارة ولا
ظلم الفراعنة قام امام الوجوه وقال الله انا المكنون وانا العزيز
وانا الذي بذكري تزفيت سائر لبرمان بانجم البيان
والامكان نور العرفان تعالى من اظهر نفسه وانزل برحمته
واسمع لكل آياته البهارة لتكبير على اليا دى امره بين عباده
الذين جعلهم ترجمته وحيد وما انزل في كتابه وبهم ماج بحر العرفان

بين الايمان واشرق نير العلم من افق الامكان وانصت
 بنوره الافاق واتبرئت برافدة العشاق في يوم لم يشأ
 يا ايها الظائر في سوار كعب رفان والناظر الى افق رحمة ربك
 الرحمن انا مسكنا القلم بما كتبت ايادي الامم واخذنا زمانه
 في برته من الزمان بما احاطت بنا الاخران من الذين نبذوا
 لبروتقوى وخذوا البغى والفحشاء اولئك استعلوا بنا
 احرص والهوى وخانوا في اموال الورى من دون اذن من ربهم
 رب عرش واهرى ومالك الآخرة والاولى قل الهى الهى لا اطرد
 عن بحر عطاك ولا تمنعنى عن ظل قباب فضلك وعترتك يا سلطان
 الوجود ومالك ممالك الكرم واجود ما اتخذت لنفسى ووزك سلطانا
 ولا سونك ربا اسئلك بخير كوثر لبيان بزير نعمات ظهورك
 فى الامكان وبآياتك الكبرى وحفيف سدره المنتهى ان تؤيد
 عبادك على العدل فى امرك والانصاف فى ظهورك اى
 ترخيم معرضين عن ساحة عزك متمسكين باوامرهم فى ايامك نبذوا
 بحر العلم وراهم مقبلين الى خدير الوهم لم ادر يا الهى باى تحمى عيون

ما عندهم و بائی مان سکیرون ما ازلت علیهم من سما فضلك و
 اظهرت لهم من اصدف بحر اراؤک اشهد بظهورک ظهر ایل
 و نزل الکیسیل و مت الحجج و کلت النعمه ای رب انا عبدک
 و بن عبدک کون متوجها الی انوار وجهک و تمسکنا بحبل غایتک
 و معترفنا بجهربانک و سما حکمتک و مقرا بما نطق به لسان عظمتک
 و ما انزلته فی کتبتک ای بآید العاقلین علی الاعراف بما
 اظهرته بقوتک و لمعرضین علی الاقبال الی باب رحمتک و ابرار
 علی الاقرار بوحدانیتک و فردانیتک ای رب و فقم علی ارجح
 الیک و القیام علی تدارک ما فات عنم عند تحلیات انوار کبریا
 انت الذی بار اراؤک نصبت رایه الیک الواب فی الیاب
 و ارتفع جبا مجدک امام وجوه الاحباب طوبی لغریب قصد
 و لغیر اراؤک بحر غنائک و طوبی لطالب تسک بحبل قربک و
 تسبب بذیل عطاؤک و طوبی لغاصد قصد فرات رحمتک و محراب
 کریم و طوبی لقطع نبداد و ننگ و اخذ ما امر به فی کتابک
 امبین بلسان پارسی ندای مظلوم را شنو ما بالانهای عالم

عمل نمودند آنچه را که بیسبب ظالمی عمل ننموده و گفته اند آنچه را که
 مشرکی بخته نفوسیکه در طین طنون و او نام غرقند قابل ادراک
 تجلیات انوار آفتاب حقیقت نبوده نیستند تا قلب از نار و
 فارغ نشود البته بویقین فائز نگردد و گنجایند آن نفوس که زده بوی
 و نفوسیکه از عالم گذشته اند و بر شاطی بجز انقطاع خرگاه افتخ
 اند یا اینها الناظرالی الوجه چندی تسلیم از تحریر منع نمودیم و سبب
 ان احزان وارده بوده که حضرت تقوی در تحت بر این نفس
 و بوی مشاهده شد آتش طمع و حرص بر بیکل تقدیس وارده
 آنچه را که علم از ذکرش عاجز و اوراق از مجلس قاصر نفوس
 موجوده قابل ادراک معانات نباعظیم نبوده نیستند الا
 شاکر تک پیرا مل قادر بر طیران و انقضای تقدیس مبارک نه
 قل یا قوم اتقوا الله و لا تكونوا من العاقلین ضعوا یا معتم و ریم
 و اخذتم و خذوا ما اوتیتهم من لدی الله رب العالمین لعمر الله
 نفعکم ما عندکم و لا یفعلکم ما عند الاحزاب ضعوا الطنون و الا
 سو بزمین الی فوق اشرق منه نیر الایقان من لدی الرحمن

بذانا امر تم به من قبل فی الواح شتی فی هذا اللوح لمهین ^{محمد}
 علیک بهائی امروز بر نفسی اراده نماید بافتاب حقیقت که از افق
 سما سخن اشراق نموده توجه کند باید قوه مدر که را از قصص اولی
 مقدس نماید و راس عرفان را بتاج انقطاع و بیکل وجود را بطرائق
 تقوی مزین دارد و بعد از ادا قعش در تخته بحر احسب که کند ^{علی}
 علیک بهاء الله الابدی امروز روز کلمه مبارکه که قل الله ثم یوم
 فی خوضهم طبعون است قاصدین باید حین قصد زوده علیا در ^{محمد}
 اول از کوشترین آیه مبارکه بیاشامند و همچنین در قدم ثانی
 امام کعبه الهی این آیه را بلسان حقیقت تلاوت کند ^{محمد}
 ترکت لاه قوم لایؤمنون بالله و هم بالآخرة هم کافرون
 اگر طالب باشد ذکر شد فائز شود و اولایق تقرب و حضور و قاف
 طیران در این هوا متعده است و الا باید با و نام معرین
 و مغلین تاسی نماید چنانچه نموده اند یا محمد قبل علی بر حسن و
 خاشاکی لاتیق این بساط نبوده و نیست باری اسباب خوب
 بساطی بحر معانی و تقرب بانوار آفتاب حقیقی است که ذکر شد

سن و در آن استبیل مسدود و اطلب مرود با علی التدارک
 باقی اعلی دعوت نمودیم و لکن غافلین و معرضین پذیرفتند
 از حق جل جلاله مسلت نما شد و عباد را تا بد فرساید و وقت
 و قدرت بخت تا از مرقاہ اسما صعود نمایند یعنی بگذرند و قصد
 سما معانی کنند مادی دولت آبادی را بصیاح شفقانه
 و مواظب حکیمانہ نصیحت نمودیم که شاید از شمال و همسایه
 یقین توجه کند و از موهوم بشر قیوم اقبال نماید و بانوار حضرت
 معلوم فائز شود نصیاح قلم اعلی در صخره صفا اثر نمود و شمری ظاهر
 حال جمعی بمسأله خربشیدہ تربیت داده و باغوی آن نفوس
 غافلہ مشغول و بر صنایع سما معکف سبحان الله عزوجل
 از تجارت اسما چه رکبی تحصیل نمودند و بچه فوزی فائز گشتند
 در یوم جزا کل از حقیف سدره فتنی محروم مشاهده شدند و بجز
 بسیار که را با یاد بی غنی و فحشا قطع نمودند و بر منابر طبعین و
 مشغول بوده و هستند انظر کیف جعل الله علیہم نظام
 و اعلم علیہم نفسی از اہل سنت و جماعت و رجعتی از جهات و

قائمت نموده و الی جن قریب صد هزار نفس اطاعتش نمودند
 و بخدمتش قیام کردند قائم حقیقی نور الهی در ایران قیام برانگیز
 شهیدش نمودند و بر اطفال نورش بهت گماشتند و عمل
 نمودند آنچه را که عین حقیقت گریانت از ورود انمظلوم
 در روز رالی جن میثابه امطار الراح مقصود و عالمیان بر آن
 ایران باریده مع ذلک آگاه نشدند و در غفلت و شقاوت
 قدیم خود باقی و بر سرار و اگر این غمایت از ان شطر بان
 جهات توجه می نمود حال کل را مقبل الی الله مشاهده می نمود
 انه یسطق بالحق و لکن یسطق فی حجاب مسین اسمع الله
 من شطر عکار و خدیگ الیمنی کا سامن بر حق بیان ربک
 مولی الوری و بیدک الاخری کو با من ذکر الی الاهی
 رعالمین فی ناسوت الانسار الذین انکر و آیاتی الکبری
 بما استعوا اهل البعی و الفحشاء و منظار سر نفس و الهوی
 یا ایها المتوجه الی انوار الوجه باسم حق جل جلاله در همین
 از این بر حق مبین بیاشام این حق مطلع انبساط و نشاط است

وفساد قل الهی لک البهائم ما ذکرته من قلمک علی
 وزیستنی بطراز عزتک و عطا نیک و نورت قلبی بنور معرفت
 اسمک یا من باسماک طار الموحدون فی هو آء و ربک و
 انجذبت افئدة المخلصین من رشحات بحر سیانک ان توید
 عبادک علی الاقرار بما اظهرت لهم بحدک و کریمک و ما انزلت
 علیهم من سماء عرفانک انک انت افضل الکریم و المقصد
 العزیز العظیم اسکر الله ربک رب العرش العظیم و الکرسی الرقیع
 بما انزل لک ما یبقی به اسمک و ذکرک بدوام اسمائه الحسنی و
 صفاته العلیانه جو افاض ذو فیض العظیم و هو افضل
 ذو افضل لمین لاله الا هو سلیم حکیم یا نبیل قبل علی
 خاشهای عالم عباد الله را بعد هزار او نام و طنون از
 تجلیات آفتاب حقیقت منع نمایند کوشراستقامت و بیان
 و ریح طمینان و ایقان نصیب نفسی است که بصبر حق فتن
 اعلی ناظر باشد و بسمع او باصغاء نداء توجه نماید امروز امواج
 بحر بیان مقصود عالمیان امام و جوه ادیان طاہر و تجلیات

انوار طهوری که طور مشهود و سدره رحمن در قطب فردوس
 اعلیٰ ماضی بایست قومی علیون بایست قومی سمیعون بایست
 قومی نظرون این آیات غنای الهی من ذناب ارض مستی
 و این مظلوم تحت برایشان بعضا و لکن شاکریم که حق عنایت فرمود
 و تائید نمود بشارتی که من دون ستر و حجاب ما بین اصحاب ظلم
 نمودیم آنچه را که سبب عظمت از برای اصلاح عالم و نجات ام
 با احدی مدینه نمودیم و در اجزای او امر الهی توقف نکردیم
 ظلم ظالمین و ضرر معذین تسلیم اعلیٰ را از اظهار کلمه علیا منع نمود
 بر هر سنگام نفسی از اصحاب جرأید و غیره بر اعراض قیام نمود
 اعضا و اجزای دولت سزا و جهر اترغیب می نمودند و تقویت
 می کردند باری در ظاهر و باطن در قضیع امر الله جاهد و ساعی
 و لکن مظلوم منقطعاً عن العالم و الامم ذکر نمود آنچه را که سبب تطهیر
 عالم است از ضعیفانه و بعضا و علت اخاد و ناربعی و فحشا ناصر
 معینی مشهوره از هر جتی سهام مغربات مغلبین و استند
 محمدین بر سبک امر و اردو مظلوم در سنین متوالیات بانگها

عالیات ناطق بجانک یا الهی لولا ابرایا فی سبیلک
 من ابن قنبر سعادت عاشقیک و لولا الرزایا فی حبک بائی
 شتی بستین شون مشایک و غمک این محبتیک و موع
 عیونهم و مونس مریدیک ز فرات فلوبهم و قذآء قاصدیک قطعاً
 اکبر و هم و ما الذم الردی فی سبیلک و ما اعترسهم الا عدو
 لاعلاء کلمتک یا الهی اشربنی فی امرک ما اردته و انزل علی
 فی حبک ما قدرته و غمک ما ارید الا ما ترید و لا احب الا
 ما انت تحب تو کلت علیک فی کل الاحوال بسکینا
 الہی ان تظہر لنصرة بذالامر من کان قائلاً لاسمک و سلطانک
 لیکدر فی بین خلعتک و یرفع اعلام نصرک فی ملکک انک انت
 المقدر علی ما تشاء لا اله الا انت اہبمن الصیوم سبحانک للتعظیم
 الہی تو فلوب اجانک بقوتک و سلطانک لتلایخو فہم من فی امرک
 ثم جعلہم یا الہی مشرقین من افق عظمتک و طالعیین من مطنع قد
 ای رب زینم بطراز العدل و الانصاف و نور قلوبہم بانوار المنور
 و الالطاف انک انت افر و الواحد العزیز العظیم بسکینا

القدم و مولی العالم و مقصود الامم بالاسم الاعظم ان تبدل
 از یکدیگر اعظم ببرد عدلک و کرسی الغرور و الاعتساف بپوش
 انخسوع و الانصاف انک فعال لما تشاء و انک انت اعلم الخیر
 بکویا ضرب الله از هر شرط و جتی اعدا با سیوف بغضا احاطه
 نموده اند و معین یاوری بر حسب ظاهر نبوده و نیست بعضی
 از نفوس غافله موهمه با ظهار غنا و فقریات از برای خود
 مقام و اعتبار اراجی و آملند و چون این مظلوم را بی معین و
 ناصر دیده اند با سیاف بغض و غنا و حمله نموده اند بحان الله
 چهل سده بنصیاح و مواعظ عباد را از نزاع و فساد و جدال
 منع نمودیم و از فضل الهی و رحمت رحمانی این ضرب از سلاح
 باصلاح توجه نمودند و اراده الله را برابر ارادای خود مقدم
 داشتند هر یوم از ظالمین ظلمی ظاهر و ناری مشعل مع ذلک
 نمودند و سخن گذاشتند و بعضی از اراضی ظالمین بر سینه
 دما مشغول و ضرب مظلوم با این کلمه که از قبل بان نطق نمودیم
 ان یصلوا خیرکم من ان یقتلوا الله اکرم در سبیل الهی کشته شدند

وگنجه چه که بامر الله ناظر بوده و هستند در ارض صادقین
 آبا و طالبین ما و ظلم افروختند و خون اولیا ریختند فل
 الهی الهی تری اولیا گت تحت سیاط الظالمین و اعناک من
 ذناب ارضک استک بقدر تک التي غلبت الکائنات
 و بسطتک الذی احاط علی الموجودات ان تورق قلوب عباده
 بنور عدلک و زینتم بطراز لبس و تقوی فی ملکک انک
 انت المقدر العزیز الفضال این ایام طغیان مغربین و نضاب
 خائنین از حد گذشته لفتیکه در لیالی و ایام مباهی مشغول
 لاجل خطا و او را طرد نمودیم رفته در پینه کپره با امثال خود
 متحد شده و بتضییع امر الله مشغول و اتخذوا الاخر لا نفهم معینا
 و ناصر الشرفه یاتیم و نفس مطروده از ارض مقدسه شیخ محمد
 زودی پیوست و بقوای اخوی بر ضرر مظلوم و اکل اموال ناما
 قیام نمودند چون امر او علمای ایران را مخالف و معرض
 میدانند لذا آخر و سازین بر غنا و قیام نمودند مخصوصا
 که محض اخذ در اسم و اعتبار تحریر نموده آنچه را که خود گویا

میدهد بر کذب آن لعسرا نه انه فی ضلال مسین البته تعالی
 که اکثر اهل عالم انکار نموده اند احدی از مطالع یعنی
 و فحشاء و ظلم و اقصاف در باره اش بصدق تکلم نکند و تنگ
 نماید بانچه که سبب فرج کبر است و لکن اینمظلوم بفضل الله عیاً
 ماسوی الله را بمشابه کفری از تراب مشاهده نماید خصوصاً
 و غوغار و زماجیرش از ابشابه طنین ذباب میداند مگر نمویک
 از عنایت الهی بطراز عدل و امانت و صدق و صفات تینند
 نه ملاحظه شان و تزویر عرفار این نمایند و نه خصوصای علم
 امام و جوه کل امر الله را انظار نمودیم لن یحیبنا الا کتاب
 لنا اگرچه این آیام مطالع ظلم و اقصاف برتر اینمظلوم قیام
 نموده اند سوف یظفر الله کنوزة لنصرة امره و نبأه و این
 کنوزر جائد لا تمنعهم سطوة و لا تخوفهم شوکه و لا تضعفهم اضطراب
 و الا لوف بکمت و پیمان امکان را استخر نمایند قل یا حنیف
 یقین مسین بدانند فساد و نزاع و قتل و غارت شان در دنیا
 ارض است مقام انسان و شانش بعلوم و عمل است در اکثر احوال

عباد را از مایه قسم منع و بنای فحش امر نمودیم یا خرب الله با
 جمیع احراب عالم بجهت و موافقت معاشرت نمایند فساد و
 شونات آن طرأنی شده نصیحا عظیمائی کتاب الله رب العالمین
 اگر چه در اول ایام از قلم اعلی نازل شد آنچه که ظاهرش محاسن
 امر جدید الهی است از جمله امثال انبقرات نازل قد طلت
 الاعناق باللقاق این اسیاف قدر تک یا قهار العالمین
 و لکن مقصود از آن نزاع و فساد نبوده بلکه مقصود اظهار مزا
 ظلم ظالمین بوده و شقاوت مشرکین تا کل بدانند که ظلم
 فراعنه ارض بمقامی رسیده که از قلم اعلی امثال آیه نازل
 و حال وصیبت بنماییم عباد الله را که از بعد بمحضی سنانا
 تنگ نمایند و سب ضرر عباد نشوند نصرت در این ظهور عظم
 منحصر است بکلمت پان جنده الله اعمال طیبه ظاهره و خفیه
 مقدسه مرضیه بوده و هست و سردار این جنود تقوی الله
 مکرز این پان در صحف و کتب و الواح نازل خذوا یا ایها
 ما امرتم به من لدی الله ایمن القیوم الله یا مریکم بکلمتکم

انه هو الفضال الكرم امروز استقامت از اعظم اعمال
 نزد غنی متعال مذکور سبحان الله بعضی از نفوس که
 سالها ادعای استقامت نمودند چون فی الجمله امثال
 میان آمد فرود کجاست تنفره فرت من قسوره چندی قبل
 مکتوبی از قریه نشاد باحت اقدس ارسال نمودند و در
 آن مکتوب از حق جل جلاله خوارق عادات طلب کرده
 لاجل اطمینان نفوس و ایتان قلوب و لکن سائین بعضی
 از علمای فرقان بودند مشاهده شد اگر با اسم آن نفوس
 ذکر منظور و حجت و برهانش شود شاید سبب ضوضای علما
 فرقان گردد لذا اسناد را تحویل و تبدیل نمودیم و از
 ملکوت بیان نازل شد آنچه که هر منصفی که بقرات آن نظر
 شود مادام ایحیات بر حجت الیک با مقصود العالم نطق
 گردد و یکی از آن نفوس هم اظهار تصدیق می نمود و بعد از
 ملاحظه تحویل اسناد متزلزل مشاهده گشت لایعرب عن
 علمه من شئنی سمع و یری و هو المبین علی من فی السموات

و الارضین امید آنکه از اضطراب بایستنان و از توفیق
 بر جوع فائز شوند آنکه هوای آب لکیریم مع آنکه اهل آن
 قریه در این ارض موجود و در ظاهر ظاهر هر هم امور آن ارض
 معلوم و واضح مع ذلک و اقعده آنچه که شایسته نبود
 کجاست شأن آن نفوس و نفوسیکه از شبهه و ریب و
 ظنون و اوهام نام گذشته اند و قصد بجز معافی نموده اند
 نقطه اولی میفرماید اگر او بر ساء حکم ارض نماید و یا بر ارض
 حکم ساء لیس لاجد ان یقول لم و یتم باری بعضی از نفوس
 غافله در هر بلد بمشابه ابلیس و در سببش مشغولند و لکن که
 الله مشهود یا حزیب الله لوجه الله شارا او که میسلمانیم و
 نصیحت میفرمایم که شاید از ارض او فی قصد ذروه علیا نماید
 و از او نام نور یقین توجه کنید و بما یظفر من عنده راضی تا
 حق جل جلاله با علم فاعیل مایشاء آمده و راتیه حکم ما برید ما
 و چشم منصوب بان ناظر باشید و از دانش فارع و از
 یقین بسین بدانید آنچه از او ظاهر شود حق است و صدق

لاریب فیہ امید آنکه از فضل و عنایت حق جل جلاله اولیاء
 یعنی نفوسیکه از اصحاب سفینه حمراء و اراهل بها محسوبند
 شبهات اهل عالم ایشان را از حقیق مخموم و اسم قیوم منع
 نماید و محسوم نسا زد بعضی از خلق در هر حال نظرشان
 بر اعراض و اعتراض است چنانچه الی صین چند کرده
 اهل بیان سوال نموده اند که حضرت داود صاحب زبور
 بعد از حضرت کلیم علیه بسلام الله الابهی بوده و لکن نقطه
 اولی روح ماسونه فداه آنحضرت را قبل از موسی ذکر
 فرموده و این فقره مخالف کتب و ماخذ الرسل است قلنا
 اتق الله ولا تعرض علی من رزیه الله بالعصمه لکبری و
 اسمائه الحسنی و صفاته اعلیانه او از عباد آنکه مشرق امر
 الهی را تصدیق نمایند در آنچه از او ظاهر شود چه که
 مقتضیات حکمت بالغه احدی فرجی آگاهیه فی فعل بایشاد
 حکم بایرید و هو المقتدر العذیر نفوس اربعه اهل فساد
 طلب نمودیم تا حاضر شوند لیسمعوا ما خلقت الاذان لا یصغوا

و لکن حاضر نشدند و منعتم الا و نام عن نور یقین از حق مطلق
 کل را مویذ فرماید بر تسلیم و رضایه هو السامع المحیب
 امروز بر ضرب الله لازم و واجب که از بحر وجود سلطان جو
 و مالک غیب و شهو و مشلت نمایند که شاید عباد ارض با و مالک
 ضرب قبل بستلی نشوند و لکن بعضی از نفوس مثل مادی
 دولت آبادی و مهدی نجف آبادی جمیع همت را بر
 ضلال خلق مصروف داشتند و بجزعه و مگری ظاهراً گشتند
 که سگان بدین پسان و عرفان متخیر شده میشوند ایگان
 نفسی امثال آن سوالات را از نفس ساکنه در جزیره میسند
 لیظهر له ما نزل بالحق فی هذا المقام الغریر المنیع قل یا
 اولیاء الله ندای مظلوم بسمع فطرت شنوید و در آثارش معین
 حقیقت توجه نمایند عسری اذ ینظر لکم ما کان مستور عن
 اعیین العباد ان الله هو التاصح الفیاض المشرق الکریم یا
 ایها المنجذب بآیاتی اسمع ما نزلنا لاهل اصد اولیائی انا
 ما اردنا فی الملک الا الاصلاح یشهد بذلك مصباح العالم

الذی ما اتخذ مخطئه رجاءاً ولا بطوراً ولا حالاً لعسر الله
 ان یبصراً ما نطق عن الهوی بل بما یقرب الناس الی
 مقام تطهیر به تسلویم و تترجیح به نفوسهم انت تعلم و الله
 یعلم و راغب انی ما اتخذت لنفسی معیناً و نصرت امرأته
 بقدره عجزت عند ظهور ما قدره العالم و سطوة الامم الذین
 سبذوا التقوی و اخذوا الفحشاء من دون بیته و برأ
 بکوا ای عباد و صایای مظلوم شنوید اول امری و
 ذکر ای معرفت بوده اوست ممدکل و مرتبی کل و اول
 امری که از معرفت حاصل میشود الفت و اتفاق عباد است
 چه که با اتفاق آفاق عالم منور و روشن و مقصود از
 اتفاق اجتماع است و مقصود از اجتماع اعانت یکدیگر و
 اسبابی که در ظاهر سبب اتحاد و الفت و داد و محبت است
 بر دباری و نیکو کاریست در یکی از الواح بانگله علیان
 نمودیم طوبی از برای نفسیکه در یسالی در فراش وارد
 شود در حالتیکه قلبش مطهر است از ضغینه و بغضا و بس

انحراف من بجنب الوطن بل لمن بجنب العالم و حسن محکم متسین از
 برای حفظ نفس اماره خشیه الله بوده و هست اوست سبب
 تهذیب نفوس و تقدیس وجود در ظاهر و باطن مکرر گفتیم
 نصرتیکه در کتب و صحف و الواح انمظلوم مسطور بحکمت و بیان
 بوده و سخنین با اعمال و خلاق لعمر الله اقوی جنود عالم
 اخلاق مرضیه و اعمال طیبیه بوده و هست سیف تقوی احد
 از سیف حدیث است گوئیم نعمون من غیر ستر و حجاب
 امام و جوه اخراب امر الله اذ کر نمودیم و کل را بما یقر بهم و عظیم
 و رفیع هم امر کردیم و از اول ایام الی جن آنچه در سبیل دوست
 یکتا وارد شده حمل نمودیم و صبر کردیم و از فضل و رحمت
 الهی از امریکه بقدر ستم ابره را کف فساد از ان استشام شود
 مقدس و منزه بوده و هستیم امروز امریکه لائق ذکر است
 امر است که سبب اتحاد و اتفاق و ارتقاء کثرت عمل نیک ثبات
 سده مشاهد میشود و اما جنبیه لطیفه از ان ظاهر میگردد
 امروز روز اعمال طیبیه است و خلاق مرضیه نصایح مظلوم از

نظر نرود امید آنکه ما بین او لیا عرف محبت و دوستی متفق
 کرده و بایکدیگر محبت و شفقت معاشرت نمایند در یکی از
 الواح باینکه نطق نمودیم آسمان حکمت الهی بدو نیز روشن
 مینر مشورت و شفقت و خیمه نظم عالم بدو ستون قائم
 و بر پا مجازات و مکافات امثال این امور بملوک عصر
 راجع ایسانند مظاہر قدرت الهی و مطالع عزت ربانی
 بعد از معرفت حضرت باری حل جلاله و امر لازم خدمت
 اطاعت دولت عادل و تشکک حکمت بالغه این دو سبب
 ارتفاع و ارتقاء وجود و ترقی آنت از حق میطلبیم حضرت
 سلطان ایده الله را تجلیات انوار نیر عدل منور فرمایا
 اگر علمای خرب شیعه بگذارند رافت و شفقت سلطانی
 کل را اخذ نماید و بعدل و انصاف حکم فرماید نهمظلوم
 و فارادوت داشته و دارد و بایملکی از ملوک ارض را
 بر اعانت مظلومهای عالم تأیید نماید صراط حق و نیرش
 عدل و انصاف بوده از حق حل جلاله سائل و آیلیم عبدا

خود را از آنچه ذکر شد محسوس و نمایان علمای ایران سبب و
 علت منع عبادت و ذر صراط الهی قل یا معشر لعنوا
 اقله کلم قد ارتفع صریر اعلم الاعلی من الارض و السماء
 وضعوا اما اعمتوه با یادی الظنون و الاوامر قد ماج بحر لعلم
 و اشرق نیر یقین من افق ارادة الله رب العالمین
 انا نوصی اولیاء الله مرة اخرى بالامانة و الدمانة و العفة
 و تقوی الله فاید جیوش العدل من لدی الله الامر حکیم
 الهی ایة اولیائک علی عمل تیضوع منه عرف رضائک
 و یكون مزیناً بقبولک ای رب سمع زفراتم و تری عبرتکم
 و تعلم ما ورد علیهم من دون پسته من عندک انک تعلم ما فی قلوب
 عبادک و لا یغیب عنک من شیء قد شهدت الکلمات بان
 انت الحق علام الغیوب طوبی لمن تسک بحبل صبر
 و الا صطبار فما ورد علیه فی سبیل الله رب العرش اعظم
 قلم مظلوم در جمیع احوال عباد را بنامش و تقدیر هم وصیت
 نموده امید آنکه حق جل جلاله آذان عالم را مطهر نماید تا بسبح

قبول نصیاح و مواعظ مظلوم را بشنوند و بان عمل نمایند
 المحی المحی اید عبادک العاقلین علی الرجوع الیک انت
 لهو آب الفضال الفیاض العفشار اعلم حکیم یکی از اولیاء
 علیه بھسء الله کہ از کاس استقامت نوشیده و ماسوی
 نزدش معدوم بوده در ارض صا و با مادی دولت آباد
 ملاقات نموده ان غافل ذکر نمود ما نطفه را نقطه اولی حکم
 بطهارتش کرده اند لاجل حرمت نطفه من لطیفه الله
 و در ان ایام جمال قدم هست و پنج ساله بودند و مقصود
 از ان کلمه ر و ظهور الله و نفی او و اثبات او نام خود بود
 اولاً انکہ این کلمه از سنانست میفرماید در ان یوم بیان نفع
 میبخشد و بان تمسک نماید قال و قوله الحق انه لا یثار باشار
 و لا بما نزل فی السببان و با آنچه ذکر نمود مخالفش با حضرت
 نقطه نزد مبصرین واضح و ثابت چه کہ حضرت میفرماید
 ایاک ایاک ان تجتنب بما نزل فی السببان بحال تصریح
 مخالفت نموده و شاعر نیست قل لعسر الله لا یجد احد من

ابره بیان الاعرف ظهور مکمل الطور الذی نطق با علی التدریج
 الملک تدمولی الوری یا نادسی سبب ختمال و ضلال مشو
 انوار آفتاب حقیقت عالم معانی و بیان را منور نموده و آیات
 الهی بمشابه امطار از سحاب فضل نازل و باطل جمیع بیان لیسوم
 طائف حول است گویند تفهون سبحان الله نادسی طقت
 نیت که چه میگوید و از بیان حضرت نقطه اولی در باره نطقه
 چه ادراک کرده ثانیاً بگوای غافل نطقه من بطیره الله روح
 ماسوین فداه طاهر و مطهر بوده و دست و ان نطقه میباید
 بذر احدی محتاج نه ایمک بانه الذی خلقت و یوت
 در یک آن قلب را از بغض مطهر نما و بعد در آنچه ذکر نمودی
 فکر کن شاید بگوید مبارک که تبت الیک یا مولی العالم موفق
 شوی آیا پالی و طهارت نطقه من بطیره الله معنی کلمه عباً
 اوست استغفر الله من هذا الذی عملت استغفر الله من
 هذا الذی عملت استغفر الله من هذا الذی عملت کلمه یا نادسی
 اگر در این جنین سمع را از نقص کا ذبه طاهر سازی از

لسان حضرت نقطه انشی انا اول العابدین اصفا نمائی نظیر
 الله روح ماسویه فداه محیط بوده نه محاط مقام نقطه بقول
 ثابت شده و میشود انه هو غنی عن فی السموات والارض کل ما
 محتاج و در این مقامات حضرت نقطه بکلمه مذکوره ناطق اسمع عم
 انصف ولا تکن من الظالمین و اگر بگوئی مقصود حضرت نقطه از
 ذکر نقطه آگاهی خلاق بوده خلق اگر مثل تو مشاهده شوند که
 آگاهی نیاید چه که بصیر و سمع را از مشاهده و اصفا منع نماید
 و اگر مقصود آگاهی نفوس منصفه بوده ایشان از ذکر
 من بظیره الله و کلمه او که نقطه اولی از ان اخبار نموده
 انه ینطق فی کل شان انشی انا الله الی آخر الایة مقام
 آن نقطه طیبه و آن لطیفه ظاهره ربانیه را دانسته
 و میدانند باری مقصود آن حضرت از ذکر این اذکار
 استعمال بذکر محبوب بوده اعرف و کن من الشاکرین
 اعلم و کن من التائبین انظر و کن من المنصفین منیراً
 شجرة اثبات باعراض از او شجره نقی میشود لعمر الله مذکی

پسان مرتفع و باناله و حسین مینفر باید یا قوم یوم یوم الله است
 و امر امر او بقطره از بحر ممنوع نشوید و بذره از آفتاب ظهور مجروح
 نمایند لیسری یا نادوی اخذت العذیر و نبذت بحر الله و را
 اتق الله ثم انصف فيما ظهر باحق انه یغنیک عن دونه بهدیک
 الی بناء العظیم یا نادوی هل یقدر من اردته ان یستن مع الفانی
 الا لقی فی میدان حکمه و اسیان لا یرتک الرحمن خذ
 اعنته هو یک ثم ارجع الی مولیک ان الیه مرجعکم و منوی
 یا نادوی قل للمهدی لست انت من فرمان هذا المضمار اعرف
 مقامک و لا تکن من المتجاوین طهر قلبک من بهرات الوری
 و بصرک عن رید الهوی لتعرف من اتی من اتق الاقدار
 برایات الآیات و تكون من العارفين یا مهدی از برای این
 یوم خلق شدی بخدعه و مکر منک ننما و سبب ضلال شو و محقق
 حضرت نقطه کمن بحر بیان امام بصرت مواج و آفتاب
 فوق راست مشرق و لایح النظر و قل لکم الحمد یا مقصود
 العالم و لک البهائم یا محبوب من فی السموات و الارضین

یا مادی انصاف ده در آنچه ظاهر شده تو هر یوم در حفظ
 جان خود تدبیر سمانی و مردم را بدرهم و دینار و اقوال
 نالایقه از حق منع میکنی بر خود و مردم رحم نما در
 بدانتی بقامی رسیده که طهارت نطفه من نظیره الله را
 معلق تکلم نطفه نموده استغفر الله من بذالوهم اربعین
 استغفر الله من بذالظلم لعظیم استغفر الله من بذال
 البغی کبیر استغفر الله من بذالاسخطا الذی لیس له
 شعیبه ولا نظیر قسم بافتاب برمان که ایوم از اعلی افق
 عالم مشرق و لایح است اینمظلوم لوجه الله ترا نصیحت منقره
 لعکک ته گرا و تخشی تو با ما بنودی از اصل امر آگاه نیستی
 یا ما رجوع نما لعل یفتح علی وجهک باب العدل الانصاف
 و تکون من الموقنین بعد از ذکر نطفه امام وجه شخص مذکور
 علیه بجا آید و غایبه گفته بخانه جلد کتاب از یحیی نزد
 فت امشب بمان و بین مع آنکه آنچه اعراض کرده جو بهما
 محکم شنیده و لکن بغضا او را از توجه باقی اعلی منع نمود

حق شاهد و عالم گواه که بکذب تکلم کرده و دجله از مناجات
 حضرت نقطه روح ماسویه فداه نزدیک بود و مکرران
 نوشته شاید آنچه نوشته بهادی سپرده و ازین گذشته که
 صاحب بزار کتاب شود در این یوم او و امثال او را نفعی
 بخشد یک قطعه الماس از صد هزار ضر و از حجر بهتر است
 صدر ظل جدید و نحاس سبک یا قوت بهرمانی معادله نماید
 ازین امور گذشته معادل جمیع کتب سماوی از نقطه قبل
 او احوال حاضر و موجود بیا و پس و در حین تنزیل حاضر شود
 شاید نفعات وحی ترا جذب نماید و یا عرف الهام بمقصود
 رساند یا نادوی اگر از حضور ممنوعی و کیسل و نایب تعیین نما
 شاید بیا بید آنچه را که الیوم از ان غافلید و اقبال نماید
 با آنچه که از ان معرضید ان المظلوم نیادی و یقول الیهی
 لا تمنع عبادک عن شاطی بھر غنائیک و لا تجعلهم من الیهی
 کفرو ابک و با یا تک و اکرو اما انزلت من قلمک الاعلی فی
 یا تک ای رب عرفم نباک و علمهم صراطک و مقامک

انت الغریر التواب بکویا نادى انی مظلوم وقتى در زخم بود که تو
 در بستر بکمال راحت آرمیده بودى در لیالی و ایام لاجل ارتقا
 کلمه الله حمل آساء و ضراء نمودیم جمیعهای انی مظلوم و بلاهای
 او خارج از حد احصاست ایامیکه از سطوت غضب علما
 و امر عالم ظلمانی و تیسره بود انی مظلوم بقوت ملکوتی و قدرت
 الهی منقطعاً عن العالم امام و جوه امام باطهار امر قیام نمود
 و از جهات نفحات متصوع و تجلیات انوار تیرینات مشرق
 و ساطع و لایح و چون فی الجمله آفتاب امر از افق برین
 اشراق نمود تو و امثال تو از خلف حجاب با اساف
 ضغینه و بغضا و کذب و افترا بیرون آمدید و قصد مظلوم
 نمودید من غیر حجت و برهان الحق الله یا نادى و لا تکن
 الظالمین اما ندعوکم الی النور و تدعوننی الی النار لکم
 لا تتقون و فیما ظهر لا تقفکرون بشوندای مظلوما
 ثم اهل محضک بین یدی الله ثم انصف فی ذالک بما الاثم
 و لا تکن من الظالمین بحضرت نقطه روح ما سوید فداه بچه

حجت اقبال کردی و تصدیق نمودی اعظم از انرا به بصر نصیحت
 ملاحظه نما لعلک تنخذه الله لفضک معینا و تبحر الیه پسلا
 قسم با موج بگره پان مقصود عالمیان از ایمان تو و امثال
 تو که شتم القای بغض و قلوب منها نصیحت ناصح مین
 شنو و با تا منقطعاً عن الكل رجوع نما لعسر الله انما ترشد
 و تهدیکی الی صراط الله المستقیم هر یوم بوهمی تمسک یمنای
 و بر اعراض و اعراض تثبث نفسی از شما باین ارض آمده
 ذکر نمود معرضین پان مقبلین را منع مینمایند و از توجه
 نظر الله باز میدارند و ذکر قتل و ظلم و امثال انرا القا
 میکنند و مقبلین را از صراط مستقیم محروم مینمایند حق
 حل جلاله مقدس و مبراست از ادراک و عقول معین
 باید در اثبات حقیقت نظر نمود و به حجت و برهان تمسک
 حجت اگر حقیقت ثابت شد دیگر آنچه از جانب او ظاهر شود
 حقیقت شک و ریب را در انصاحت مقرر و مقامی نه خدی
 قبل یخطبه مبارکه از قلم اعلی جاری و نازل حال مجدد

ذکر می شود شاید بر قافه انصاف صعود نمائی و در آنچه ظاهر
 شده تفکر کنی و فائز شوی با آنچه که سبب عظم است از

برای نجات اعم و صلاح عالم
 هو الذکر المعزی اعلم بصیر بحمد لله الذی استقر
 علی العرش بالعظمه والعزّه و الکبریا و نطق بانفخ فی الصوّ
 و استر من فی القبور و نصعق من فی الارض و السماء
 الا من شاء الله مالک الاسماء و به نصبت رایته انفعیل ما
 شاء و ارتفع علم الملک يومئذ لله مولى الوری و الیک
 الاخرة و الاولی انه له الودی لا یفارق عن سینه
 عزة حکم الصدق و لو یکلم بالوجود لمن لا وجود له و لا یسمع من
 هو آتقدیه صوت الخیخه طیر العصیان و لو یحکل ما حکم
 فی ازل الازل انه لهو لمعبود الذی شهدت الذرات
 لعظمته و سلطانه و الکائنات لقدرته و اقداره ان القایم
 من قام علی ذکره و نطق بشنانه و اقیوم من فاز بالا
 علی امره تعالی من یخفق باحق تعالی تعالی من

اتملی من خلاق تعالی تعالی من یری نفسه من بحسب وحده
 و بین القوم فریدا الحمد لله الذی جعل البلاء طرازا لالیام
 و به تحقیق من خلقه و بریتة انه لهو الحاکم الذی منهته حجت
 العالم و لا سبحات الامم و ما اطاع علی ما عنده احد الا
 شهید بک من عنده علم الالواح مقصود انکه ساحت عز
 از خطا و عصیان مقدس منزله است و آنچه از ملکوت او امر
 احکامش ظاهر شود کل من غیر توقف باید بان تسکین
 و عمل کنند اعمال این حزب نزد تو و اهل بیان طر معلوم
 و واضح بوده و هست در سخا و آء و تصرف در اموال
 ناس و ظلم و تعدی بمالالت نه داشته اند و بعد از اسراف
 نیز ظهور از افق عسراف کل را از اعمال مردوده و
 خساق مبعوضه منع نمودیم ذرات کائنات گواه بوده
 و هست که در جمیع احوال عباد را بما یرفهم امر نمودیم و
 آنچه سببستی و ذلت بوده نهی کردیم مقصود ی جزا و تنبیح
 کلمه الله و اصلاح عالم و نجات امم نبوده و نیست بل من

منصف نسیف فی ذالامرالاعظم وبل من عادل سنیق
 بالعدل فی ذالتسبایللعظیم نسل الله ان یؤید عباده
 علی ما یرفعهم ویرفعهم ما یرتسم الیه انه هو الحق المقصد رایز
 لعظیم بحسبیر چه میگوئی در ظهور خاتم النبیا روح پیوسته
 فداه که در سه یوم منقصد نفس را گردن زوند در برتیه شام
 و اطراف خلق کثیر را از طرارستی منع نمودند باری
 حق مختار است در اعمال و افعال در آنچه ذکر شد تفکر نما
 شاید آگاه شوی و بیایی آنچه را که سبب بقای ابدیت
 بعد از اثبات حقیقت اعراض و اعتراض جائز نبوده و نیست
 مع ذلک و نفس الحق در ان مقام نازل شده آنچه که هر
 منصفی شهادت میدهد که مقصود انمظلوم حفظ نامس بود
 و هست و اطفال نارضعینه در افنده و قلوب در کتب منزله
 و صحف مقدسه و الواح منسیره نظر نما شاید فائز شوی یا
 که سبب ظهور عدل و انصافست لکن بعد بعنایت حق جل
 جلاله و اراده محیطه اش چهل سنه میشود که نادر عدل

نراغ و فساد در ایران خاموش و محمود است در امریکه در
 عشق آباد واقعه نظرمنا یکی از اولیای رافعه طایفه
 باغیه شهید نمودند و بسراحت و آسوده از سی متجاوز
 بوده مع ذلک حزب الله تعرض نمودند و باین آیه مبارکه
 که مکرر از قلم اعلی نازل گشته تنگ جسته اند هو نشاء
 نامرکم بالستر و هو اصبار یا مرکم بالصبر بحمیل شفقت
 مجتهدان بمقامی فائز که از قائلین و طالبین شفاعت نمودند
 هینشاهم نشد انهم اخذوا کوثر الرضاد من ایاوی عطا
 ربهم الفیاض الغفور الرحیم اگر فضل انظهور در شما انکار
 نمایند البته حق حل جلا که بر انکیزاند نفوسی را که لوجه
 قیام کنند و بحق حکم نمایند در اعمال و فعال اجبای
 قبل تفکر نما و همچنین در اعمال این ایام شاید اعتساف را
 بسیف تقوی از میان برداری و با نصاب توجهی
 قل الی الله اشهد بانک اقبلت الی اذکنت معرضاً و
 ما دیتی اذکنت صامتاً اسئلک یا سخر الافراده و اهلوا

باسک محبوبان توید عبادک علی ما یرفعهم باسک و
 یجعلهم اعلام هدایتک فی ارضک ای رب نور قلوبهم
 بانوار نیر العدل و الانصاف و قدر لهم ما یرتئم بطراز
 عفوک و رضائک انک انت المقدر الغریز الفضال
 یا حزب الله باقی اراده حضرت موجود ناظر باشید
 یعنی لایاه متمک یوم عظیم است و امر عزیز عجب است
 مع انکه بعضی از عباد و خود را از اهل بیان می شنند با و نام
 حزب قبل مبتلا شده می شوند امروز کتب عالم احدی
 نجات نیست بخند الا بکلمه که از مشرق فهم اراده الهی است
 نماید هر بیانی بان فرین گشت او بقر قبول فائز
 امروز از کلمه مبارکه عرف توحید حقیقی متذوق طوبی لمن
 وجد وویل للعافین قل یا حزب الله ضعوا ما عندکم
 وخذوا ما امرتم به من لدی الله رب العالمین لعمری
 کتب عالم بکلمه اشش معادله نماید حال بسمع ظاهر مع
 این آیه علی را که از نقطه اولی ظاهر شده ضعوا ما

قوله غزوه اگر یک آیه از آیات من لظفره الله تلاوت
 کنی کمتر خواهد بود و عند الله از آنکه کل بیان را
 ثبت کنی زیرا که امروز آن یک آیه ترا نجات میدهد
 ولی کل بیان نمیدهد حال در علو مقام و سمو آن نفس گنا
 شاید از شبهات مغلین و اشارات معتمدین از تقرب الی الله
 محروم نمائی سبحان الله بعضی لفظ استغاثه را حجاب
 نموده اند و بآن کلمه خلق از حق منبع کرده اند مع آنکه
 ذکر استغاثه هم از پانست میفرماید به بیان از سلطان
 منزل و محروم نمایند و از آن گذشته میفرماید چه کسی
 عالم بطهوریت غیر الله هر وقت شود باید کل تصدیق نقطه
 حقیقت نمایند و شکر الهی بجای آورند امر ذاب اهل بهادر
 ظل سردق عظمت و عصمت حق جل جلاله مفریفته اند
 از برای خود مقام گزیده اند با استقامتی ظاهری که شبه
 و مثل نداشته و ندارد فی الحقیقه هر بصیری متحیر است و
 هر بصیری متعجب چه که در انظهور اعظم ظاهر شده است

که از اول ابداع الی صحن ظاهرا نگاشته آفتاب قدر
 امام و جوه مشرق و بحر علم ظاهر و سما فضل مرتفع
 مع ذلک بادله و برهان عباد را با حق ظهور دعوت
 میسنانیم که شاید محروم نمانند فضل بقامی رسیده که
 فالک ملکوت پسان در اثبات امرش بقول دیگران
 استدلال میفرماید بگوای اهل پسان از حق تبرئید بعد
 و انصاف در آنچه ظاهر شده تفکر نماید و ملاحظه کنید
 شاید فایز شوید بانچه که از برای ان حسوق شده اید جز
 قبل در قرون و اعصار با و نام مشغول وان او امام
 سدی شد حائل و ایثار از کعبه الله محروم نمود و از
 عرفان مطاف مقربین و مخلصین منع کرد هر کس
 جزیر اجزئی سبب نمودند و در اعراض و اعتراض شبه
 گذاشته و ندارند در ایام طفولیت روزی از روزها
 قصد ملاقات جد غصن عظم را نمودیم در ایامی که ضلع مردم
 میرزا اسمعیل وزیر بوده بعد از ورود مشاهده شخصی

با عامه گیر نشسته و نفسی بهم با او بوده از خلف حجاب مخصوص
 در قه مؤمنه مقدمه تحقیق گنسی نمود از جمله ذکر نمود باید بداند
 و نفهمیم که جبرئیل بالاتر است یا قنبر امیر المؤمنین ^{نمطلو}
 با آنکه بسلوغ ظاهر رسیده بود بسیار تعجب نمود از عقل
 آن دو غافل باری شخص مذکور بحضرت خود امثال این
 بیان را از معارف میسر و بکمان خود با علی مقام عرفان
 ارتقا نمود و غافل از آنکه از عبودیت اسماء لدی الله مذکور
 و محسوب بعد از توقف چند دقیقه بمطلوم ذکر نمود اگر جبرئیل است
 که در کتاب نبیین مینفر باید نزل به الروح الامین علی قلبک
 آقای قنبر هم در ان مقام نبوده و سگامی بهم که توجه باری
 قم نمودیم همین شخص در آن ارض موجود مکرر امثال این
 کلمات در چند مقام از او صغاشد از جمله بومی ذکر نمود
 باید بداند اسم سلمان بالاتر است یا عباس آیا از برای این گفتگو
 چه عمر و اثر ملاحظه نموده اند و حاصل این ذکر باصیت مقصود
 آنکه حزب الله بدانند که آن قوم عبوده او نام بوده اند

و باین جهت از عرفان حق جل جلاله در ایام ظهور محرومان
 گشته رجائیکه امثال این امور در این ظهور ظاهر نشود
 حق را حق و خستقرا خلق دانند طوبی المنتصیین از قرآن
 مذکور این ایام این باقر ارض صا و حسب الامر حضرت
 سلطان در مدینه طاوارد و در یکی از مجالس گفته باید
 سوره توحید را ترجمه نمایند و بهر یک از اهل مملکت بسیار
 ماکل بدانند حق لم یلد و لم یولد است و باسها با الوهیت و
 ربوبیت قائل سبحان الله آیا چه شده که ابن عربین
 در طور عرفان بعد از اضغای انبی انا الله از سدره مبارکه
 ذکر می نمود و دستر توحید را ترجمه فرمود باری که
 نفسی با او ملاقات نماید از قول مظلوم بگوید اتق الله ندا
 نا صح این را بسمع فطرت بشنود چون کلیم آنچه را اصفا
 نمود و قبول فرمود تو هم از سدره مبارکه انسان قبول
 نما لعمریه کلمه مبارکه اتی انا الانسان نزل مظلوم عظمت
 از جمیع آنچه ادراک نموده اند قل یا این با قدر این ظهور

کن نفسیکه بقدرت قلم اعلیٰ ظاهر نمود آنچه را که اگر عباد
 از ملوک و مملوک متحیر اشته چنین شخص دارای خرمین
 حکمت و بیان است باید با انصاف فرین شوید و قصد در
 نمایند و بکمال تسلیم و رضا اقبال کنید که شاید بطنالی کشتی
 در اصداف بحر عظیم فائز شوید از علو و سموند اراده توجه
 عباد بوده که بعد از اقبال و توجه اهل انما سیم آنچه
 که هر نفسی خود را در ظل سدره عطا غنی و مستغنی
 مشاهده نماید و کان ستر الوجود علی با قول شهید قل
 یا این با تسبیح مقامه ادراک نما و از آن تجاوز نما تا
 بهد کس و بر شدک بما لغنیک و یحیطک بغنی کس
 تکریم الفضال و ربک افضیاض و ربک الکریم
 لوح بر مان که از سما شیت رحمن مخصوص والد نازل
 شده تحصیل نما و قرانت کن شاید از شمال و هم و او مان
 همین یقین و ایتان توجه نسائی و نور عدل نور شوی
 یا محمد قبل علی علیک بهائی و غیاتی بگو یا این با قرم کلمه

لوجه الله ذکر میسما نم که شاید از عالم اعتساف و ظلم بگذری
 و بر قاه توکل و انقطاع قصد ماین عدل و انصاف نمایی
 آما در دنیا نوری و با ظهوری ظاهر شد و ما اشراق
 نمود که تو و امثال تو قبولش کرد و دور دشمن نمودند
 معین نما که بوده و نامش چه باری جبارت را بگذار
 و بما حکم به الله راضی شو در لوحی از قبل این مناجات
 نازل قرانت نما شاید در خستیا رحی اقرار نمایی و قبول
 کنی آنچه را که از سما مشیت نازل گشته سجا تک اللهم
 یا الهی اسئلك باسمک الذی به سخرت من فی السموات
 و الارض ان تحفظ سراج امرک بر جاجه قدر تک
 و الطافک لئلا تم علیه اریاح الالیکار من شیطان الذین
 غفلوا من اسمک الخمار ثم زد نوره بدین حکمتک
 انک انت المقدر علی من فی ارضک و سماک ای سجت
 اسئلك بکلمة العلیا الی عبافرع من فی الارض
 و السماء الا من تمسک بالعروة الوثقی ان لا تدعی من

خلعتك وارفعني اليك وادخلني في ظلال رحمتك و
 اشربي زلال خمر عناتك لا أسكن في جبار مجدك وقاب
 الطائفك انك انت المقدر على ما تشاء وانك انت المهيمن
 القيوم يا ابن باقر حق با علم يفعل ما يشاء ظاهر شده نگاه
 و اسرار تو منوط نبوده و كذبت ذكر الوهيت و ربوبيت
 از حق جل جلاله بوده و هست نيمطلوم لازال با كليات
 عاليات ناطق الهى الهى شهد بوجدتكم و فردا
 و عظمتكم و سلطانكم و بعدتكم و اقتداركم و عزتكم
 يا الله الممكنات و معبود الكائنات احب ان اضع وجهي على
 كل بقعة من بقاع ارضك و على كل قطعة من قطعاتها لعله
 تشرف بمقام تشرف بقدم اوليائك اى ربي سمع
 ندائى و صبحى و صيرخى فى ايامك و تعلم بانى ادعو عبدا
 الى النور و هم يدعونى الى النار اسئلك ان تؤيد
 عبادك على الرجوع اليك و الا نابت لى باب فضلك
 انك انت المقدر العزيز الوهاب ايكاش نفعات متضمنه

از آیات را در اک می نمودی بشنوند ای مظلوم را از
 ظلم بعدل رجوع نما و از عقساف بانصاف توجه کن
 احضر امام الوجه لتسری امواج بحر بیان ربک الرحمن
 و تجلیات انوار نیر لهرمان ایاک ان تمنع الریاسة
 عن مشرق نور الاحدیه تضع ما عندک و خذ ما امرت
 من لدی الله رب العالمین غیبت اینطور بمقامی هست که
 هیچ منصف و عادل انکار نماید قریب حمل سینه میشود که ^{مظلوم}
 عباده را از فساد و نزاع و جدال و قتل منع نموده در
 لیالی و ایام قلم متحرک و لسان ناطق و اکھدته نصح
 مظلوم را اولسای حق قبول نمودند و بان عامل خباثه
 در عشق آباد کشته شدند و نکشید بلکه از ظالمها و قاتلها توسط
 و شعاعت کردند و همچنین در ارض صاده و و بار آخری
 انچه بر ضرب الله وارد شد صبر نمودند و بحق کد اشتند و
 قبل گل میدانند سینه نزاع و جدال جاری چه مقدار
 از نفوس که از طرفین کشته شدند یک سینه در طبری و سینه

اخری در زنجان و سنه دیگر در نیریز و بعد از تو خیمه ^{بمنظور}
 حسب اجازه حضرت سلطان بعراق عرب کل را از فساد
 و نزاع منع نمودیم اگر تو منسکری عالم شاهده و گواه اگر
 بعضی از منقرین و منسکین جنات قلم اعلی را استر نمود
 و بهوی تکلم نموده و میسنانند و لکن لعن الله ان الیهما
 لا یطق عن الهوی بل لطق بما یقریب الناس الی الایقی
 الایچی یا حزب الله در حق سلطان بحق تنسک نناسند و آن
 برای او طلبید آنچه را که سر او را بخشش اوست ^{بتحقیق}
 مگر نصرت نموده اند و غنایم الهی را از ذناب حفظ
 فرموده اند البته کل شعیده و میدانیید لذا باید از حق
 طلسم از انوار آفتاب عدلش عالم را منور نماید آن
 علی کل شیئی قدیر الهی الهی تری طعیان بغیاة عباده
 اشرار خلقک و ماورد منهم علی اصفیائک و امنائک
 ای رب انصر حضرت السلطان لیسر هم بقربک و قوتک
 و اقدارک ثم فتح علی و جوبهم ابواب عنایتک و رحمتک

و عطا ک ای رب نور آفاق لعلوب نور معرفت
 طهر ما عن الضغينة و انفضاء کلمتک الی احاطت علی الایمان
 ثم اکتب للذین انفقوا ارواحهم فی سبیلک و قبلوا الی
 سهام الاعداء لا علة کلمتک اجر لقائک انت الذی لا تنزل
 قوة العالم ولا تضعفک قدرة الامم ولا یغرب عن
 من شیء انک انت المقدر العزیز الحکیم باید اولیا و ضعیفا
 در لیالی و ایام از برای کل تأیید طلب نمایند اگر در عیان
 محبت الیوم مانده در الواح از ظلم اعلی نازل شده است
 نمایند و عمل کنند غنچه انوار انوار الهی بر کل کجائی نماید
 شهید بدک لسان اعظمه فی ذالکین لبسین یا محمد
 علی قد ذکرتم بما لا یقطع عرفه و فرقت بما یکون باقیاً
 بدوام الملک و ملکوت نسل الله ان یحکک من الذین
 ما منعهم شیء من الاشیاء و ما خوفتم ضوضاء العسل
 و ما ضعفتم سوف الاعداء ای رب اید خربک علی
 نصره امرک کچنود اسیان ثم اکتب لهم ما ترتفع به مقامهم

من عبادک و بقرنیم الی ساطعک انک انت المقدر علی
 ما نشاء بقولک لهرم المحکم المتسین ^{نمیطلوم و سینه}
 واحد اغیبت خستیار نمود و در بیانها و جلالها سائر و
 امام غیبت برج و مرج ظاهر ^{بعضی را غفلت از نمود}
 بشانیکه از ما عند الله که شد و با عند هم تنگ جسد
 بالآخره ما ظلم مشعل و حضرت دیان وارد آوردند
 آنچه را که انجم سماء در ساقط و تسر عدل از نور مینویس
 و شمس انصاف از ضیاء محروم در کتاب بیگل مخصوص
 حضرت دیان از سماء عرفان نقطه بیان نازل بر قول
 تعالی ان یا اسم الدیان هند اعلم کلون مخزون قد اودعنا
 و آیتناک عزاً من عند الله اذ من فوادک لطیف بعرف
 قدره و یغزها الی آخر بیان غریبانه و در کتاب
 بیگل اینکلمات عالیات مرقوم قوله تعالی نازل بحضرة
 الاله و الفرد الاحد استشرق بالنور بقصد اسم الله العلی
 و در مقام دیگر میفرماید ان یا منظر الاحدیة الی اخر بیان

و همچنین در مقامی مخاطباً آیه میفرماید ان یا صرف التکلیف
 المؤمنین بنظیره الله و معنی این اسم خدا دهنده یوم جزا است
 و او صرف سوّم بود که با قبال و ایمان و حضور فائز است
 و مقصود از کتاب بیگل ذکر این امر اعظم و نبی اعظم بوده و
 احدی طفتت نه و در مقامی میفرماید هذا العلم عند الله
 من کل شیء مقصود آن بوده که منقطعین ابشارت عنایت
 فرماید بظهور کسب مخزون که از نوزده سنه تجاوز نماند
 و بعشرین نگیرد حال باید منصفین انصاف دهند اگر مقصود
 این نبوده اقدیمت آن بر سایر علوم و فضیلتش بر سایر اوقات
 دیگر چه بوده باری غرض مرضی است انسانرا از عدل و
 انصاف محروم مینماید حضرت دیان را بطلی شهید نمودند
 که سبب تبدیل فرج اکبر بخرن اعظم شد و بعضی از کتاب
 بیگل علم اکبر و خفرا حکمان کرده اند فاطل ماظنوا و هم
 یظنون مقصود از کتاب بمبایه آفتاب ظاهر و واضح
 و لائح طوبی المتبصرین گذرک جناب میزرا علی اکبر را نموده

بر شهادتس دادند و شهیدش نمودند همچون ابولعالم
 و سایرین را فی الحقیقه خطیبات آن نفوس از حد حصا
 خارج این مظلوم این اذکار را دوست نداشتند و
 مقصود آنکه بعضی آگاه شوند و بحق نطق نمایند اسم یا
 ابوالشور و جناب خلیل که در بیان میفرماید ان یا
 خلیلی فی الصحف ان یا ذکر فی الکتب من بعد نصف
 ان یا اسمی فی البیان اور ابوالد و اهی نامیدند
 بعد در صد قطع سدره مبارکه افتادند و لکن آن طرد
 قدرت و سلطانه رغما لا نفهم انه هو الفضال الفیاض الحاکم
 الکریم در لیالی و ایام نبصرت قیام نمودیم ثباتیکه اعرا
 احزاب عالم منع نمود و مقصودی حسن صلاح و احکام
 نارضیغه و نغضار بنوده و نیت شهید بک ما جری من
 قلمی امام و جوه کخسلق و ما نطق به لسانی بن العبا
 نسل الله تبارک و تعالی ان نرتن الکمل ما تحت ویر
 و یوید هم علی الأمانة و الرجوع الیه انه هو القوی القید

یا محمد قبل علی نشهد انک فزت بکتاب لا یقطع عرفه ولا نذرا
 ولا ذکره لک ان تشکر الله فی الیالی والایام بهذ العظیم
 البسین وثمر العباد بالحکمة ولبسیان بهذ البسین العظیم
 اولیاء الرقیل مظلوم تکبیر برسان و تحلیات انوار نیر
 عنایت ربانی بشارت ده انا ذکرنا کل واحد منهم ما
 لا تعاد له خسرت ان الارض طوبی لمن عرف وفاز وویل
 للعافین واینکه از بعد سوال نمودی انه یظهر لک عدو
 من الله رب العرش العظیم عنی بعد بساحت قدس فافز
 نحمد الله الذی عرفک امره و علمک ذکره و هدک الی
 صراطه المستقیم ستغنی الدنیا و ما فیها و یقی لک علمک فی
 ایام الله و ما جرى من علمک فی شان المظلوم و ذکره سنه
 ان یؤیدک و یوفقک یدک بحیث البسیان لتهدی الناس
 و تقرحهم الیه انه هو المویذ المقدر القدر و الحمد لله العزیز الحمید

بذه صحیفه الله البسین القسیوم

هو الله تعالی شأنه الحکمة و البسیان

المحمدية الذي نفسروا بالعظمة والقدرة والجمال وتوحيده
 بالعزة والقوة والجلال وتقدس عن ان يدركه بحسب
 او يذكر له نظيره ومثاله قد اوضح صراطه استقيم باوضح
 بيان ومقال انه هو الغنى المتعال فلما اراد ان يخلق
 البدن فصل النقطة الطاهرة المشرفة من افق الاراد
 وانها دارت في كل بيت على كل هيئة الى ان بلغت منتهى
 المقام امر من لدى الله سولى الانام والخصايب كثر
 دائرة الاسماء ومختم ظهورات الحروف في ملكوت
 الانسواء وبها برز ما دل على السر الاكتم والرمز المنتم الظاهر
 الحاكى عن الاسم الاعظم في تصحيقة التوراة والورقة المقدسة
 المباركة البيضاء فلما اتصلت بالحرف الثاني الباء
 في اول المثاني دارت افلاك البيان والمعاني وسطغ
 نور الله الابدتى ونصب على وجه سماء البرهان وصار منه
 الشبان تبارك الرحمن الذي لا يشار باشارة ولا يعبر
 بعبارة ولا يعرف بالاذاكار ولا يوصف بالاشارة انه هو

الأمر الوهاب في المبدد والمآب وجعل لها حظاً وحرماً
 من جنود القدرة والاقتران انه هو المهيمن العزيز الختام
 قد زلت الخطبة مرتين كما نزل المشافي كرتين وخطبة
 الذي اظهر النقطة وفصل منها علم ما كان وما يكون وحليها
 مناديه باسمه وبشارة لظهوره ^{عظيم} الاسم الذي به ارتعدت
 فرائض الامم وسطع النور من افق العالم انما هي النقطة
 التي جعلها الله بحر النور للمخلصين من عباده وكرمة الناس
 للمعرضين من خصلته والمخلصين من برية الذين بدلوا
 الله كفرةً وامادة السمار نفاقاً وقادوا اولياءهم الى
 القرار اولئك عبداً واظهروا النفاق في الافاق وافقوا
 لميثاق في يوم فيه استوى بكل القدم على العرش ^{عظيم}
 وودي المساد من الشطر الايمن في الوادي المقدس ما
 طاب لسان تقوا الرحمن هذا هو الذي ذكره محمد رسول
 الله ومن قبله الروح ومن قبله الكلام وبه نقطة البيان
 امام العرش ويقول تالله قد خلقتم لذكر هذا الشبا ^{عظيم}

وهذه الصراط الاقوم الذي كان كمنونا في افدة الانبياء
 ومخزوننا في صدور الاصفياء، مسطورا من القلم الاعلى
 في الواح ربكم مالك الاسماء، قل موتوا بغيظكم يا اهل التفتت
 قد ظهر من لا يعرب عن علمه من شئ، والتي من اقرب به غير عرفان
 وترين ملكوت لبيان، وقبل كل مقبل الى الله مالك الايمان
 وقام به كل قاعد وسرع كل سطح الى الطور الايقان به
 يوم حمله الله نعمته للابرار ونعمته للاشهار ورحمته للمقبلين
 غضبا للمنكرين والمعرضين انه ظهر سلطان من عنده وانزل
 ما لا يعادله شئ في ارضه وسماؤه اتقوا الرحمن يا اهل لبيان
 ولا تتركوا ما ارتكبوا اولو الفرقان الذين ادعوا الاليمان
 في القياالي والايام فلما اتى مالك الانام اعرضوا و
 كفروا الى ان افقوا عليه بظلم ناح به ام الكتاب في الماب
 اذكروا ثم انظروا في اعجازهم واقوالهم ومراتبهم ومقاماتهم
 وما ظم منهم اذ تكلم بكلم الطور ونفخ في الصور وانصق من
 في السموات والارض الا حدة احرف الوجه يا اهل لبيان

ضعوا و ما كرم و ظنوا كرم ثم انظروا بطرف الانصاف الى
 افق الظهور و ما ظهر من عنده و نزل من لدنه و ما ورد
 عليه من اعدائه هو الذي قبل البسلا ما كلها لاظهار امره و
 اعلا كلمته قد حس مرة في الظاهر و اخرى في المسموم
 ثم في الظاهر مرة اخرى لا مراته فاطر السماء و كان فيها
 تحت السلاسل و الاعلال شوفا لا مراته لعنبريز
 الفضال يامل اهل البيان بل نسيتهم و صا ياي و ما ظهر
 من قلبي و نطق به لساني و هل بدلتهم يقيني با و ما كرم ذي
 با هو انكم و هل نبذتم اصول الله و ذكره و تركتم احكام
 الله و اوامره اتقوا الله و عوا تظنون لمظا هربا و الا و
 لمظا لعصا و السكوك لشارقا ثم اقبلوا بوجوه نورآ و صدق
 بشار الى افق اشرفت منه شمس الايقان امر من لذي الله
 مالك الاديان محمد ته الذي جعل العصمة الكبرى دعاء
 ليكمل امره في ملكوت النساء و ما قدر لاحد نصيبا من هذه
 الرتبة العلية و اعوام الاعلى انها طراز نسيته انامل القدرة

لنفسه تعالى انه لا يغني لاحد الا لمن استوى على علم
 يفعل ما يشاء من اقرؤ واعترف بما رقم في هذا الحين من اعلم
 الا على انه من اهل التوحيد واصحاب التجريد في كتاب الله
 مالك البدر والمآب ولما طغ الكلام هذا المقام سطعت
 رائحة العرفان واشرق نور التوحيد من افق سما البسائر
 طوبى لمن اجتذبه النداء الى الذروة العليما والغاية
 المقصوى وعرف من صير فلي الاعلى ما اراده رب
 الآخرة والاولى ان الذي ما شرب من حيقنا المحتوم
 الذي فلكنا ختمه باسمنا ليقوم انه ما فاز بانوار التوحيد
 وما عرف المقصود من كتب الله رب الارض والسماء و
 مالك الآخرة والاولى وكان من المشركين في كتاب
 الله العظيم بحسب ما ايتها السائل بحليل نشهد انك نسكت
 بالصبر بحسب في ايام فمحيب منع العلم عن بحرمان انسان
 عن البيان في ذكر العظمة الكبرى والاية العظمى التي تسليتها
 عن المظلوم ليكشف لك قاعها وعظاتها ويذكر سرها وامرنا

ومعامها ومقرها وشأنها وعلوها وسموها لعسم الله ^{نظير} لو ظهر
 لتألي البرهان المكنونة في اصداف بحر العلم والايقان
 ونخرج طلعات المعاني المستوره في غرفات لسان
 في جنته لعرقان لترفع ضوضاء العسل من كل اجنات
 وري حرب الله من انياب الثياب الذين كفروا بالله
 في المبداء والمآب ^{بذلك} امسكنا العلم في برهه طويلة
 من الزمان حكمة من لدى الرحمن وخطأ لا وليا من
 الذين بدلوا نعمته الله كفراً واهلوا قومهم دار البوار
 يا ايها السائل الناظر والذي اجتذب الملا الاعلى بكلمة
 اعلى ان لطيور ممالك ملكوتي وحمامات رياض حكمتي
 نعزوات ونعمات ما اطلع عليها الا الله مالك الملك
 والبحروت ولو يظهر اقل من ستم الابرة ليقول الظالمون
 ما لاقاله الاولون وتركبون ما لا ارتكب احد في الاوصاف
 والقرون قد اكرموا فضل الله وبرهانه وحجته الله وآياته
 ضلوا وضلوا الناس ولا يشعرون يعبدون الاوثان

ولا يعرفون قد اتخذ الظنون أنفسهم ارباباً من دون الله
 ولا يفقهون بنه والبحر الا عظم مسير عن الى الغدير ولا يعلمون
 يتبعون ابو احمم معرضين عن الله ليهيمن القيوم قل تالله قد
 اتى الرحمن بقدره وسلطان وبه ارتعدت فراس
 الاديان وغن عندليب له بيان على اعلى غصن العرفان
 قد ظهر من كان مكنونا في اعلم ومسطورا في الكتاب
 قل هذا يوم فيه استوى ملكم الطور على عرش الظهور
 وقام الناس لله رب العالمين وهذا يوم فيه حدثت
 الارض اجارها واظهرت كنوزها والبحار لتاليها والسدة
 اثارها والشمس اشراقها والاقمار انوارها والسماء
 اجمها والساعة اشراطها والقيمة سطوتها والاقلام اثارها
 والارواح اسرارها طوبى لمن عرفه وفاز به ودل
 لمن انكره واعرض عنه فاسئل الله ان يؤيد عباده على
 الرجوع انه هو الثواب الغفور الرحيم يا ايها المفضل الى
 الافق الاعلى والشارب رحمتي المتخوم من ايادي العطاء

فاعلم لعصمة معان شتى ومقامات شتى ان الذي عصمه الله
 من الزلل يصدق عليه هذا الاسم في مقامه وكذا لك من عصمة
 من الخطأ والعصيان من الاعراض والكفر ومن الشرك
 وامثالها يطلق على كل واحد من هؤلاء اسم لعصمة واما
 الكسرى لمن كان مقامه مقدسا عن الاوامر والنواهي
 ونشأ عن الخطأ والعيان انه نور لا تعقبه الظلمة وضوء
 لا يعتره الخطأ لو حكم على الماء حكم الخمر وعلى التما حكم الارض
 وعلى النور حكم النار حق لا ريب فيه وليس لاحد ان
 يعترض عليه او يقول لم وهم والذي يعترض انه من المعجزين
 في كتاب الله رب العالمين انه لا يسئل عما يفعل وكل من
 كل سئلون انه اتي من سما الغيب ومعه راية يعقل
 ما يبار وحنود القدرة والاختيار ولدونه ان تمسك بما
 امر به من الشرائع والاحكام لو تجاوز عنها على قدر شعرة
 واحدة ليجب عليه انظر ثم اذكر اذ اتى محمد رسول الله
 وقوله الحق وقد على الناس حج البيت وكذلك لعصمة

والصوم والاحكام التي اشرفت من افق كتاب الله مولي
 العالم ومرني الامم لكل ان يتبعوه فيما حكم به الله والذي انكره
 كفر بالله وآياته ورسوله وكتبه انه لو يحكم على الصواب علم
 انخطا وعلى الكفر حكم الايمان حتى من عنده بذات مقام
 لا يذكر ولا يوجد فيه الخطا والعصيان انظر في آية المباركة
 لمنسرت له التي وجب بها حج لهبت على الكل ان الذين
 قاموا بعده على الامر وجب عليهم ان يعطوا ما امروا به في الكتاب
 ليس لاحد ان تجاوز عن حدود الله وسننه والذي
 تجاوز انه من الخاطئين في كتاب الله رب العرش العظيم
 يا ايها الناظر الى افق الامر اعلم ارادة الله لم تكن محدود
 محدود لعباده انه لا يمشي على طرفه للكل ان يتمكنوا بصراط
 المستقيم انه لو يحكم على اليمين حكم اليسار او على الجيوب
 حكم الشمال حتى لا ريب فيه انه محمود في فعله ومطاع
 في امره ليس له شريك في حكمه ولا معين في سلطانه ^{يفعل}
 ما يشاء ويحكم ما يريد ثم اعلم ما سوية مخلوق بكلمة من عنده

ليس لهم حركة ولا سكون الا بامرهم واذنه يا ايتها الظاهر
 في هوار المحبتة والوداد والتاظر الى انوار وجه ربك
 الاجاد انكر الله ما كشف لك ما كان كمنونا مستورا في العلم
 يعلم الكل انه ما اتخذ لنفسه في العظمة الكبري شريكا ولا
 وزيراً انه هو مطلع الاوامر والاحكام ومصدر العلم والعرفان
 وما سونه ما مور محكوم وهو الحاكم الامر العليم الخبير الحكيم
 اذا اجتذبتك نفحات آيات الظهور واخذك الكوثر
 الظهور من ايدى عطاء ربك مالك يوم النور قل
 الهى الهى لك الحمد يا دلتنى اليك وهديتنى الى انقك و
 اوضحت لى سبيلك واظهرت لى دليلك وجعلتني مقبلاً
 اليك اذا عرض عنك كثر عبادك من العلماء وافقيتارم
 الذين اتبعوه من دون نية من عندك وبرهان من
 لذتك لك بفضل يا اله الاسماء ولك الشار يا فاطر السماء
 يا قيتنى رحمتك المختوم باسمك اقبوم وقريتنى اليك
 وعفتنى مشرق بيانك ومطلع آياتك ومصدر اوامر

واحكامك ومنبع حكمتك والطافك طوبى لارضفاز
 بقدرتك واستقر عليها عرش عظمتك وتضوع فيها عرف
 قيصك وعزتك وسلطانك وقدرتك وقدرتك لا
 احب لبصر الا لما سوده جمالك ولا اريد السمع الا لاصغاد
 ندائك وآياتك الهى الهى لا تحرم لعيون عظامك
 ولا الوجوه عن التوجه الى افقك والقيام لدى باب
 والخصور امام عرشك والخضوع لدى اشراقات انوارك
 فضلك اى رب انا الذى شهد قتي وكبدى ووجوار
 ولسان ظاهرى وباطنى بوحدانيتك وفردانيتك وبما
 انت الله لا اله الا انت قد خلقت الخلق لعرفانك وحد
 امرك لترفع به مقاماتهم فى ارضك وترقى انفسهم بما انزلت
 فى زبرك كتبتك والواحد فلما اطهرت نفسك ونزلت
 آياتك اعرضوا عنك وكفروا بك وبما اطهرته بقدرتك
 وقوتك وقاموا على ضررك واظفأ نورك واخاد نار
 سدرتك وبلغوا فى الظلم مقام اراد وانفك دمك و

یتیمک حرمتک و کذلک من ربتیه با مادی عنایتک و
 حفظه من شتر طغاة خلقک و بغاة عبادک و کان ان
 یحرر آیتک امام عرشک فاه آه عما ارتکب فی ایامک
 بحیث نقض عهدک و میثاقک و انکر آیتک و قام علی
 الاعراض و ارتکب ما نوح به سکان ملکوتک فلما خاب
 فی نفسه و وجد راحته الخسران صلاح و قال ما کتبه
 المقربون من اصفیاتک و اهل خیار مجدک ترانی یا ائی
 کما کتبت لیتبیل علی التراب غشی ثم ارحمنی بامتنعاش
 و ما من فی قبضتک زمام الناس من الذکور و الا نث
 کلما تفکر فی حیراتی العظمی و خطیباتی الکبری یاخذنی
 الیاس من کل اجهات و کلما تفکر فی بحر عظامک و
 سمار جوک و شمس فضلک اجد عرف الرجا من لیمین و
 و الیسار و اجنوب و اشمال کان الاشیاء کلها تشرنی
 ما مطار سحاب سمار حمتک و عزتک یا سند المخلصین و
 المقربین یجنتنی مواهبک و الطائف و ظهور فضلتک

و عنایتک و الّا بالمفقود ان یدکر من اعظم الوجود بکلّه من
 عنده و بالمعدوم ان یصف من ثبت بالبرهان انه لا یوصف
 بالاولیاء و لا یدکر بالاذکار لم یزل کان مقدساً
 عن ادراک خلقه و منزله عن عرفان عباده ای ربّ
 لمیت امام و جهک لا تجله محرّ و ما من کس حیوان یجوز
 و کرهک و تعلیل تلقّی عرشک لا تمنعه عن شکر شاکست
 ان تویدنی فی کلّ الاحوال علی ذکرک و شاکست و خدمتک
 بعد علمی بان ما یظهر من العبد محمّد و دیکد و دفنیه و لا یلتحق بک
 و لا یغنی لیساط عتک و عظمتک و عزتک لو لا شاکست لا یغنی
 لسانی و لو لا خدمتک لا یغنی وجودی و لا احب لبصر الّا
 مشاهدۃ انوار نقک الاعلی و لا ارید التمع الّا بصغائر
 ندانک الاعلی آه آه لم ادر ما الّهی و سندی و ربّانی
 بل قدرت لی ما تقرّب عینی و یشرح به صدري و یفرج به
 ظمی او قضائک المبرم منعی عن الحضور امام عرشک یا
 مالک القدم و سلطان الامم و عزتک و سلطانک و عظمتک

و اقدارک قدما متی ظلمه البعد این نور قرینک مقصود
 العارفین و اهل کتب سطره البحرین ضیاء و صالک یا محبوب
 المخلصین تری یا الهی ماورد علی فی سبیلک من الذین
 انکر و حقک و نقضوا اثباتک و جادلوا بایاتک و کفروا
 بنعمتک بعد ظهور ما و کلمتک بعد انزالها و بختک بعد حکم
 ای رب یشهد لسان لسانی و قلب قلبی و روح روحی و
 ظاهر سری و باطنی بوحدانتک و فردانتک و بقدرتک
 و اقدارک و عظمتک و سلطانتک و بعزمتک و رفعتک و
 اختیارتک و بانک انت الله لا اله الا انت لم تزل کنت
 کذا مختیا عن الابصار و الادراک و لا تزال تکون بمثل ما
 کنت فی ازل الازال لا تضعفک قوه العالم و لا یخربک
 اقدار الامم انت الذی فحمت باب العلم علی وجه عباد
 لعرفان شرق و حیک و مطلع آیاتک و سما ظهورک
 و ثمن جلالک و وعدت من علی الارض فی کتبک و
 زبرک و صحفک بظهور نفسک و کشف سجات اجمال

عن وجهك كما اخبرت به بسببك الذي به اشرق
 نير الامر من افق الحجاز و سطع نور الحقيقة بين العباد بقول
 يوم يقوم الناس لرب العالمين ومن قبله بشرت لكليم
 ان اخرج القوم من الظلمات الى النور و ذكرهم بايام الله
 و اخبرت به الروح و انبيائك و رسلك من قبل و من بعد
 لو يظهر من خزان قلبك الاعلى ما ازلته في ذكره الذكرك
 الاعظم و نباك اعظم لينصق اهل مدن اعلم و العرفان للآ
 من انقذته باقدارك و حفظه بسجودك و فضلك اشهد انك
 و قيت بعدك و طهرت الذي بشرت بظهوره انبيائك و
 هنيئا لك و عبادك انه اتى من افق العزة و الاقدار برآيات
 اياتك و اعلام بنياتك و قام امام الوجوه بقوتك و قدرتك
 و دعا لكل الى الذروة لعليا و الافق الاعلى بحيث ما منعهم
 العلماء و سطوة الامراء قام بالاستقامة الكبرى و نطق باعلى النداء
 قد اتى الوهاب راكبا على السحاب قبلوا يا اهل الارض بوجه
 يسفار و قلوب نور آرطوبى لمن فاز بعبادتك و شرب

بحق الوصال من ايا دى عظامك ووجد عرف ايمانك
 وتطق ثنايتك وطار في هواك واخذة جذب بيانك
 وادخله في الفردوس الاعلى مقام الكاشفة والمشاهدة امام
 عرش عظمتك اى رب اسئلك بالعصمة الكبرى التى جعلتها
 انفا لظهورك وبكلمتك اعلى التى بها خلقت الخلق واظهرت
 الامر وبهذا الاسم الذى به ناحت الاسماء وارتعدت
 فرائص العرفان تحبلى منقطعا عن دونك بحيث لا تتحرك
 الا بارادتك ولا تكلم الا بشيتك ولا اسمع الا ذكرك و
 شانك لك الحمد يا الهى ولك الشكر يا رجاى بما وضعت
 لى صراطك المستقيم واظهرت لى نياك العظيم وايدتى على
 الاقبال الى مشرق وجيك ومصدر امرك بعد اعراض عباد
 وخلقك اسئلك يا مالك ملكوت البقار بصريهك الا
 وبالنار المشتملة الناطقة فى الشجرة اخضرار وبالسفينة التى
 جعلتها مخصوصة لاهل البهاران تحبلى مستقيما على خبك و
 راضيا بما قدرت لى فى كتابك وقائما على خدمتك و

خدمته اولى بانك ثم ايد عبادك يا الهى على ما ير تفض به امرك
 وعلى عمل ما انزلته فى كتابك انك انت المقدر اليهم على ما
 تشاء وفى قبضتك زمام الاشياء لا اله الا انت المقدر
 اعليم الحكيم يا ايها بحليل قدريناك البحر وامواجه واس
 واشراقها والسماء والنجمها والاصداف ولنا ليها شكر الله
 بهذا الفضل الاعظم والكرم الذى احاط على العالم يا ايها
 المتوجه الى انوار الوجود قد احاطت الاوامم على سكان
 الارض ومنعتهم عن التوجه الى افق اليقين واشراقه وظهور
 وانواره بالظنون ممنوعا عن لقبيوم يتكلمون باهواهم
 ولا يشعرون منهم من قال بل الايات نزلت قل اى ورتب
 السموات وبل اتت الساعة بل قضت ومظهر لبيانات قد
 جاءت الحاقة واتى الحق بالحق والبرهان قد برزت الساعة
 والبرية فى وجل وضطراب قد انت الزلازل وناحت
 القبائل من خشية الله المقدر بجوار قل الصاخة فصاحت
 واليوم لله الواحد المختار وقال بل الطامة تمت قل يا

ورب الارباب وبل القيمة قامت بل القيوم ملكوت الاياست
 وبل ترى الناس صرعى بل وربي الاعلى الابهي وبل انقضت
 الاعجاز بل نسفت ابحمال وملك الصفات قال ابن كنجية
 والنار قل الاولى لقسمي والاخرى نفسك يا ايها المشرك
 المرتاب قال انما نرى الميزان قل اي وربي الرحمن لا
 يراه الا اولوا الابصار قال بل سقطت النجوم قل اي
 اذ كان القيوم في ارض السرفا عتبروا يا اولي الانظار قد
 ظهرت العلامات كلها اذ احسرت جبايد القدره من جيب
 اعظمه والاقدر قد نادى المناد اذ اتى الميعاد ونصت الطيور
 في تيه الوقوف من سطوة ربك مالك الايجاد يقول الناس
 بل نفتح في الصور قل بل وسلمان الظهور اذ استقر على
 عرش اسم الرحمن قد اضاء الديجور من فجر حمة ربك ^{مطلع}
 الانوار قد مرت نسمة الرحمن واهتزت الارواح في قبور الابرار
 كذلك قضى الامر من لدى الله العزيز المنان قال الذين
 كفروا متى انقضت السماء قل اذ كنتم في اجداث اغفلة وانصلا

من المشركين من مسح عينيه وينظر اليمين والشمال قل قد
 عميت ليس لك اليوم من ملاذ منحهم من قال هل حشر
 النفوس قل اى وربى اذ كنت فى عهد الاوامم
 منهم من قال هل نزل الكتاب بالفترة قل انما فى البحرة
 اتقوا يا اولى الالباب ومنهم من قال احشرت اعشى
 قل بلى وراكب السحاب قد ترنت ابخته باورد المعاني
 وسعر السعير من نار الفجار قل قد اشرق النور من فوق
 واضاءت الافاق اذ اتى مالك يوم ايشاق قد
 خسرو الذين ارتابوا ورجع من اقبل بنور اليقين الى مطلع الاتقان
 طوبى لك يا ايها الناظر بما نزل لك هذا اللوح الذى
 منه تطير الارواح حفظه ثم اتسره لعمرى انه باب رحمة
 ربك طوبى لمن تغيره فى العشى والاشراق انما سمعنا
 ذكرك فى هذا الامر الذى منه اندك جبل العلم وزلت الافاق
 البها على اهل البصائر الذين اقبلوا الى العزيز الوهاب
 قد انتفى اللوح وما انتفى البسمان صبران ربك هو الصبان

في
الروايات
العلم

هذه آيات انزلنا من قبل وارسلنا اليك لتعرف
 ما نطق به الالسنه الكذبه اذ اتى الله بقدره وسلطان
 قد ترعج بنبيان الطنون وانفطرت سماء الالوام واهل
 في مريه وشفاق قد انكروا حجة الله وبرهانه بعد اذ
 اتى من افق الاقترار بملكوت الايات تركوا ما امروا
 به وارتكبوا ما منعوا عنه في الكتاب وضعوا الحسم
 اخذوا هو الحكم الا انهم في غفلة وضلال يعرفون
 الايات وينكرونها يرون البيئات يعرضون عنها الا
 انهم في ريب عجاب انا وصينا اوليانا بقوى الله
 الذي كان مطلع الاعمال والاشلاق انه قائد جنود
 العدل في مدينة البهاء طولى لمن دخل في ظل رايه
 الثوراء وتمسك به انه من اصحاب التقيته اجمار التي نزل
 ذكرها في قيوم الاسماء قل يا ضرب الله زينو اهبيا حكمكم
 بطراز الامانة والديانة ثم انصروا ربكم بحجود الاعمال والاشلاق
 انا منعناكم عن الفساد والجدل في كتبى وكفى وزبرى والواحي

وما اردنا بذلك الا علوكم وسموكم تشهد بذلك السماء وما
 الشمس واشراقها والاشجار واوراقها والبحار واما
 والارض وكنوزها نسل الله ان يدا وليائه ويؤيدهم
 يا غيبي اللهم في هذا المقام المبارك العزيز البديع تشهد
 ان يوفق من عولى على عمل ما امرنا به من قلمي الاعلى
 يا جليل عليك بهائي وغياي انا امرنا العباد بالهدى
 وهم علموا ما نوح به قبلي وقلمي اسمع ما نزل من سماوي
 وملكوت ارادتي ليس جزئي مني وما ورد علي من احدني
 بل من الذين يسيبون نفسم الى نفسي ويرتكبون ما تصد به
 زفرائي وتنزل عمراي قد نصحنا بهم بعبارات شتى في الواج
 شتى نسل الله ان يوفقهم ويقر قلوبهم ويؤيدهم على ما تطهرون به
 القلوب وتسيرج به النفوس وينعم عمالا غيبي لا يامه على
 اوليائي في بلادى اسمعوا نصح من نطقكم لوجه الله اني خلقكم و
 اعلمكم ما يرعكم وينفعكم وعلكم صراطا مستقيما ويا اياهم اعظمهم
 يا جليل وقر العباد يتقون الله ما لله هو العابد الاول في حيا

ربك وجنوده الاخسلاق المرضية والاعمال الطيبة بحسب
 فحمت في الاعصار والقرون مدائن الافدة والعلوب فضبت
 رايات النصر والظفر على اعلى الاعلام انا تذكر لك الالهة
 ومقامها عند الله ربك رب العرش العظيم انا قصدنا
 يومنا من الايام بجزرتنا الخضراء ولما وردنا رايانا انما
 جارية واشجار اطيفة وكانت الشمس تلعب في خلل
 الاشجار توجهنا الى اليمين رايانا ما لا يتحرك اعلم على كبر
 وذكر ما شهدت حين مولى الورى في ذاك المقام
 الالطف الاشرف المبارك الاعلى ثم قبلنا الى ايها
 شامدنا طلعت من طلعات الفروس الاعلى قائمة على عمود
 من النور وناوت باعلى الدار يا ملا الارض والسماء
 انظروا اجالى ونورى وظورى واشراقى تامة تحت
 انا الالهة وظورنا وحسنها واجر لمن تمسك بها
 وعرف شأنها ومقامها وتثبت بذيلها انا الزينة
 كبرى لابل البهار وطرز الحشر لمن فى ملكوت الاشياء

واما سبب الاعظم لثروة العالم وافق الاطمینان بل الامکان
 كذلك انزلنا لك ما يقرب العباد الى مالك الاسجاد علم
 اعلى از لغت فصحا بلغت نور را توجّه نمود ليعرف بحليل
 عنایه ربه بجمیل و يكون من الشاكرين يا ايها الناظر الى
 الافق الاعلى ندابلند است وقوة سامعه قليل بل منفقود
 مظلوم در فم ثعبان اولياى الهى را ذكر سينمايد اين
 ايام وارده شد آنچه كه سبب جزع و فرغ ملا اعلى گشت
 ظلم عالم و ضرر امام مالك قدم را از ذكر منع نمود و از
 اراده اش باز داشت نفوسيكه سالها خلف حجاب
 مستور چون افق امر را بشير و كلمه اتق را نافه مشاهده نمودند
 برون دويدند باسيوف بضا و وارو آوردند آنچه را
 كه قلم از ذكرش عاجز و لسان از بيانش قاصر منصفين
 شايده گواه كه از اول امر مظلوم امام و جوه ملوك
 ملوك و علماء و امرا من غير استر و حجاب قيام نمودند
 باعلى الهدى كل را بصراط مستقيم دعوت فرمود ناصر

جز قلمش نبود و معینتی جز نفسش نه نفوسیکه از اصل امر بخیر و
 غافلند بر اعراض قیام کردند ایشانند تا عین الدین
 ذکر هم الله فی الزبر والالواح و خبر عباد و بافتش هم
 و خصوصاً هم و انعموا بحکم طوبی از برای نفوسیکه من
 فی العالم اتقوا ذکر مالک قدم معدوم و مفقود مشاهد و میا
 و بعروه محکم الهی تنگ جویند تنگی که شبهات و اشارت
 و اسیاف و مدافع ایشان را منع نماید و محسوم نازد
 طوبی للراحمین و طوبی للثابتین قلم اعلی نظر با استدعا
 انجذاب مراتب و مقامات عصمت کبری را ذکر نمود
 و مقصود آنکه کل یقین بسین بدانند که خاتم بسیار روح
 ما سویه فداه در مقام خود شبیه و مثل و شریک ندانند
 اولیا و صلوات الله علیهم بکله او خلق شده اند ایشان
 بعد از او اعلم و افضل عباده بوده اند و در غنمی مرتبه
 عبودیت قائم تعدی عن ذات الهی از شبیه و مثل و تنزیه کینوش
 از شریک و شبیه با حضرت ثابت و ظاهر نیست مقام خود

حقیقی و تفرید معنوی و حرب قبل از این مقام گما بهودت محرم
 و ممنوع حضرت نقطه روح ما سویه فدا میفرماید اگر حضرت
 خاتم بکلمه ولایت نطق نمیفرمود ولایت خلق نمیشد حرب قبل
 مشرک بوده اند و خود را موقد شمرده اند اهل عباد بودند
 و خود را افضل میدانستند از برای آن نفوس حافظه
 یوم حسرت عقاید و مراتب و مقامات ایشان نزد بصیر
 و خبرپسری واضح و معلوم گشت از حق طلب عباد این
 ظهور را از طنون و او امام حرب قبل حفظ فرماید و آن
 اشراقات انوار آفتاب توحید حقیقی محروم سازد جلیل
 مظلوم عالم میفرماید نیستی عدل ستور آفتاب انصاف
 خلف سحاب مقام حارس و حافظ سارق قائم مکان
 این خائن جالس در سینه قبل ظالمی بردست حکومت این
 مدینه جالس در سر چین از وضری وارد و لعمر الله عمل نمود
 آنچه را که سبب فرغ اکبر بود و لکن قلم اعلی را ظلم عالم منع
 نموده و نینماید محض فضل و رحمت مخصوص امر او و ذرا

ارض بر قوم داشتیم آنچه را که سبب حفظ و حرست و امن
 و امان است که شاید عباد از شر ظالمین محفوظ مانند آن
 هو اکاظا الناصر المعین رجال یت عدل الہی باید در یکا
 و ایام با آنچه از افق سماء قلم اعلی در تربیت عباد و تعمیر طاعت
 و حفظ نفوس و صیانت ناموس اشراق نموده ناظر باشند
 اشراق اول چون آفتاب حکمت از افق سماء سیات
 طلوع نمود باین کلمه علیاً نطق فرمود اهل ثروت و اصحاب
 عزت و قدرت باید حرمت دین را با حسن مایکن فی الابرار
 ملاحظه نمایند دین نوری است بسین و حسی است شمسین از
 برای حفظ و آسایش اهل عالم چه که خستیه الله ناس را بمعرف
 امر و از منکر نهی نماید اگر سراج دین مستور ماند هر چ
 مرج را باید بنیتر عدل و انصاف و آفتاب امن و طمینان
 از نور باز مانند همه آگاهی بر آنچه ذکر شد کواهی داده و مید
 اشراق و دم جمع را بصلح کبر که سبب اعظم است از برای
 خط بشر امر نمودیم سلاطین آفاق باید با اتفاق باین امر که

سبب بزرگت از برای راحت و حفظ عالم تمتک فرمایند
 ایشانند مشارق قدرت و مطالع اقدار الهی از حق میطلبیم تأیید
 فرماید بر آنچه که سبب آسایش عباد است شرحی در این
 باب از قبل از قلم اعلی جاری و نازل طوبی للعالمین
 اشراق سیم اجرای حدود است چه که سبب اقبال
 از برای حیات عالم است حکمت الهی بدو نیز روشن و منیر
 مشورت و شفقت و حیم نظم عالم بدو ستون قائم و پر مجازات
 و مکافات اشراق چهارم جنود منصوره در این ظهور
 اعمال و خسلاق پندیده است و قاند و کسود در این جنود
 تقوی آفته بوده اوست و ارای کل و حاکم بر کل اشراق پنجم
 معرفت و اول بر احوال نامورین و اعطای مناصب باندان
 و مقدار التفات باین فقره بر هر رئیس و سلطان لازمی
 واجب شاید خائن مقام این را غضب نماید و نا مهربان
 در جن اعظم بعضی نامورین که از قبل و بعد آمده اند لکن اسماط
 عدل مزین و بعضی نعوذ بالله از حق میطلبیم کل به اهدیت فرمایند

شاید از آثار سدره امانت و دیانت محروم مانند و از الواف
 آفتاب عدل و انصاف ممنوع نشوند اشراق ششم
 اتحاد و اتفاق عباد است لازال با اتفاق آفاق عالم موجود
 امر متور و سبب اعظم و نستین خط و کفایت یکدیگر است از
 قبل در الواح امر نمودیم انسانی بیت عدل یک لسان
 السن موجوده و یا لسانی بدیع و یک خط از خطوط ختمیا
 نمایند و در مدرس عالم اطفال را با تعلیم دهند تا عالم
 یک وطن و یک قطعه مشاهده شود ابھی ثمره شجره دانش
 اینکلمه علیا است همه بار یکدارید و برگ کجا خسار لیس
 الفخر لمن یحب الوطن بل لمن یحب العالم از قبل در بنیام
 نازل شد آنچه که سبب عمار عالم و اتحاد اعم است طوبی
 للفاسرین و طوبی للعالمین اشراق هفتم قلم علی کل را
 وصیت منفراید تعلیم و تربیت اطفال و این آیات در
 بنیام در کتاب تقدس در اول درود سخن از سهار شیت
 المعنی نزل کتب علی کل اب تربیه ابنه و نبته بالعلم و الخلو

و منها عما حدو فی اللوح و الذی ترک ما امر به فلا منادان
 یاخذوا منه ما یكون لازماً لم یتمیم این کج ان غنیاً و الا یرجع
 الی بیت العدل انما جعلناه ما و نی للفقر آرزو المساکین ان
 الذی ربی ابنه او ابنا من الایمان کما تدری احد ابنا
 علیه حبائی و غیائی و رحمتی الی سبقت العالمین
 اشراق شتم بیفقره از قلم اعلی در این جن مسطور و از کتاب
 اقدس محبوب امور ملت معلق است بر حال بیت عدل
 الی ایسانند انما الله من عباده و مطالع الامر فی بلاوه
 یا حزن الله ربی عالم عدل است چه که دارای دورکن
 مجازات و مکافات و این دورکن دو چشمه اند از برای
 حیات اهل عالم چونکه هر روز را امری و هر صین ربی
 مقتضی لذ امور به بیت عدل راجع تا آنچه در مصلحت وقت
 دانند معمول دارند نفوسیکه لوجه الله بر خدمت امر قیام نمایند
 ایشان طمئند بالهامات غیبی الی بر کل اطاعت لازم امور
 یاسیه کل رجعت بیت عدل و عبادات با انزاله آیت

فی کتاب یا اهل بهائیت مشارق محبت و مطالع عنایت
 الهی بوده و برستید لسان را بسبب لعن احدی میآید
 چشم را از آنچه لایق نیست حفظ نمایند آنچه را و آری نمایند
 اگر مقبول افتاد مقصود حاصل و الا تعرض باطل ذر و نه
 مقبلین الی الله المہین القیوم سبب عزت شوید تا چه رسد
 بفساد و نزاع امید است در ظل سدره عنایت الهی تربیت
 شوید و بما اراده الله عامل گردید همه اوراق یکجورید و
 قطرهای یک بحر اشراق نغم دین الله و مذہب الله محض
 اتحاد و اتفاق اہل عالم از سہا مشیت مالک قدم نازل گشته
 و ظاهر شدہ از علت اختلاف و نفاق مکنید سبب اعظم
 و علت کبری از برای ظهور و اشراق نیز اتحاد و دین الهی
 و شریعت ربانی بوده و متو عالم و تربیت امم و اطمینان عبان
 و راحت من فی البلا و از اصول و احکام الهی است سبب
 اعظم از برای این عطیہ کبری کاین زندگانی بخشد و
 حیات باقیه عطا فرماید و غنیمت سر مزید مندول و ارد

رؤسای ارض مخصوص انبای میت عدل الهی در صیانت
 این مقام و علو و حفظ آن حسب مبلغ مبذول دارند و چنین
 آنچه لازمت تخصص در احوال رعیت و اطلاع بر اعمال و
 امور سرخرنی از احزاب از مظاہر قدرت الهی یعنی ملوک
 و رؤسای مطلقیم که همت نمایند شاید اختلاف از میان خبر
 و آفاق نبور اتفاق مشور شود باید کل با نچه از تسلیم اعلی حاکم
 شده متک نمایند و عمل کنند حق شایه و ذرات کائنات
 گواه که آنچه سب علو و سمو و تربیت و حفظ و تهذیب اهل
 ارض است ذکر نمودیم و از تسلیم اعلی در زیر و الواح باز
 از حق مطلقیم عباد را نمایند سر باید آنچه نمظلوم از کل طلب
 مینمایند عدل و انصاف با صنعا اکتفا نمایند در آنچه از
 نمظلوم ظاهر شده تفکر کنند قسم با قباب بیان که از حق
 سماء ملکوت رحمن اشراق نموده اگر مبستنی مشایه میشود
 ناطقی خود را محل ثبات و استعزاز و مقریات عباد نمینویسم
 چنان و در عسراق ابر اله محمود و نجات وحی مقطوع

اکثری پرموده بل مرده مشاهده کشند لذا در صورتی که
 و پییده شد و اینکه مبارکه از لسان عظمت جاری نفعنا
 فی الصور مره اخری آفاق را از نفعات وحی و الهام
 زنده نمودیم حال از خلف بر حجابی نفوسی بقصد مظلوم
 پروان دویده اند این نعمت کبری را منع کردند و انکار
 نمودند ای اهل انصاف اگر این امر انکار شود که ام امر
 ارض قابل اثبات است و یا لایق اقرار معرضین و رصد
 جمع آیات این ظهور بر آمده اند و زود هر که یافته اند
 باطنها رجعت اخذ کرده اند و زود هر مذہبی از مذہب خود را
 از آن مذہب میزند قل مو تو بغضکم انه اتی با مر لایسکره
 ذو بصر و ذو سمع و ذو درایت و ذو عدل و ذو انصاف ایشانند
 بذلک قلم القدم فی هذا الحین المسین یا حلیل علیک
 سانی اولیای حق را با عمال امر نمایانیم شاید موفق شوند
 و مانجه از سمار امر نازل شده عمل نمایند نفع بیان بر من
 نفوس عالمه راجع نسل الله ان یؤیدهم علی ما یحب و یرحون

و یوقتم علی العدل و الانصاف فی هذا الامر الابرار و یعیر قتم انما تو
 یدیم الی صراطه المستقیم حضرت بشر روح ما سویه فذاه احکامی
 فرموده اند و لکن عالم امر معلق بود قبول لذا انما یظلمون بعضی
 و در کتاب اقدس عبارات اخری نازل و در بعضی توقف نمودیم
 الامر بیده یفعل ما یشاء و حکیم ما یرید و هو اعسریرا جمید و بعضی از
 احکام هم بدعا نازل طوبی للفائزین و طوبی للعالمین باید خراب
 جدید بلوغ مبدول دارند که شاید ناراضغینه و بغضا که در صدور
 اضراب مکتونست بکوثر بیان و نصیاح مقصود عالمان ساکن شود
 و اشجار وجود با شمار بدیع منسبیه مرتن کرد و آنه هو الناصح المشفق
 الکریم البهار الالاح اشرق من افق سما العطاء علیکم یا اهل البها
 و علی کل ثابت مستقیم و کل راسخ علیم انیکه سؤال از منافع
 و ریح ذهب و فقه شده بود خند نشه قبل مخصوص اسم الله زین القهرین
 بهاء الله الابهی این سان از ملکوت رحمن ظاهر قوله تعالی اکثری از آنها
 محتاج بنفقیره مشا به میشوند چه اگر رجبی در میان نباشد مور معطل و معوق
 خوابد مانند نفسیکه موفق شود با نفس خود و یا هوطن خود و یا برادر خود

نماید و یا مراعات کند یعنی بدادن قرض بحسن کمیاست
 لذا فضل علی العباد و بار بار مثل معاملات دیگر که ما بین ما
 متذولست قرار فرمودیم یعنی ربح نقود از این چنین که این
 حکم مبین از سما و شیت نازل شد حلال و طیب و طاهر
 تا اهل ارض بکمال روح و ریحان و شرح و انبساطند
 محبوب عالمیان مشغول باشند آنکه حکم کیف یسار و اهل الزمان
 کما حره من قبل فی قبضه ملکوت الامر بفعل و یا مرد و هو الامیر
 اعلیهم یا زین المقربین اشکر ربک بهذا الفضل المبسب
 علای ایران اکثری بصد سنه از جمله و خدعه با کل ربا
 مشغول بودند و لکن طاهر از ابکان خود بطرا اخلت سراسر
 نمودند طبعون با و امراته و احکامه و لای شعرون و لکن
 باید این امر با عدال و انصاف و تقشود قلم اعلی در تحدید
 توقف نموده حکم من عنده و دستمه لصاده و نوصی اولیاده
 بالعدل و الانصاف و ما یظلم به رحمة اجبانه و شفقت مخیم
 انه هو الناصح المشفق الکریم انما الله کل مؤید شوند بر آنچه از

لسان حق جاری شده و اگر آنچه ذکر شد عمل نمایند البته
 حل بسالاه از سما افضل ضعیف از اعطا میفرماید انه هو الفیض
 الغفور الرحیم الحمد لله اعلى العظیم و لکن اجرای این امور چنان
 است عدل محول شده تا مقتضیات وقت و حکمت عمل
 نمایند مجد و کل را وصیت بنمایم بعدل و انصاف و محبت
 و رضا انتم اهل البیت و اصحاب ائمه اطهار علیهم السلام
 مولی الاسماء و فاطر السموات

هو الظاهر الباطن البهتین العظیم بحسبیر

یک تجلی از تجلیات اسم کریم بر ارض بر تو افکند نعمت فانی
 مانده نازل بجز وجود مواج و یک تجلی از تجلیات اسم حلیم بر
 عالم اشراق نمود کل بطراز علم مزین و منادی عزت از
 عین عرش عظمت بکلمه مبارکه کل شیء احسنناها کتابا باطن
 یا معشر البتراء معوا ما ارفع من شطر منظر الله الابرار تاندر
 یوم فی ظهر کل امرئ و به برزت الساعة و انشق القصر
 ایاکم ان تمنعکم حجبات من اعرض و کفر او تکلمکم سلوة اصحاب

انقر الذين بذلوا نعمه الله كفا و اعرضوا عن الحق
 و الكوثر يا قوم اتقوا الله و لا تعتروا على الذي نوره
 اشرفت الارض و السماء و به ظهر حكم القدر انه اتى الخاتم
 و تقر بكم الى الله رب العرش العظيم و الكرسي الرفع ثم
 لو يريد ان يرين الاشياء كلها بطراز الاسماء في هذا عين
 و ياخذ عنها في حين آخر بقدر ليس لاحد ان يقول لم و بم
 انه يفعل ما يشاء و حكم ما يريد و هو المتقدير القدير قل يا اعداء
 شؤنا اي الهى را ايتظلموم لوجه الله ترا و كرموده و مسنيا
 لعلاك تتخذ نفسك الهه سيملا و اعمال خود تفكرنا و محنين
 در آنچه از شرق علم و قدرت الهى اشراق نموده شايد از
 خديجه راجع شوى و از ظلم بعدل و از عساف بانصاف
 يا مادي لا تن فضل الله عليك و ل و جبك شطر الله اعلى
 الابى و قل الهى تركت ما عند الاحزاب الذين ما رضوا
 و باياتك و قبلت اليك خديجه قدرتك و سلطانك
 ثم انقدنى بعناياتك و الطائفة اى ربنا عبدك و ا

بعدک اعتراف بعلت و خطائی عند تجلیات انوار شمس ملک
 و بطلی عند اشراق نیر عدلک کم من یوم توجه الی نور
 عطا ملک من فوق سما فضلك و انا عرضت غده آه
 منعنی اوامی عن التقرب الی نیر الایقان الذی اشرف
 من فوق سما شینک و حجت بنی الطنون عند ظهور اسکت لقیوم
 ای رب اسئلک بجزایاتک و رایات ظهورک و قدرک
 و حکمتک العلیا التی بها انجذب حقائق الاشیاء و بند
 الاعلی و صبر ملک الاعلی ان تغفر جریاتی العظمی اشهد ان
 بامرک ماج بحر الحفران فی الامکان و ماج عرف اسکت
 الرحمن من الادیان یا ایها المنجذب بایاتی و الطائر فی
 هو آجبتی کمر نادی دولت آبادی را ذکر نمودیم و ما
 اعلی و عوتسرمودیم و لکن انفاض الی حین ملتفت نشد
 و بیکه مبارکه آمنت بانه فائز گشته قد وضع الاقرار و
 اخذ الانکار بطلی ظاهر شده که شبهه و مثل نداشته چه که
 معایر انکار نموده که از اول ایام الی حین امام و جوه

خافین و موحدین و مشرکین قائم بوده و با علی النذیر کل
 بصراط مستقیم راه نموده و ظهور نبأ عظیم بشارت داده
 بگو یا نادوی اعظم است امروز نقطه اولی بانا اول العابدین
 ناطق اتق الله انظر فيما نزل من سماء ربه ربک اتاک ان
 تتع سسن الجاهلین لوترید الآیات انها طت الآفاق
 و لوترید لهسنات ارجع الی الآثار ای بی انصاف منقرضا
 اگر نفسی بیک آیه نطق نماید تعرض ننماید و حال معادل
 اولین و آخرین موجود و ظاهر و پنهان و بین اهل بیان
 مثل حرب شیعہ تربت نما و با سما الشان را از سولی الوری
 منع مکن در اعمال و اقوال آن حرب تفکر نما شاید از بیم
 بقین توجه نمائی و از شمال بهین لوجه الله کشفه شود لوجه
 بشو چه مقدار از نفوس مع عزت و رفعت و ثروت و
 قدرت در ان ارض متقابل و جهت از کل گذشته و جان
 رایگان بر قدم محبوب عالمیان نثار نمودند پند گیرید ای
 سیاه پیمان گرفته جای پند پند گیرید ای سپید پیمان میدید

بر عذر نقطه سودای قلب بر رضا غلبه نموده و آثار از آن محو
 کرده تو بجزر و ذکر بابت خوف ارکانست را اخذ نمود و نشان
 بر سبب رفتی و تکلم نمودی با آنچه که اهل دین عدل و انصاف
 گریستند در اعمال خود و اعمال نفوس منقطه تفکر نماید
 از بجز فضل و غیبت و عطا محروم نمائی در آنچه بر سبب نزد
 نموده تفکر کن از حضرت اشرف علیه بهار الله و رحمته تازه و
 و حفظ خود و اتفاق او فی الجمله تفکر لازم شاید موفق شو
 و با قرار بعد از انکار فائز گردی انفاق او کواه رستی
 استقامت او و حیات تو کواه کذب و تبری و فقری
 تو سبحان الله حب دور و زنده کی ترا از فضل ابدی
 رحمت الهی محروم نمود این ذنب را از خود راضی گردی
 قد كنت حاضرًا فی مجلس العلماء اذ نطق ابن الذئب قال
 یا قوم اعراض تبری و انکار مادی از رؤسای حزب با
 و سبب و لغش کافی است و بجز حجتی از برای ما باقی نگذا
 لذا ما اورا مؤمن بکتاب الهی یعنی فسرفان میدانیم و دیگر بجز

شرع ظاهرستوان اور نسبت بغیر طریقہ ناجیه و بهیم باری
 عمل نمود آنچه را که کبد مقررین از آن که حنثه لم اور بانی
 تخمه امن بانه و بانی پس اعرض عنه نسل الله ان یؤید
 علی الرجوع و الا نابة انه هو اوتاب الغفور الرحیم انارید
 ان نراه عارجا الی سماء المعارف و والد قائق و صاعدا
 الی ذرۃ السحائق و هو ارا و لفته شتهیات الهوی معضاً
 عما اراد له مولی الوری و مالک الاخرة و الا ولی یکی
 از اولیاء ا دیده آماج شده که ازل مردود کشته بکو
 ای بی انصاف اتق الله نفسیکه هزار ازل بکلمه اش خلق شده
 و میشود از او اعراض نمودی و بقدر بانی تکلم کردی که صحیحاً
 مرتفع گشت از این گذشته تو نمیدانی که آسمان از چه محلی
 ظاهر شده عمل نمودید آنچه را که یسح ظالمی عمل نمود حضرت
 دیان را ابوشرور نامیدید و خلیل الرحمن را ابوالد و ای
 گفتید و بر جمعی از مظلومهای عالم فتوی دادید و شهید کردید
 و بشایه حرب شیعه عمل نمودید آنچه را که سبب خسران دنیا و

آخرت است این اسمی که ذکر نمودی از کتبت و که عطا
 نموده اگر بگوئی از منزل بیان بوده نفس بیان ^{علی}
 الذآر دست مینماید و میفرماید صه لسانک یا غافل چه
 میفرماید میان و حروفات آن از منزل و مظهر ششم
 نامید و اگر آن اسم از مقام اعلی که مقام ظهور بنا عظیم است
 ظاهر شده آنه هو لمقتدر علی مایشا یعطی و یاخذ آنه
 محمود فی فعله و مطاع فی امره یا غافل علم یفعل مایشا اما
 و چشم منصوب رغما لک و لذین نبذوا عهد الله و میثاقه و
 جادوا باياته اسمع نداء المظلوم دع خلیج الاسماء ثم قصد
 بحر المعانی و له بیان هذا ما امرت به من لدی الحق علام الغیوب
 لعمر الله لا ینفعک اسم من الاسماء و لا شیء من الاشياء الا ینبذ
 الامر ابین و بذالشبها عظیم اسم را بگذار و با نام رجوع
 نما تا بر تو واضح شود و معلوم گردد آنچه الیوم از اسمی
 مستورات اگر صاحب بصیر و سمعی در اینکلمه نقطه اولی تفکر
 نما قوله تعالی و قد کتبت جوهره فی ذکره و هو انه کاستیثا

باشارتی و لا بانزل فی لیبیان آیة بعد از اینکلمه
 محکمه تا نه میشود به بیان تنگ نمود و از منزل آن محروم
 گشت لا و نقشه بحق از اینکلمه نسیب است که استدلان بیای
 ممنوع و در ظهور عظیمم ذکر و نسیب مقبول نبوده و نسیب
 امروز فقط بیان بائنی انا اول العابدین ناطق و شما
 مشغولید با آنچه که ذکرش لایق نه و حال آنکه آنحضرت چنانچه
 در بسیل این نبأ عظیم فدا نمود و در لیالی و ایام بدر
 ناطق و بایر و علیه ذکر و محزون حسین بیان
 از ظلم ظالمین مرتفع و لکن آذان و عیب مفقود و ابصار
 صدیده غیر مشهود کجا بودید ایامیکه مظلوم تحت سلاسل و
 اغلال بود کاهی در کند و تحت حکم و سنگامی بین
 ایدی غافلین در ارض میم بر مظلوم وارد شد آنچه که
 احدی از قبل و بعد وارد نشده لولا البهار من نطق امام
 دلولاه من اظهر امر الله مالک الوجود قل انصفوا بآبائکم
 هو الذی به نصبت رایة انه هو الله علی الاعلام و ما

بحر عرفان امام وجوه الانام در شاندا اول من کفر باله
 اند و در خا اول من آمن باله قلم متحر و لوح متخیر که ذکر
 نماید مع آنکه این ظهور عظیم در اثبات امرش محتاج ندر
 دوش نبوده و نیست نظر بضعف قوم ذکر نموده آنچه که ^{مختصین}
 باقی امرفا نر نماید و قاصدین را بکعبه حقیقی هدایت فرماید چهار شهر در
 مقدمه حضرت سلطان بغدادی مغرب که ذکر و شرح این از قلم و
 مدو بر نیاید و لسان از ذکرش عاجز و قاصد است قل ما طر المرصین ^{مجتهد}
 بر مان طائف حوله و لکن حجیات طنون و او نام البصار
 از مشاهده منع نموده و در جمیع ایام شدا و میرزا ایچی سخت
 قباب عظمت محفوظ و مصون مع جمعی اولاد و نسا بکمال
 راحت بوده شهدند که کل منصف بصیر و کل عادل خیر
 و یوم فصل او را مع نسا و اولادش بکمال صحت و عایت
 در محل گذاردیم و خارج شدیم و سبب آن نزد منصفین معلوم
 و و صحت یک لطمه بر او من معه وارد نه گواه صادقین
 حضور آن نفوس است که حال در قبر بس موجود و مشهود

قل یا ایها المعرضین شنوید ندای مظلوم را و خود را از تجلیات
 انوار تیر عدل و انصاف و صدق صفا محروم ننمایند که
 تفسیر مظلوم آیات الهی و ظهور بنیات او بوده این فخره
 قبضه قدر حق بوده و هست آنه اقامنی از کنت قاعد و
 هزنی بد غیایسته از کنت ناما و نطقنی بن عباد و
 کنت صامتانه هو الامر کلیم قد امرنی بالندار بن الامر
 و التمار و برانی باظهر و یظهر من عندی و حجتی قیامی علی الامر
 و اظهار ما امرت به من عنده بحیث ما منعتنی سطوة العالم و لا
 ز ما جبر الامم ارحموا علی انفسکم و علی المظلوم الذی به ظلمت
 سلطه الله و قدرته و عظمته و اقتداره قد اظهر الامر امام وجه
 الامر و الملوک و بلغ الیهم رسالات الله و احکامه و
 او امره و ما اراد بذلك الا اصلاح العالم و طهاره نارایسته
 و الهضار فی افئدة الامم که معرضین بعدل و انصاف و
 نظر نمایند ادراک نمایند الوحی که نزد نقطه اولی رفته
 بوده باری الیوم مظلوم با نزل من عنده و طهر من لدنه

امر سبما به وكل راجح دعوت ميفرمايد طوبى للمنصفين و
 طوبى للمتفرسين ونعيم للفائزين لعمر الله معرضين بيان
 از نادى وغيره از اصل امر آگاه نه چه که با ما نبوده اند ايگان
 بيک قطره از بحر انانتي مرزوق ميگشتند با ما متمسکند از
 معتث و محيش محروم قل لا تنفکم الا سماء ولا ما عندکم من الا و اما
 و الطنون تالله الحق قد اتى المالك بسطان مشهور خذوا
 ما ظهر من الحق تاركين ما عند القوم هذا ما امرتم به من لدى الله
 ليقوم قل ذروا ما عندکم من الا و اما تالله قد اشرق نير
 اليقين من افق ارادة ربکم لمقتدر على ما كان وما يكون
 انظر و الشجرة و اثمارها بعيونکم و النور و اشراقه و الشمس و انوارها
 اياکم ان تضعوا نصح الله و رايکم خذوه بقوة من عنده و
 سلطان من لدنه انه يضر من يشاء بقوله کن فيكون قد
 انزلنا من سما فضل ما انار به ملكوت الحكمة و البيان و
 قرنت به العيون طوبى لمن تمسک بايات الله انها طلت الجهات
 قل اقرؤا ما نزل من سما مشيت ربکم للا مرآة و العلماء لو يريد

احد ان يرى سلطنة الله واقداره بعينه له ان يطهر نفسه عن
ذكر ما سويه ويحضر امام الوجه لسمع ويرى امامات في حسنة
مظاهر العدل ومشارك العلوم لم ادر ان الذي اعرض به
صراط توجه وباتي حجة ثبت ما عنده وباتي برهان بيكر من
كان من اول الايام منسا ويا باسم الله مالك اليوم الموعود
قل اتق الله ولا تتبع سبل الذين كفروا بالثابت والشهود
لعسر الله لما نزلت الآيات من سما المهيبة سجدة لنقطة الا
وقال آمنت بك يا مالك الوجود قل هذا ظهور لم يحط به
علم احد من قبل ومن بعد الا على قدر مقدور قل اسمع ما
نطق به لسان الرحمن في البيان حق لمن يطهره الله ان
يرد من لم يكن اعلى منه فوق الارض اياك ان تكفر من برب
بذكرة كتب الله مالك الغيب والشهود ولو ان على
لا يعني ان يستدل لاثبات امره بذكر دونه ولكن بما رآنا
ضعف العباد وعجزهم ذكرنا ما نزل من قبل رحمة من عندنا
عليهم ان ربك هو الفضال العزيز الودود قل اتق الله

یا معرض ولا تکن من الذین نقضوا میثاق الله وعهدہ بما
 اتبعوا کل ناعق مجرب اسمع النداء انه ارتفع من الابن
 الاعلی فی بذالتجن الذی ستمی بالتجن الاعظم من لدن
 مالک القدم انه مدعوک لوجه الله ویضحک بارک
 انما فی سیماء الهوی ان ربک هو الحق علام الغیوب
 انما ذکرک وهدیک لوجه الله ولا ترید منک جزاء قد
 فتحت علی وجهک باب افضل لتدخل دتری بعینک
 العلم والعدل من لدی الله مالک الملک والمملکوت
 مجد وبلسان باری ندای سدره مبارک ره ایشو شاید
 قصد کعبه الله تمانی و خود را از طنون و او نام و قصص الی
 مقدس کنی حزب شیعه در قرون و اعصار با یکدیگر مجامع
 قیام نمودند بالاخره بر کفر یکدیگر حکم دادند حال تفکر
 نما افتخار اعراب بچ بود و جزا در یوم التدرجه شد قدی
 بانصاف تفکر نما لغسری الی حین معنی توحید حقیقی معلوم
 دار قبل احدی بان فائز نه لوتریدان تعرف قد

نفسك عما سمعت ثم اسئل الله ربك رب العرش والعرشي
 ورب الآخرة والاولى ليلقي عليك يا نحيك من سلاسل
 انفس والهوى ويهد بك الى صراطه المستقيم يا اهل البيان
 عليكم كتاب النياكل الذي انزله الرحمن لاسمه الديان ثم
 هو اعلم المكنون والسر المخزون والرمز المصون الذي
 اودعته في قلب من سماه بالديان في ملكوت البيان
 بايد نفسى در انكتاب نظر نمايد چه كه او را علم مكنون مخزون
 ناميده و در سبب نزول و علت ظهور ان تفكر بايد نمود شيئا
 مقصود الله عبادش فانزكروند سبحان الله مع التماس
 نقطه اولى روح ماسوره فداه و وصيتش كل را در عدم
 اعراض ظهور اعظم مع ذلك بعضى باسم مرات و برخى باسم
 وصى و حزنى باسم ولى از حق محرومند غفريب بمثابة حزن
 قبل اسم نقيب و نجيب هم بيان ميآيد شايد ركن رابع اسم
 يافت شود بگو اى معرضين از مظلوم بشنويد به بيان از
 مقصود عالميان محروم نمانيد قل لعمر الله لا ينفعكم البيان ولا

ما عند القوم الا باذن الكتاب الذي ينطق في المآب قداتي
 الممالك والمملك والملكوت لله المهيمن القيوم واكر نفسي ان كتاب
 بكل مقصود وادراك نماید باید بین یدی حاضر شود و بر مقصود
 عارف گردد و اهل بیان آگاه نماید بعلمم سخندون الی
 الحق سببها باری الیوم بیان و دون ان معلق بقبول است
 و بعضی بلفظ استغاث از فرط رحمت الهی و در یای حکمت
 صمدانی محرومند بگو ای عافلهای عالم این لفظ هم از بیان بود
 استدلال آن بقول نقطه جائزند قوله تعالی ایاک انما
 ان تحجب بانزال فی البیان مکرر فرموده از بیان آنچه
 در اوست خود را از سلطان وجود و مالک غیب و نشود
 محروم نمایند و بعد از ذکر استغاث میفرماید اگر در این صحن
 ظاهر شود من اول عابد نیم و در مقام دیگر میفرماید چه
 کسی عالم بطنوریت غیر الله هر وقت شود باید کل تصدیق
 نقطه حقیقت نمایند و شکر الهی بجا آورند بعضی آگاه نبود
 نیستند بگو ای عباد تا وقت باقی جهد نمایند ساید فایزید

با آنچه که از برای این عدم بوجود آمده آید در جهالت مادی تفکر
 نمایند مقامیکه بجهان الهی در کل صحن ظاهر و مشهود
 و تیر برهان از افق سما را راده مشرق و لایح تابان
 برود او امر نموده و حال بنا بر ضعیفند و بعضا مشتعلند و ساق
 نیستند بگو ای غافل مگر فرمودم سدره منتهی با شمار لایح
 ظاهر و آفتاب حقیقت از افق سما غایت مشرق بچشم خود نظر
 نما و بسمع خود اصفا کن اگر این امر انکار شود و عسری هیچ
 امری از امور لایق اسرار نه بشهد بندگان کل بصیر و کل
 منصف علیم اگر نقطه بیان روح ماسویه فنداه این ایام
 حاضر بود امام وجه تجسیر مشغول میشد قل ضعوا الا و امام
 و اظنون و خند و اما انکم من لدی الله الیه من القیوم
 لوجه الله صاحبان عدل و انصاف یعنی نفوسیکه حساب
 سمع و بصیرند و دارای قلب و فواد بجزیره توجه نمایند و بعد
 باین ارض شاید بطراز عدل و انصاف مزین گردند و حق
 نطق نمایند معرضین از عیون صدق و صفا و عدل و انصاف

محرومند و بکذب و مفتریات قبل مشغول کتابایگان مخصوص
 جناب خال علیه عباد الله الاهی در حضور نازل و کیفیت
 صحن سفر نیمظلوم در آن مذکور آن را بغیر نسبت داده اند که
 اینغافل از افغان سؤال نماید بر تو واضح معلوم کرد
 یکی از متبیین الذی سخی محمد قبل حسن باین ارض آمد و در محبت
 حامل مہفتاد لوح بود از برای عباد الله بعد از ورود
 ارض طاب جسش نمودند و بعد از ابقریہ معلوم فرستادند و در
 محل صعود نمود و ان الواح را یکی از نسا ان ارض بر وقت
 نموده نزد احت که در ارض طاساکن است فرستاد و بجز
 عالم است که انہا را چه کرده با اسم خود یا با اسم میرزا یحیی محمد
 داده لعمریہ او با ما نموده و از این امر آگاہ نہ خطای بجز
 از او ظاهر و ان اینکه ورقہ کہ از دست بوده و باو
 فسوب لاجل غرت ظاہرہ دنیا بخانہ دشمن فرستاد و بعد
 اعراض نمود و بغیر تنگ جت حرکات او نزد اکثری معلوم
 و وضحت از قرانت لوحی عاجز و لکن بر او نام متوہین بشنا

افزوده که غسیر حق بر آن عالم نه انہ یسمع ویری و هو آ
 بصیر او با ما نبوده و مطلع نه در محل دیگر بوده اند بار
 از عمل خود مأیوس شد و بغیر توجه نمود سبحان الله
 شصت سال از عمرش میگذرد و الی حین فائز نشد با نچه
 سزاوار است حبت دنیا و جاه او را بر علی داشت که فرزند
 مقربین مرتفع و عبرت مخلصین نازل از قرار مذکور در مختصر
 کتاب ایقان هم بوده که بدست پاور دو دیگر معلوم نه که
 در آن چه تدبیر نموده و چه اراده کرده نسئل الله ان یؤیدنا
 علی الرجوع و علی الایمانه و الخشوع انہ هو التواب العفور
 الرحیم و هو الفیاض الفضال عزیز الکریم قل یا طایف
 المعرضین ان النقطه استغیث فی هذا الحین و یقول احموا
 یا طایف ایمان تالله قد ظم من فدیث نفسی فی سبیلہ ^{عظیم}
 و اضحکم و اوصیکم بان تنظروا آثاره لعیونکم و تتمعوا ما نزل
 من سائر شئیه باذ انکم خافوا الله و لاتدخسوا الحق بما عندکم
 تفکروا بائی مرآتکم و بائی حجه قبلتم الی وجهی و اخذتم

کتابی لیسری تقدیر نصب جناب، المجد و سرادق العز قد فرتم بوم
 مارات عین الابرار شبهه اعرفوا مقامه اما ترون رایه لیسری
 علی علی مقام الاسکان و اما سظرون علم انه لا اله الا هو
 بین الادیان ضعو اما عند کم لیسری لایعادول بکله عاقل با
 من سما فضلہ از مر قاه اسما صعود نماید شاید بسیار معانی
 فائز گردید امروز روز اسم غیب یا اهل بهای تقوی مظلوم
 شده چه که بی انصافهای عالم از ان گذشته اند و بخت است
 جسته اند امروز باید کل تقدیس و تزیه حق را نصرت نماید نفوذ
 و تاثیر کلمه از تقوی و انقطاع مکلم است بعضی از عباد با قوال
 کفایت نمایند صدق احوال با اعمال منوط و مشروط از عمل
 انسان تبه و مقامش معلوم شود احوال بهم باید مطابق
 بما خرج من نعم ارادة الله فی الالواح باشد بر حسب ظاهر ظاهر
 اگر بعضی از نفوس در آنچه در ظاهر واقع شده تفکر مینموند
 با قوال بعضی از کاذبین و متعمرین جوهر سمع را از یانعی
 محروم نمیاخذند بمظلوم از ارض طابا بر حضرت سلطان

بعراق عرب توجه نمود و از سفارت ایران در روسیه
 ملزم رکاب بودند و بعد از ورود خدی گذشت بومی از
 ایام میرزا یحیی وارد حال ملاحظه نمایند اگر مقر امنی نظر
 بود البته با مقام توجه نمود و از آن گذشته جن بخت
 از زورار بدین سیره بعد از تبلیغ والی احکام دولت علیه
 بان شطر توجه نمودیم چون حرکت یحیی را خواستیم امر نمودیم
 که باید بشتر ایران توجه نمائی چه که آثار نقطه که هزار رحمت
 اطراف جمع شده همراه ببری که از دست زود بعد از
 خروج آفتاب حقیقت آثار را گذارده با تکفیر عرب بمول
 توجه نمود و در محل منتظر ورود اسرای رض و جون وارد
 شدیم ملحق شد الضفوا بانه اگر مقام امن و راحت و آسایش
 اعظم و اهی از ظل سدره شاهده می نمود البته با
 توجه میگرد و قل با یلار له بیان فکر و فیما ظهر با سخن ثم انصفوا
 فیما درد علی هذا المظلوم فی سبیل التدرت العالمین مع
 اشارات و ضمه و علامات لا تخف ظاهره قالوا اما لاقاله العالمون

و عملوا ما لا عمل له لشركون در آن هجرت عفتا و نفرد حضور بودند
 و او هم شب و روز آن جمع بوده مع ذلک بعضی نوشته ما حضرت
 نبوده ایم و آن مظالم را او نام هم قبول نموده اند باری
 بهر جهت که توجه نمودیم آمد و طحی شد اگر در آنجا از قلم اعلی جاری
 شده و بر حسب ظاهر در ارض مشاهده گشته تفکر نمایند کل از
 ظلم و اعتساف بعدل و انصاف راجع شوند قل یا مادی
 اتق الله اتق الله ولا تتبع اهلک ولا تعصمات الذین یفصنوا
 عهدته و میثاقه الظالمین ان احسب امام و جهک اسمع
 ان الندا آرتفع بین الارض و السماء ارجع الی اثار الله و
 رحمته لعلک تجذبک الی الفی العزة و تری نفسک مستویا علی
 سریر الانصاف من لدی الله مالک الغنایة و الا لطاف
 چندی قبل مناجاتی از قلم اعلی نازل بارض صادق و فرشتگان
 که مادی منقطعاً عن دون الله قرانت نماید شاید بر جوع
 گردد و لکن صخره صما از نفحات بیان مالک اسما حرکت نمود
 و از امواج بحر عطا نصیب بر داشت ان مناجات را از قلم

در این لوح نویسد و ارسال دارند چه که قرأت آن بسیار
 مؤثر است نسل الله ان یوفی الکمل علی ما یحب و یرضی یا
 ایها الظائر فی هوانی و المتوجه الی انوار وجهی و الشارب
 ریح حق بیانی اسمع ندائی انه لا اله الا هو لمقتدر الامم
 چندی قبل ناممات رسید و جواب از طلوت بیان الهی نایل
 و ارسال شد اولیای مدین و یار هر یک با شرافات بیست
 نورگشت لعمر الله فائز شدند با نوحه که شبیه و مثل بدشته
 حق مطهر کل را باستقامت کبری فائز فرماید بنی علی علیکم
 بهائی و عنایتی بقدرت الهی و سلطنت صمدانی امام و جوه
 قیام نمودیم زنجیر منع نمود جس حاصل نشد کند احدث
 نکر و سطوت و ضوضاء و صفوف و الوف مانع نشد تا آنکه
 نیز امر از اقی قهر بدنه اشراق نمود و از قدرت قلم علی و
 نفوذ کلمه علیا در هر بلد آثار موجود و نفحات پان متصوع حا
 از خلف حجاب شردند بیرون و دیده اند و عمل نموده اند آنرا
 که عین حقیقت کربیت یا ایها الممتک بجل عطائی مع امواج

بحر بيان و تجليات آفتاب حقیقت معرضین اقبال نمودند و ما
 یعنی فائز بخشید قله الهی لک الحمد ما انزلت آیاتک و
 اظهرت بیاناتک و نورت افده المشرقین بنور عرفانک
 و المخلصین بضیاء بیانک استملک بحر فضیلتک و سائر جودک
 و ما کان مخزوناً فی علمک و مکنوناً فی کبر عجمتک و بالکتاب
 المستورة فی خزائن علمک الاعلی و بانوار وجهک باموالی
 الوری و مالک العرش الثری ان توبه المعرضین علی آفاتک
 و المنسکین علی الاقرار و العاطلین علی الرجوع الی سطرک
 و الایمانه لدی باب عفوک و عفرانک انک انت التواب
 الغفار افضل
 اعلمهم حکیم

هو السامع المحیب

قل سبحانک اللهم یا الهی تبیب الیک انک انت التواب کلیم
 سبحانک اللهم اشهد انی اذکبت ما انظرت به سائر العدل
 و انشقت ارض الانصاف ارحمنی بجدک انک انت ارحم
 الراحمین انا الذی عظمی صعدت زفرات المخلصین من ارجلک

وزلت عبرات المقربين من امنائك انا الذي بعصيانى
 خرق سر حرمتك وناح اهل مدائن علمك وفضلك اشهد
 انى سبقت فى الخطا اثر اخلقك وعلمت ما ذابت به كساؤ
 اصفيائك ارحمنى يا مالكي وسلطاني ثم اغفر لي بفضلك انك
 انت الغفار الكريم اشهد انى ارتكبت ما تغيرت به الوجوه النور
 فى الفردوس الاعلى وسقطت اوراق الجنة العليا استنكيا
 ماوى الخائفين ومهرب المضطربين وغاية امال العالين
 ان تكفر عنى سيئاتى التى منعتنى عن الورود فى الجنة بحجود
 وغايتك والدخول فى بساط عرک وعطائك اياه
 قطعت بسيف جفانى شجر جاني واصرقت بار عصيانى سر
 عفتى ومقامى اين الوجه يا الهى لا توجه به الى انوار جيبك
 واين الاستحقاق لا تقرب به الى عمان عفوک ورحمتک
 قد خلقتى لا علاء کلک وارتفاعها وانا ضيعتها وانزلتها
 الذى يا الهى كفرت بنعمتك وجاوت بايمانك وانكرت حججک
 وبرهانک ترى يا الهى عبراتى منعتنى عن بدائع ذکرك و

شانگ وز فراقی تهش بظننی و خطانی امام علمک انا الذی
 ما استجیت من شرق آیاتک و مطلع بنیاتک و مویط علمک
 مصدر او امرک و احکامک فاه آه من خطیبانی الی الی بعد
 عن شاطی بحر قرطب و اجترحاتی الی منعتنی عن القیام لہ
 باب فضلک بل تحرم یا الہی من استر بظلمہ و اعترف بنبی
 و اقر بکرمک لعیم وجودک لعظیم فاه آه بحر اخطا اقبل لی
 بحر عطا تک و عمان العفلة و لغوی اراد عمان عفوک و رحمتک
 و عنک یا مقصود العالم و محبوب الامم احسان الی و انو
 علی نفسی بدوام ملک و ملکوتک کیف لا ابکی الی لظلمی فی انام
 فیما اشرق نیر عدلک من افق سہار اراؤ تک فیکف لا
 ابکی الی بعدی عن ساحة قرطب و خطانی عند نزول عطا
 و کفرانی عند ظہورات نعمتک و الایاتک انا الذی یا الہی ابر
 عن ظل رحمتک و اتخذت نفسی مقاماً عند اعدائک لیس
 اکتفیت بذلک بل نطقت بالشکک بہ افدۃ اهل سوادق
 عزک و مجدک و جری الدم من عیون اهل مدن علمک و حکمتک

سبحانک یا الهی و سیدی کم من یوم اقبلت الی عبدک هذا
 و ذکرته بحدوک و دعوته الی بحر جنتک و افر فضلک و هو
 اعرض عنک و عن اراؤتک و اکر بدائع غنایاتک و متوایب
 ای رب ارحم الہی لا ارحم لہ الا انت و لا تلجأ لہ الا انت
 و لا خلاص لہ الا بحدوک و لا مناص لہ الا بقدرتک اشہد یا
 بظلمی تغیرت اثار سدرۃ المغنی و صفرت اوراق الفردوس ^{سقط}
 ترانی یا الهی راجعاً الیک و ما داماً ارجت یدی و لسانی و
 قلبی و ظمئی اسئل بحدو یا مالک الوجود و اکرم یا سانع النعم
 اشہد یا الهی بفضلک و غنائتک و بظلمی و شرکی من اصغابک
 و امنائک آہ آہ بظلمی اخذت الزلازل قبائل مدائن العدل
 و الانصاف ثم الذین طافوا عرشک یا مولی الوری و رب
 العرش و الثری اسئلک بسطانتک و عظمتک و قدرتک
 الی احاطت علی ارضک و سماک و بعفوک العظیم و فضلک
 العظیم ان تکتب لی ما یطہرنی من دنس اعمالی الی الی المنعنی عن المعز
 الی بساطک الاعدس و معاک المقدس اشہد انی کنت من

عبدة الآدوام و خلقت اتی من المؤمنین و مشرکا و حسبت
 من الموحدين فاه آه عملی سود و جی فی حضورک و ارتکا بی
 عن باب عطاک الذی فتح علی من فی ارضک و سماک
 فاه آه قد ورت سهام اودامی علی جسامک و اسیاف
 عصیانى علی بیکل مشیتک فاه آه بنا عفتی احترقت افد
 الا و لیار و بظلمی ناحت الاشیاء بل الرجوع الیک تقرنی
 الی ساحة عزک و بل التوجه الی بابک نجی من نفسی و طغیا
 و کلتصنی من سوء افعالها و ظلمها و عفتها لا و عظمتک و عز
 لا تنفنی الاشیاء عما خلق فی ناسوت الانسار الا بامرک
 حکمک ای رب شاهد بذالجمین بتقدیس فاکم عن الاشیا
 و تنزیه کینونک عن الذکر و المعال انک انت لغنی المتعال
 فی البسدر و الماک الی الی التقذنی بذراعی قدر تک من برک
 و الهوی و خلصنی من نار لغی و لطغی لم ادر یا الی باعی وجه
 اتوجه الیک بعد علی بان جبر رانی و خطیائی حالتی
 و بین رضاک و قربک و منعنی عن حضور امام کرستی لک

فی العشی اذ کرک باللی و فی الاشرار انا و یک یا محبوبی
 و فی الاسرار اذ عوک یا مالکی یا سمک الفضال و یا سمک الهی
 و یا سمک الواب و عزتک و نفوذ نفحات و حکم و اقتدا
 شیئتک کا دان یقطع رجائی من سوء فعلی و عملی ای رب انا
 بعدک و ابن عبدک و ابن امتک قد سرعت الی بحر اغفر ان
 بذنب کبر من الجبال و اوسع من میدان انجبال ستمک
 یا غنی المتعال بدافع جودک و فضلک و رحمتک التي سقت
 الارضین و السموات و عفوک الادی احاط علی المملکات لا اله
 الا انت مالک
 الاسماء و الصفات

هو الناطق بالحق فی ملکوتیهان

یا مشارق العدل و الانصاف و مطالع الصدق و الالطاف
 ان المظلوم سبکی و یقول یوح و ینادی الی الی الی زین رو
 اولیا تک با کلیل الانقطاع و بی کلم بطراز التقوی تعنی
 لابل البهائم ان نصیر و الرب به ما نهم و یظنوا الناس باحسانهم
 و اخلاقهم اثر الاعمال انهم من اثر الاقوال یا حید قبل

علی علیک شارة الله وبعائه قل ان الانسان يرتفع بامانته
 وعفته وعقله و اخلاقه و بهبوط نخاسته و كذب و جعله و نضبا
 لعمرى لا يسموا الانسان بالرشية و لشهوة بل بالادب و المعتر
 اهل ايران اكثرى بكدب و ظنون تربيت شده اند گجا
 مقام آن نفوس و مقام رجاليكه از خليج اسما كده شده اند
 و بر شاطى بخر تقدس خركاه افراشته اند بارى نفوس
 موجوده لابق اصغار تغرد است حمات فردوس اعلى نبوه
 و نيتند كمر قلى و قيل من عبادى الشكور اكثرى انعبا
 با و نام انس دارند بقطره از درياى هوسم زير كمر قلى
 شرح ميدهند از مغنى محروم با هم متمسكند و از شرق ايام
 الهى ممنوع و ظنون قشيت انشا الله انجباب در جمع حوائ
 موبد باشند بر كثر هنام او نام و خرق سبحات انام الام
 سيد الله اعظم الوحى و الالهام و مالك يوم القيام انجباب
 مذكور در باره بعضى از مبلغين ذكر نموده انها شد قد لظن بحق
 بعضى از نفوس خافله در بلا و با هم حق سازند و بجمع ان

مشغول و اسم آن را نصرت و تبلیغ گذاشته اند مع
 آنکه اینچنین شرايط مسکلتین از آفاق سموات الواح الهی مشرق
 و لایح بر منصفی گواهد و هر بصیری آگاه که حق جل جلاله در لیا
 و ایام با آنچه سبب ارتفاع مقامات و مرتب انسانست تکلم نموده
 و تعلیم نموده اهل کعبه چون شمع باین جمع مشرق و لایحند
 و بار اودا الله متمسک این مقام مالک مقامات طوبی
 لمن نبذ ما عند العالم رجا ما عند الله مالک القدم قل
 الهی ترانی طائفاً حول اراؤکم و ناظرألی افری خود
 و فقطر اهلیات انوار شریعتانک استک یا محبوب افیذة لغا
 و مقصود المقربین ان تجبل اولیائک منقطعین عن اراؤهم متمسکین
 بار اؤتک ای رب زینهم بطرائق تقوی و نور هم بنور الانقطاع
 ثم ایدهم بحیو و حکمة و البیان لا علا کلمتک بین خلقتک و ظلمات
 امرک بین عبادک انک انت المقدر علی ما تشاء و فی حد
 زمام الامور لا اله الا انت اعزیز الغفور یا ايتها الناظر الی التو
 این ایام وارو شد آنچه که سبب حزن اکبر گشت از بعضی

ظالمین که خود را بحق نسبت میدهند ظاهر شد آنچه که فراموش
 و امانت و عدل انصاف بر تعدد مع آنکه کمال عنایت و عطا
 و باره شخص معلوم ظاهر و مجری کشت عمل نمود آنچه را که این
 الله کریمت و از قبل فرگشته آنچه که سبب آگاهی و انبیا است
 چند سینه تر نمودیم که شاید تبه شود و راجع گردد اثری
 ظاهر نه بالاخره امام و جوه خستق بر تفسیح امر الله قیام
 نمودند انصاف را آوریدند جسم بر خود و نه بر امر الله نمود
 حال حزن اعمال بعضی دیگر بر حزن اعمال او غلبه نمود
 از حق بطلب نفوس غافل را نایبند بر ماید بر رجوع و انانیت
 الله هو الغفار و هو الفضال الکریم این ایام ماید کل با اتحاد
 و تقاضا تسک نمایند و نصرت امر الله مشغول گردند که شایسته
 نفوس غافل را ترشوند با آنچه که سبب استکباری است
 باری اختلاف احراب سبب و علت ضعف شده بر حریفی
 را بی اخذ نموده و بجایی تسک جسته مع کوری و ناوانی خود
 صاحب بصیرت و علم میدانند از جمله عرفای ملت اسلام بعضی

از آن نفوس قشربند با آنچه که سبب کسالت و انزواست
 لعمری که از مقام بجا بدو بر غسر و ریفراید از انسان باید
 ثمری بدید آید انسان بی ثمر بفرموده حضرت روح شیب
 شجر بی ثمر است و شجر بی ثمر لایق نماند آن نفوس در مقام
 توحید ذکر نموده اند آنچه را که سبب اعظم است از برای ظهور
 کسالت و او امام عبادنی بحقیقه فرق را برداشته اند و
 خود را حق ندانسته اند حق مقدس است از کل در کل
 آیات او ظاهر آیات از اوست نه او در دسترد نیال کل
 و مشهور نقش عالم کتابست اعظم هر صاحب بصری ادراک
 نماید آنچه را که سبب وصول بصراط مستقیم و بنا عظیم است
 در تجلیات آفتاب مشاهده نماید انوارش عالم را احاطه
 نموده و لکن تجلیات از او و ظهور اوست نفس او نفس او پانچ
 در ارض مشاهده میشود حالکی از قدرت و علم و فضل اوست و او
 مقدس از کل حضرت مسیح میفرماید باطفال عطا فرمودی
 آنچه را که علماء و حکما از ان محرومند حکیم سبزواری گفته اند

و اعیه یافت نمشود و الازمه سدره طور در شهر حرم بود
 در لوح تکی از حکما که از بسطه الحقیقه سوال نموده حکیم مذکور
 مشهور خطاب نمودیم اگر نیکم فی الحقیقه از تو بوده چه
 ندای سدره انسان را که از اعلی مقام عالم ترغیب نشیند
 اگر شنیدی خط جان و خوف ترا از جواب منع نمودن
 شخص قابل ذکر نبوده و اگر نشیدی از جمع محروم بود
 باری در قول فخر عالمند و در عمل تنگ امم آنا فخرانی
 و هو قلمی الاعلی و انصع منه العباد الا من حفظه الله فضلا عنده
 و هو الفضال القدیم قل یا معشر اعلموا ان الله تعزضون علی
 قلمی اذ ارتفع صريره استعدت لکوت البیان لا صنعانه و خضع
 کل ذکر عند ذکره اعلموا ان الله و لا یجوز ان
 و الا و نام اتبعوا من انکم تعلم تبیین و تقیین متبیین سبحان
 که انسان بیان اوست انمظلوم از اظهار آن توقف نمود
 چه که منکران در کین کمان مترصدند انخط من الله رب
 العالمین انا توکلنا علیه و فوضنا الامور الیه و هو حسبنا و

کل شیء هو الذی باؤنه وامره اشرق نیر الاقدار من افق
 العالم طوبی لمن شهده و عرف و ویل للمعرضین و المنسکین
 و لکن یظلوم حکمرا دوست داشته و میدارد یعنی آنانکه
 حکمشان محض قول نبوده بلکه اثر و ثمر در عالم از ایشان ظاهر
 شده و باقی مانده بر کل استرام این نفوس مبارکه که لا
 طوبی للعالمین و طوبی للعارفين و طوبی لمن انصف فی الامور
 و تنسک بحبل عدلی بهترین اهل ایران از حافظ وین
 گذشته اند و ما و ما هم چهل تنسک و مشغول بشائی با و ما
 متشبهه که فصل آن ممکن نه مگر بذراعی قدرت حق جل جلاله
 حق طلب تا حجات احزاب با صبح اقدار بردار و تا کل
 اسباب حفظ و علو و سمور بسیار بند و بشطر دوست کجیا
 شبانند کلمه الله در ورق اول خرد و س اعلی از قلم
 مذکور و مسطور بر استی میگویم حفظ بسین و حسن
 از برای عموم اهل عالم خشیته الله بوده است سبب
 از برای حفظ بشر و علت گبری از برای صیانت و رعی

بی در وجود آیتی موجود و آن انسان را از آنچه شایسته و
 لایق نیست منع مینماید و صراحت میفرماید و نام آنرا اجابت
 گذارده اند و لکن انفقیره مخصوص است بعد و در کل در این
 این مقام نبوده و نیستند کلمه الله در ورق دوم از فردوس
 اعلی قلم اعلی در این جن مطهر قدرت و مشارق اقتدا
 یعنی ملوک و سلاطین و رؤسا و امرا و علماء و عرفا را نصیحت
 میفرماید و بدین و تمسک بآن وصیت مینماید است
 بزرگ از برای نظم جهان و اطمینان من فی الامکان شئی
 ارکان دین سبب قوت جمال و جرات و جبارت شد
 بر آستی میگویم آنچه از مقام بلند دین کاست بر غفلت شرا
 افروزد و نتیجه بالآخره هسرج و مرج است اسمعوا یا اولی
 الابصار ثم اعبروا یا اولی الالبصار کلمه الله در ورق سوم
 از فردوس اعلی یا ابن الانسان لو تلمون ناظر الی
 وضع ما یفعلک و خدا میفرماید به احب و ان کن ناظر الی
 بعد از آنتر که در آنک ما تخاره لنفسک ان الانسان مرقه

بر فعه انخسوع الی سماء اعززة والاقدار واضری نیزله لغزوة
 الی بفل مقسام الذلّة و الاکسار یا حرب الله یوم عظمت
 و نذر بزرگ در لوحی از الواح از سما مشیت نیکه علیا ناربا
 اگر قوه روح بتماها بقوه سامعه تبدیل شود میستوان
 گفت لایق اصغارا این نداشت که از انق اعلی مرتفع و
 این اذان الوده لایق اصغار بوده و نیست طوبی للسان
 وویل للعافین کلمه الله در ورق چهارم از فردوس
 یا حرب الله از حق جل جلاله بطلبید مظاہر سطوت و قوت
 از شتر نفس و بوی حفظ فرماید و بانوار عدل و هدی منور
 دارد از حضرت محمد شاه مع علوم مقام دو امر منکر ظاهر و
 لفظی سلطان ممالک فضل و عطا حضرت نقطه اولی و ثانی
 قتل سیددینه تدبر و انشاء باری خطا و عطای ایشان
 عظیم است سلطانیکه غرور اقدار و خستبار اورا از عدل
 منع نماید و نعمت و ثروت و عزت و صفوف و الوف و
 انجلیات تصاف محروم سازد و در ملا علی دارای مقام علی زین العابدین

بر کل اعانت و محبت آن وجود مبارک لازم طوبی ملک
 ملک ز نام نفسه و غلب غضبه و فضل العدل علی الظلم و الاضغان
 علی الاعتساف کلمه آتیه در ورق نهم از فردوس علی
 عطیه کبری و نعمت عظمی در رتبه اولی خسرو بوده و دست
 اوست حافظ وجود و معین و ناصر او خرد پیک رحمت
 و مظهر اسم علام با و مقام انسان ظاهر و مشهور اوست
 و انا و معلم اول در دستان وجود و اوست را بنام و دارای
 رتبه علیا از زمین تربیت او عنصر خاک دارای کوهر پاک شده
 و از افلاک گذشت اوست خلیف اول در مدینه عدل و
 سال نه چهار ایشارت ظهور نمود و اوست و انامی حکما
 که در اول دنیا بر قاعه معانی ارتقا جست و چون بار اوده حکما
 بر منبر بیان مستوی بدو حرف نطق فرمود از اول بشارت
 و عد ظاهر و از ثانی خوف و عید و از و عد و عید بیم و امید
 با بر و باین دو اساس نظم عالم محکم و برتر از تعالی ابیم
 و و افضل العظیم کلمه آتیه در ورق ششم از فردوس علی

سراج عباد و اوست اور ایباد نامی مخالف ظلم و عساکر
 خاموش بنمانند و مقصود از آن ظهور اتحاد است بین عباد
 در اینکه علیاً بحر حکمت الهی موج و فاطر عالم تفسیر آن را
 کفایت نماید اگر عالم باین طرز مزین گردد و شمس کلمه یوم
 یعنی الله کلام من سعه از افق سماء و نیا طالع و مشرق بیابان
 شود مقام این بیان را شناسید چه که از علیاً ثمره شجره علم
 اعلی است نیکو است حال نفسیکه شنید و فائز شد بر اسی
 میگویم آنچه از ساریت الهی نازل ان سبب نظم عالم و علت
 اتحاد و اتفاق اهل ائمت کذک لفظ لسان المظلوم فی سخن
 العظیم کلمه الله در ورق مہتمم از فردوس اعلی امی انانیا
 امم از بیگانگی چشم بردارید و بیگانگی ناظر باشید و با نسبت
 سبب راحت و آسایش عموم اهل عالم است تنگ جویند
 این یکثیر عالم یک وطن و یک مقام است از افتخار که سبب
 بگذرید و با نسجه علت اتفاق است توجه نمایند نزد اهل بهاء
 بعلم و عمل و خسلاق و دانش است نه بوطن و مقام نمی

اهل زمین قدر این کلمه آسمانی را ندانند چه که بمنزله کشتی است
 از برای دریای دانمانی و بمنزله آفتاب است از برای جهان
 بیستانی کلام الله در ورق هشتم از فردوس اعلی در
 تعلیم باید در ابتدا و لا در اشراف و این تعلیم دهند تا و عدد و
 مذکور در کتب الهی ایشان از مناسبتی منع نماید و بطور
 او امر فرین دارد و لکن بقدریکه مقتضی و حجتیه جا بلتیه منجر
 غنهی نکردد آنچه از حدود است در کتاب بر حسب ظاهر نماز
 شده باید انسانی بیت عدل شورت نماید آنچه را پسندید
 مجری دارند آنکه طیهم با شمار و هوالمذکر لعسیم از قبل
 فرمودیم تکلم بدو لسان تقدیر شد و باید حجب شود تا کسی
 کرد و همچنین خطوط عالم تا عسمرای مردم در تحصیل
 مختلفه ضایع نشود و باطل نکردد و جمیع ارض بدین^{حده}
 و قطع و احسد مشاهده شود کلام الله در ورق هشتم
 فردوس اعلی بر استی میگویم هر امری از امور اعتدال
 محبوب چون تجاوز نماید سبب ضرر گردد در تمدن اهل غرب

ملاحظه نمایند که سبب اضطراب و وحشت اهل عالم شده
 آلت همتیه بمیان آمده و در قتل و جودشت آدمی ظاهر شد
 که شبه آنرا چشم عالم و آذان اعم ندیده و نشینده صلاحت
 این مفاسد قویه فائسره ممکن نه مکر با اتحاد احزاب عالم
 امو و یاد مذهبی از مذاهب بشویدند ای مظلوم را و صلح
 اگر تنگ نمایند اسباب عجیبه غریبه در ارض موجود و لکن از
 افنده و عقول مستور و آن اسبابی است که قادر است
 بر تبدیل هوا و ارض کلهها و سمیت آن سبب بلاکت سبحان
 امر عجیبی مشاهد کشت برق بایشل آن مطیع قائد است و با
 او حرکت مینماید تعالی القادر الذی اظهر ما اراد بامر و
 المحکم المبتین یا اهل بها و امر نزله بر یک حسنی است
 محکم از برای وجود آن المظلوم ما اراد الا حفظکم و ارتقاکم
 رجال بیت عدل را وصیت مینمایم و بصیانت و حفظ عباد
 و اماء و طفل امر میفرمایم باید در جمیع احوال بمصالح عباد
 ناظر باشند طوبی لامیر اخذید الاسیر و لغنی توجه الی

فقیر و لعادل اخذ حق المظلوم من الظالم و لا من عمل ما امر
 به من لدن امر قدیم یا حیدر قبل علی علیک بهائی و شانی
 نصائح و مواعظ عالم را احاطه نموده مع ذلک سبب احزان
 شده نه فرح و سرور چه که بعضی از مدعیان محبت طغیان
 نموده اند و دار و آورده اند آنچه را که از عمل قبل و عملی
 ایران وارد نشد قلم من قبل پس بلستی سجنی و باورد
 من اعدائی بل عمل اجتنابی الذین یمنیون انفسهم الی نفسی
 و یرتکبون ما ینوح به قلبی و تسلی مکرر امثال این بیانات
 نازل و لکن غافلین را نفی بخشید چه که اسیر نفس و هوای
 مشا به میشوند از حق بطلب کل را نایب فرماید بر انا به و جو
 تا نفس مشتبهاتش باقی جرم و خطا موجود امید آنکه بدین
 الهی در رحمت رحمانی کل را اخذ نماید و نظر از عفو و عطا بر
 دارد و همچنین حفظ فرماید از آنچه سبب تضرع امر است
 ما بین عبادتش آنکه هوالمقتدر القدر و هو الغفور الرحیم
 کلمه الله در ورق هم از فردوس علی یا اهل حق

از تو اوریاضات شاقه بقره قبول فائز نه صاحبان
 بصرو خسر دناظر ند با سبب سبب روح و ریخت
 امثال این امور از صلب طنون و وطن او نام ظاهر و متولد
 لائق اصحاب دانش نبوده و نیت بعضی از عباد از قبل
 بعد در مغارهای حبال ساکن و بعضی در یسالی بقیوم مشغول
 بکوشش و نصح مظلوم از باغنه کم بگذرید و با سخنان صحیح
 امین سفیر ماید تمسک جویند لا تحرروا انفسکم عما خلقکم
 اتفاق عند الله محبوب و مقبول و از سید اعمال مذکور
 انظر و اثم اذکر و اما انزلہ الرحمن فی الفرقان و نو شرون
 علی انفسهم و لو کان بسم خصاصة و من یوق شح نفسه
 فاولئک هم الفائزون فی الحقیقه ای کلمه مبارکه در ایام
 آفتاب کلمات است طوبی لمن اختار اخاه علی نفسه انه
 من اهل البهار فی النقیته اکمر آء من لدی الله لعسلیم حکیم
 این ایام حضرات افغان و امین علیهم بهائی و عنایتی
 بحضور و تقاضا فائز و همچنین نعل بن نبیل و ابن سمندر

علیهم بیار الله و عیایه حاضر و از کانس وصال مرزوق
 نسل الله ان بقدر لحم خیر الآخرة و الاولی و نزل علیهم
 من سما فضله و سحاب رحمة برکه من عنده و در حیمین
 لندانه هو اسم الرحمن و هو الفضال الکریم یا حیدر
 علی نامه و یکرشما که باسم خود ارسال نمودی به احت
 احدس فائزته الحمد مزین بود بنور توحید و تقدیس و مشعل بود
 بنار محبت و داد از حق طلب البصار را قوت بخشد و بنور
 تازه منور دارد شاید فائز شود بانچه که شبهه و مثل ندانست
 امروز آیات ام الكتاب بمشابه آفتاب مشرق و لایح کلمات
 قبل و بعد مشتهر شده و نمیشود ان المظلوم لایحبت ان یشد
 فی امره باظهر من غنیره اوست محیط و ماسواشس محاط کل
 یا قوم اقرؤا ما عندکم و نقر ما عندنا لعلکم ترحموا
 او کار العالم و ما عند الامم شجید بذک من نطق فی کل شانه
 انه هو الله مالک یوم الدین و رب العرش العظیم سبحان الله
 معلوم نیست معرضین پان بجه محبت و برمان انرسید امکا

اعراض نموده اند مقام این امر فوق مقام مظهر و نظیر است
 اگر نعوذ بالله الیوم نقطه بیان حاضر باشد و در تصدیق توقف
 نماید داخل کلمه مبارکه که از مطلع بیان انحضرت نازل
 شده میبندد قال و قوله الحق حق لمن لظنره الله ان یرد من لم
 یکن اعلى منه فوق الارض بگوای بیدانشا ایوم انحضرت
 باننی انا اول العابدین باطق بصاعته عرفان خلق مرجات
 و قوه ادراکشان ضعیف شهد لقلم الاعلی بفقرهم و غناء الله
 رب العالمین سبحان الذی خلق الخلق و هو الحق علام
 الغیوب قد نزل ام الكتاب و الوهاب فی مقام محمود قد
 طلع الفجر و تقوم لایفقون قد است آیات و منزلها فی
 حزن مشهود قد ورد علی مانح به الوجود قل یا یحیی فأت بآیه
 ان کنت ذی علم رشید هذا ما نطق به مشیری من قبل و فی
 هذا ایمن بقول اننی انا اول العابدین نصف یا اخی
 کنت ذابیان عند امواج بحر بیانی و هل کنت ذابیان
 لدی صریحی و هل کنت ذابیان عند ظنورات قدرتی

نصف بانه ثم اذكرا وكننت فاما لذي المظلوم ونعتي
 عليك آيات الله لمهين القيوم اياك ان يمنعك مطلع الكذبة
 عن هذا الصدق لمهين يا ايها الناظر الى الوجه بكواي
 عباد غافل بقطره از بحر آيات الهى محروم كشتيد و بذرة از
 تجليات انوار آفتاب حقيقت ممنوع لولا البهار من يقدر
 ان يتكلم امام الوجه نصفوا ولا تكونوا من الظالمين به حاجت
 البحار و ظهرت الاسرار و نطقت الاشجار الملك و الملكوت
 لله منزل الآيات و مظهر البينات بيان فارسى حضرت
 قشرا ملاحظه نمايد و بصير عدل در ان مشاهده كنيد انچه
 الى صراط ينطق في هذا الجمن بانطق لسانه من قبل اذ كان
 مستويا على عرش اسمه العظيم ذكره اولى ان اطراف انود
 نه الحمد هريك بذكر حق جل جلاله فانه كشت و اسامي كل
 ملكوت بيان از لسان عظمت جارى و ظاهر طوبى لهم و نعم
 لحم باشر بو ارحم الوحي و الالهام من ابادى عطاء برهم
 اشفق الكريم تشل الله ان يوفقم على الاستقامة الكبرى

و یدهم بخبود حکمت و البیان انه هو المقدر لقدر کبرن
 قلبی علیهم و بشریم با اشرق و لاح نیر الذکر من افون
 عطاء برهم العفور الخسیم ذکر جناب حاقبل سین را نمودند
 اما زینا بیکله بطراز عفود راسه با کلیل الغفران له ان
 یباهی بین الانام بهند افضل المشرق اللامح ابلین بکو محزون
 میباش بعد از نزول این آیه مبارکه که مثل انت که در این
 حین از بطن ام متولد گشته قل لیسک ذنب و لا خطاء
 قد طهرک الله من کوشربیانہ فی سجنه العظیم نسله تبارک
 و تعالی ان یوئیک علی ذکره و شأنه و یدک بحدود الغیب
 انه هو القوی القدر ذکر اهل طار را نمودید اما قبلنا الی
 عباده الله مناک و نوصیهم فی اول البیان با انزله نقطه
 البیان لهذا الظهور الذی به ارتعدت فرأص الاسماء و
 حسنام الاوام و نطق لسان اعظمه من افهه الاعلی تانه قد
 غلظ کلنزا المکنون و اکثر المحزون الذی به اتمم لغزنا کما
 و ما یكون قال و قوله الحق و قد کتبت جوهرة فی ذکره و

انه لا يستشار باشارتي ولا بما ذكر في لهيبان و نوحيم
 بالعدل و الانصاف و الامانة و الدياته و ما ترافع به كلمه
 و مقاماتهم من العباد و انا الناصح بالعدل شهيد بذلك من
 بحري من كلمه فرات الرحمه و من بيانه كوشرا تحيون لا
 الامكان تعالى بذالفضل الاعظم و تباهي بذالعتناء اين
 يا اهل طار اسمعوا نذار المختار انه يذكركم بايقظكم الى الله
 رب العالمين انه اقبل اليكم من حجن عكار و انزل لكم نهي
 به اذكاركم و اسمائكم في كتاب لا ياخذة الحو و لا تبس
 شبهات لمعرضين ضعوا ما عند اقوم و خذوا ما امرتم به
 من لدن امر قديم بذ يوم فرتنا وى سدره المنهى و
 تقول يا قوم انظروا انما رى و اوراقى ثم اسمعوا حنفى
 اياكم ان تمنعكم شبهات اقوم عن نور اليقين و بحر لهيبان
 ينادى و يقول يا اهل الارض انظروا الى امواجى و ما
 ظهر منى من ملكى الحكمة و لهيبان اتقوا الله و لا تكونوا من
 الغافلين امره حش عظيم و رطا اعلى بر يا چه كه انچه كه

وعده داده شده ظاهر گشته یوم فرج کبر است باید کل
 بحال فرح و نشاط و سرور و انبساط قصد بساط قربت نماید
 و خود را از نار بعد نجات دهند یا اهل طارخند و ابقوه سمی
 الاعظم کونس العرفان ثم اشر و انصهار غم لاهل الامکان
 الذین یلقونوا عهد الله و میثاقه و انکر و احمته و برمانه و جاولا
 بآیاته التي احاطت علی من فی السموات و الارضین
 معرضین باین بمثابه حرب شیعه مشاهده میشوند و برتدا
 ان حرب مثنی مینماید و در هوسم فی اودامهم و ظنونهم
 انهم من الاخرین فی کتاب الله العظیم حکیم حال طار
 شیعه طرأ بر منابر بسبب و لعن حق مشغول کسبجان الله
 دولت آبادی بهم متابعت انقومر انمود و منسب ارتقا
 جست و تکلم نمود بانچه که لوح صیحه زد و قلم نوحه کرد و
 عمل او و عمل اشرف علیه عباسی و غیایتی تفکر نمایند
 و همچنین در اولیا نیکه باین اسم قصد مقرر نمودند و جان
 در سبیل مقصود عالمیان اتفاق کردند امر ظاهر و مبنا

آفتاب لایح و لکن قوم خود حجاب خود شده اند از حق سطلیم
 ایسا ترا مؤید فرماید بر رجوع آیه هو التوآب الرحیم یا علی
 طار انا نکبر من هذا المقام علی وجوهکم و نسئل الله تبارک و تعالی
 ان یغفرکم حق الاستغفاره من ایا دی عطاءه الله هو الفتی
 اعزیز الحمید بگذارید با انعمای عالم را که بهوی متکبرند
 و بمطالع او نام قشبت آیه مؤیدکم و معینکم الله هو المقتدر
 یا ایها الله الایها الفسر و الواحد اعزیز العظیم البهار من
 لدنا علی الذین قبلوا الی مشرق الظهور و اقرؤا و اعرفوا
 بانطق به لسان البیان فی ملکوت العرفان فی نزل الیوم

المبارک الغریر البیدع

هو ائین الحکیم

حق جل جلاله از برای ظهور جوهر معانی از معدن
 انسانی آمده الیوم دین الله و مذهب الله انکه مذاهب مختلفه
 و سبب متعدده را سبب و علت بغض نمایند این اصول
 و قوانین در همسای محکم متبیین از مطلع واحد ظاهر و با

مشرق و احد مشرق و این اختلافات نظر بمصباح وقت
 و زمان و قرون و اعصار بوده ای اهل عالم
 همت را محکم نمایند که شاید جدال و نزاع مذہبی از
 بین اهل عالم مرتفع شود و محو گردد و جنائت و لعباده بر این
 امر عظیم خطیر قسام نمایند ضعیفند و بعضای مذہبی ناپست
 عالم سوز و اظفار آن بسیار صعب گردید قدرت الهی بر این
 از این بلا عظیم نجات بخشد در محاربه و آتشی بین دولت
 و روس ملاحظه نمایند طرفین از مال و جان گذشتند چه
 مقدار قریب ساکنان لم یکن مشاهده شد مشکوٰۃ بیان کرد این
 کلمه بشابه مصباح است ای اهل عالم همه باریکدارید و بر
 یکناخار نکال محبت و اتحاد و موادت و اتفاق سلوک
 نمایند قسم بافتاب حقیقت نور اتفاق آفاق را روشن
 و منور سازد و حتی آگاه گواه این گفتار بوده است
 جمد نمایند تا با تمام بلند اعلی که مقام صیانت و حفظ
 عالم انسانی است فائز شوید این قصد سلطان مقاصد

و این اهل طیبک آمال و لکن تا افق آفتاب عدل از
 سحاب تیره ظلم فارغ نشود و ظهور نیمتسام شکل نظر میآید
 و سحاب تیره مظاہر ظنون و او مانند عینی علمای عصر
 کابھی بلسان شریعت و بهنگامی بلسان حقیقت و طریقت
 نطق نمودیم و مقصد قضی و غایت قصوی ظهور نیمتسام بلند
 اعلی بوده گفنی بانه شهید ای اهل بهابا جمیع اهل عالم
 بروح و روحان معاشرت نمایند اگر نزد شما کلمه و یا جوهری
 که دون شما از ان محروم بلسان محبت و شفقت القا نمایند
 اگر قبول شد و اثر نمود مقصد حاصل و الا اورا با و کلام
 و در باره او دعا نمایند نه جالسان شفقت جذاب
 قلوبست و مانده روح و بمشابه معانیت از برای القای
 و مانند افق است از برای اشراق آفتاب حکمت و دانایی
 اگر اهل فرقان شریعت غرا بعد از حضرت خاتم روح مایوسند
 عمل می نمودند و بذلش تثبیت بنیان حسن امر مضر غرض نمیشد
 و مدائن معموره خراب نمیشد بلکه مدن و قری بطراز ان

و امان مزین و فائز از تعذبات امت مرحومه و دوخان
 نفس شریزه ملت مضاعفه و ضعیف مشابیه میشود که
 حامل میشدند از انوار آفتاب عدل فاضل منبکشته سبحان
 الله حضرت نون در کمال عداوت و بغض و نون و مکر
 معین و یاور او و هر دو بر حسب ظاهر باخود و عساکر
 ایشان در قلعه حدید ساکن و مظلوم در بیتیکه جدار آن
 بمشابه قرطاس الاطل مقلوع الامن الله انه لو لیا بحبل
 القرطاس حدیداً فخلط من ابل و اجدید رقفا ارق
 من جن العین لعسر الله اذ عوهم الى النور و یدعونى الى التا
 و ما دعا الظالمین الا فى ضلال ارددت لهم العزة و ارددت
 الى الذلة الکبری از اول ایام در دست فاضلین متلبا
 کاهی بعراق و هسکامی بارض سر و از انجا بکار که
 منقهای قاتلین و سارقین بوده من عن سر حقه مارا انفعی نمود
 و از این سخن اعظم معلوم نیست بکجا وجه حامل کبریم لعلم
 عند الله رب العرش و العزى و رب الکرسی الرفع

ما در هر کجا باشیم و هر چه بر ما وارد شود باید حزب
 بکمال استقامت و اطمینان باقی اعلیٰ ناظر باشند و
 با صلاح عالم و تربیت اعم مشغول گردند آنچه وارد شده
 و بشود سبب و علت ارتقاع امر بوده و هست خدا
 امر الله و تمسکوا به انه نزل من لدن امر حکیم با کمال شفقت
 و رحمت اهل عالم را باینقیح به انفسهم دلالت کردیم و
 راه نمودیم قسم باقیات حقیقت که از اعلیٰ انقی عالم اشراق
 نموده حزب الله جز عمار و صلاح عالم و تهذیب اعم مقصود
 نداشته و ندارند با جمیع ما بس لصدق و صفا بوده اند
 ظاهرشان عین باطن و باطن نفس ظاهر حقیقت امر پوشیده
 و نهان نه امام و جوه ظاهر و هوید انفس اعمال گواه
 اینمقال امروز هر صاحب بصری انوار صبح ظهور را
 مشاهده کند و هر صاحب سمعی ندای مکمل طور را اصغانا
 امواج بحر رحمت الهی بکمال اوج ظاهر بشانیکه مشرق
 آیات و مطلع بنیات با جمیع اضراب بی پرده و حجاب

جالس و مؤانس چه مقدار از ایل آفاق بفساق داخل و
 بوفاق خارج باب فضل بر وجه کل مفتوح با عاصی و
 مطیع در ظاهر بیک قسم معاشر که شاید بدکاران بدرمای
 بخشش بی پایان پی برند تجلیات اسم ستار بقسمی ظاهر
 که بدکار گمان مینمود از اخبار محسوب هیچ قاصدی محروم
 نماند و هیچ مقبلی ممنوع نه اعراض و اجتناب ناسب
 علمای شیعه و اعمال ناشایسته بوده سبحان الله در کوه
 می شنیدیم فلان عالم در کلمه قائم سخن میگوید که از احادیث
 و اخبار بار رسیده بوم ظهور آنحضرت بکلمه کلمه میفرماید و
 کل از ان کلمه علیا اجتناب مینمایند و فرار خست میکنند
 ایان کلمه حسیست که اعلی الخلق از حق اعراض مینمایند
 ای معشر جهلان کلمه نیست و در این جن میفرماید بود در
 انا ظاهر و مکنون بانا اشتهود ناطق نشینده فرار نمود
 کونست ان کلمه که از سطوش فرانس کل مرتعد الا من
 شاره الله مقصود از علم و این مقامات نفوسی بوده که باک

از شاطی بمر احدیه منع نموده اند و الا عالم عامل و حکیم
عادل بنیابه روحند از برای جسد عالم طومنی از برای عالمیکه
تارکشس تاج عدل مزین و بیکیش نظر از انصاف ظم
اعلی حزب الله را وصیت میفرماید و محبت و شفقت
و حکمت و مدارا امری نماید مظلوم امروز همچون ناصر او
جنود و اعمال و اخلاق بوده نه مصروف و جنود و تفنگ
و توپ یک عمل پاک عالم خاکر اجنت علیا نماید آید و دنیا
با خلاق برضیه و اعمال طیبه حق جل جلاله را نصرت نماید
الیوم نفسی اراده نصرت نماید باید بباله ناظر بناید
بل با عند الله لیس له ان میظر الی ما ینفعه بل بما ترفع به
کلمه الله المطاعه قلب باید از شوائب نفس و هوای تعبد
باشد چه که سلاح فتح و سبب اولیه نصرت تقوی الله
و هست اوست در عی که بیکل امر را حفظ میکند و حزب
نصرت مینماید لازال رایت تقوی مظفر بوده و از او
جنود عالم محسوب به با فتح امقربون بدن العلوب بان

اندر رب بجنود عالم ظلمت احاطه نموده سر را
 که روشنی بخشد حکمت بوده و هست مقتضیات آن را
 باید در جمیع احوال ملاحظه نمود و از حکمت ملاحظه مقام است
 و سخن گفتن با اندازه و شان و از حکمت حزم است چه که
 انسان نباید هر نفسی بر چه بگوید قبول نماید از قبل تویم
 لا تعلمنوا من کل وارد و لا تصدقوا کل قائل و جمیع
 احوال از حق حل بسلاطه بطیید عبادش را از ریح حق محسوس
 و انوار اسم قیوم محروم نفرماید یا ضرب الله قلمی الی علی
 یوصی العباد بالامانة الکبریٰ لعمرة الله نور ما اظهر من نور
 قد خفف کل نور عند نور ما و ضیاءها و اشراقها از حق
 می طلسم بدن و دیارش را از اشراقات شمس امانت محروم
 نفرماید جمیع را در لیالی و ایام با امانت و محبت و صفا
 و وفا امر نمودیم طوبی از برای عالمین از اول ایام که انوار
 آفتاب امر از افق عراق اشراق نمود تا حین قلم بیان
 از حرکت باز نماند بکمال روح و ریحان اهل امکان را

با حال طیبیه و اخلاق مرضیه وصیت نمود در لیالی و ایام
 صبر بر سلم مرتفع و لسان ناطق تا آنکه مقابل سیف کلمه قائم
 و مقابل سطوت صبر و مقام ظلم تسلیم و حین شهادت تقویاً
 ظاهری سینه و ازید آنچه بر این ضرب مظلوم وارد صبر
 نموده اند و بخدا گذاشته اند هر صاحب عدل و انصاف
 بر آنچه ذکر شد شهادت داده و میدهد بنمط مظلوم در این
 مدت بمواعظ حسنه و نصائح شافی که کافیه تثبیت نمود تا بر کل
 ثابت و واضح شد که حق از برای ظهور کثوز مودعه در نفوس
 آمده نزاع و جدال شان و زندهای ارض بوده و
 اعمال پسندیده شان انسان تبارک الرحمن الّدی علمه
 بسیار بعد از همه زجته خانه امراء دولت رضی و نه
 علمای ملت بکنف یافت نشد که نه امام درگاه حضرت باشا
 کلمه بگوید لئن یصیبنا الا ما کتب الله لنا بمعرف عمل نمود
 و در اظهار منکر کوتاهی زرفت انصاف بمشابه غفاشد و
 صدق مانند کبریت احمر نفسی بخرم کلم نمود کویا عدل مثل اهل حق

مبنی بر عباد و مطر و بلا و گشته سبحان الله در فتنه ارض طایفه
 احدی با حکم به الله تکلم نمود و نظر با طهارت و قدرت و ابراز محبت
 در حضرت سلطان معروف رهنسکر و مصلح را مفید گفته اند
 امثال آن نفوس قطره را دریا نمایند و ذره را آفتاب است
 کلین بر احسن متین گویند و از حق بسین چشم پوشند جمعی
 مصلحین عالم را بهمت فساد اخذ نمودند لعن الله آن نفوس
 فرعونت دولت و خدمت ملت قصدی و اعلی نداشته
 و ندارند گفته و نه میگویند و فی سبیل الله ساکنند ای
 دوستان از مقصود عالیشان سنت نمایند حضرت سلطان
 نمایند فرماید تا از انوار آفتاب عدل جمیع ممالک ایران
 نظر از امن و امان فرین گردد از شرار مذکور بصرف
 طبع بتسکازگشود و مقیدین را آزادی بخشد بعضی از مؤمنان
 عرض امام وجه عباد فرض است و اظهارش از سجده ابر
 تا اخبار مطلع شوند و آگاه گردند از طعم من بیاد ما را
 و هو المقدر الامر لعظیم حکیم از ان ارض کلمه بسمع مظلوم

که فی الحقیقه سبب حیرت شد نواب والا معتقد الدوله فرمای
 میرزا در باره سجون سردوده آنچه ذکرش محبوب نه نمطلوم
 با ایشان و امثال ایشان بسیار کلمات نموده آنچه در
 نظر است و در باره مرغ محله شیرین که مقرر مظلوم بود شرف
 آوردند کرة اول طرف عصر یومی کرة ثانی یوم جمع صبح
 شرف آوردند و نزدیک مغرب مرجهت فرمودند ایشان
 عالم و اکاهند بناید بفرجی تکلم نمایند اگر نفسی خدمت
 ایشان رسید این کلمات را امام وجه استقبال مظلوم
 مذکور آورد

هو اعلم بخیر

یا ابن الملک خضرتک رہی من قبل کا حد من الناس لو
 توجه الیوم ترانی بنور لم یدر احد من اظهرة و نبار لا تدری
 نفس من اشعلها و لکن المظلوم یدری و یعرف و یقول اظهرة
 یدار اذ الله رب العالمین و او قد تهاید القدره لیسع من
 زفر ما تالله قد اتی الوحد و مکلم الطور یطلق فی سدره لاهور

و القوم کثیر هم من الغافلین یا امیر قد کنت سائرًا
 امری اطهر فی ربی و کنت راقداً یقطتی نعمة الله فلما رفعت
 رأسی سمعت من کل الجهات یا ایها الناطق فی السدرة طوف
 لارض تشرق بقدمک و نفس فازت بند انک و لم یوج
 توجه الیک تم و قل یا طائر الارض لست افکاری تکلم
 و لا امشی فی طرکم اذ کرو اما و عدتم به فمیا نزل من قبل
 و فی کتابی المسین اذا قمت و نطقت با امرت به پس از
 من عندی بل من لدن مقتدر قدیر اسئل من خضر
 العدل و الانصاف فی بذالنسب العظیم و هذا البیت العظیم
 خضر تک ان تسئل الامر الادی فی سبیله کفکت الدماء
 و نصبت الرؤس و شکت الصدور و ذابت الاکباد
 و انصعق العباد الا من شاء الله رب العالمین لیس الامر
 بیدی بل بیده انه هو القوی الغالب القدیر طوبی
 از برای نفسیکه شهادت اهل بیوی اورا از مولی الوری
 منع نمود و از افاق اعلی باز داشت عقلت امر و عقلت یا امیر

در کتب الهی مذکور و مسطور است طوبی بعین رات و لادن
 سمعت ما نطق به لسان اراده الرحمن علی الاغصان و
 ویل لكل غافل بعید ای دوستان جناب حیدر قبل
 علی و محمد قبل حسین علیهما بهائی ذکر اولیای الهی را
 نمودند شهر شکر و خانه خانه قصه کرد بل قصتها گفتند و
 عدم حضور کل لدی الباب غصتها خوردند یا ضرب الله فی الله
 والدیار قد ذکر استقامت لدی الوجه و نزل لکم ما انقطع
 عنه ایادی لتغییر و الفناء یوصیکم بحفظ ما او یتیم به من به
 الله رب العالمین بنقیض اسم علی را با اسم مالک استام
 حفظ نماید از حق بخواهد کل را نمود نماید بر امری که
 عرش و ذکرش بدوام ملک و ملکوت باقی و پاینده
 ماند و فی آخر کتاب نوصیکم مرة اخرى بالعفة والامانة
 والذیاته والصدق والصفاء وضغوا المنکر وخذوا المعروف
 امر امن لدی الله لعسیر حکیم در این صین قلم اعلی نوح
 میساید و نطق میکند آنچه در کتب الهی از قبل و بعد بود

ظاہر لعمریہ ظاہر شد آنچه کہ چشم عالم شبہ ان را
 ندیده مع ذلک مشاہد میشود بعضی از دوستان از
 کتہای اہل بیان توقف نمایند و یا از وضو نماز منافقان
 مضطرب میشوند ایستادن امری کہ بنفسہ ظاہر است و
 کل لازم کہ وجہ امر را چشم او ملاحظہ نمایند شأن انسان
 آنکہ اگر جمیع عالم ارادہ نمایند او را از افق اعلیٰ منع کنند
 یا از عراط مستقیم منحرف سازند خود را عاجز نماید
 نمایند از قبل کل را تعقیب ناقصین و وضو نما معتدین خیار
 نمودیم حرب الہی باید تفسیر یکبار کہ کہ از مطلع فتح
 نقطہ اولی روح ماسویہ فداہ اشراق نمود کہ میفرماید
 وقد کتبت جوسرہ فی ذکرہ و ہوانہ لایستار بایشان
 و لا بانزل فی البیان و بدرع کلمہ مبارکہ کہ آخری کہ
 میفرماید ایاک ایاک ان تجتب بالواحد البیانہ و ایاک
 ایاک ان تجتب بانزل فی البیان خود را از مفیدین
 اہل بیان حفظ نمایند و ظهور خاتم نبیاء روح ماسویہ فدا

و امورات بعدان تفکر نمایند و سپند گیرید و راضی نشوید
 مجدد و ناحیه کذب و پیر و پومه و جابلقا و جابلصای طنویه
 بسیار آید و ناس حاره را که راه سازد باقی علی
 ناظر باشید و از دانش فارغ و منقطع و آزاد از اول
 امر تا حین آنچه گفته شد امام و جوه بوده حق حل جلاله آگاه
 و عمل کو اهل و لاقوة الا بالله البصائر المشرقین
 افق سما عیناتی علیکم و علی من ینذکرکم و بحکم و علی کل
 قبل ثابت مستقیم و الحمد لله العظیم
 بسمی المہمین علی الاء

حمد و ثنا مالک اسماء و فاطمہ سارا لائق و سزا است کہ
 امواج بحر ظهورش امام و جوه عالم ظاہر و ہویدا آفتاب
 امرش حجاب قبول نفرمود و بکلمہ اثباتش محورہ نیافت
 منع جبارہ و ظلم فرغہ اورا از ارادہ باز نہ داشت
 حل سلطانہ و عظم اقتدارہ سبحان اللہ ما ایسکہ آیات
 عالم را احاطہ نموده و محبت و برمان مہتابہ نور از ہر طرف

ظاهر و مشرق عباد جاہل غافل بل معرض مشاہد میشوند
 ایگاش باعراض کفایت مینمودند بل در کل حین در قطع
 سدره مبارکه مشورت نموده و میسپارند از اول امر نظایر
 نفس نظیم و اصداف بر اطفا نور الهی جہد نمودند و لکن
 منعهم و اظہر النور سلطانہ و حفظہ بقدرتہ الی ان اشرق الی
 و التمار بضیائہ و اشراقہ لہ الحمد فی کل الاحوال سبحانک یا
 الہ العالم و مقصود الامم و الظالمین بالاسم الاعظم الذی
 اظہرت لنا فی الحکمہ و البیان من اصداف عمان علیک و
 زینت سموات الادیان بانوار ظهور شمس طلعتک سنک
 بالکلمۃ الّتی بہ امتت جنتک من خلقک و بر مانک من عبادک
 ان تؤید حزبک علی ما یتضمنی بہ وجه الامر فی ملکک و
 رایات قدرتک من عبادک و اعلام ہدایتک فی دیارک
 ای رب تراہم شمشین بحیل فضلک و شفتین باذیال رؤسہم
 کرک قدر لهم ما یرتجیہم الیک و منعم عن دونک
 اسئلک یا مالک الوجود و المہمین علی الغیب و الشہود

بخل من قام علی خدمتہ امرک بجز آمو آجا باراد تک و
 شتعلابنارسد ز تک و مشرفا من افق سما شبتک انک
 انت المقدر الذی لا یحزک اقدار العالم و لا قوۃ الامم
 لا اله الا انت الفرد الواحد لم یمن القیوم یا ایها الشاریح
 بیانی من کانس عرفانی امروز از حنیف سدره منتهی که در فرد
 اعلی ازید قدرت مالک اسما عرس شده ای کلمات عالیا
 هفتا گشت طراز اول و بجلی اول که از افق سما
 ام الکتاب اشراق نموده و معرفت انسان است بنفس خود
 و بانچه سبب علو و نود و ذلت و عزت و ثروت و فقر
 بعد از تحقق وجود و بلوغ ثروت لازم و این ثروت که
 از صنعت و اقراف حاصل شود نزد اهل خرد محدود و
 مقبول است مخصوص عبادیکه بر تربیت عالم و تهذیب
 نفوس امم قیام نموده اند ایانند سابقان کوشوران
 و نادیان سبیل حقیقی نفوس عالم البصراط مستقیم را
 نمایند و بانچه علت ارتفاع و ارتقار وجود است آگاه سا

راه راست را بی است که انسا را بمشرق بینمائی و ^{مطلع}
 دانائی کشاند و با آنچه سبب عزت و شرف و بزرگیت
 رساند رحا آنکه از عنایت حکیم و انارید البصار رفع شود
 و بر بینایش سفر آید تا یابند آنچه را که از برای آن
 بوجود آمده اند امروز آنچه از کوری بکاهد و بر بینائی
 سفر آید آن سزاوار التفات است این بینمائی غیر
 و مادی دانائیت نزد صاحبان حکمت دانائی خود
 از بینمائی بصر است اهل بها باید در جمیع احوال
 با آنچه سزاوار است عمل نمایند و آگاه سازند طراً
 دوم معاشرت با ادیان است بروح و ریجان و
 اظهار ماتی به مکمل الطور و انصاف در امور اصحاب صفا
 و وفا باید با جمیع اهل عالم بروح و ریجان معاشرت
 نمایند چه که معاشرت سبب اتحاد و اتفاق بوده است
 و اتحاد و اتفاق سبب نظام عالم و حیات اعم است
 طوبی از برای نفوسیکه بجهل شفقت و رافت متمسکند و آن

ضعیفند و بعضا فاریغ و آزاد انمط سلوم اهل عالم او صحت
 عینا ید بر دباری و نیکو کاری این دو دوسرا چند
 از برای ظلمت عالم و دو معلمند از برای دانائی امم طوبی
 لمن فاز و ویل للغافلین طراز سوم فی الخلق انه احسن طبعاً
 للخلق من لهدی الحق زین الله به بهی کمال اولیانه لعمری زوره
 یفوق نور الشمس و اشراقها بر نفسی بان فائز شد او از
 جوهر خلق محسوب است عزت و رحمت عالم با این منبسط
 و معلق خلق نیک سبب هدایت خلق است بصراط استقیم
 و نبأ عظیم نیکوست حال نفسیکه بصفات و اخلاق ملا علی
 مزین است در جمیع احوال بعدل و انصاف ناظر باشید
 در کلمات مکتوبه این کلمه علیاً از قلم ابی نازل یا ابن
 الروح احب الاشیا غدی لانصاف لا ترغب عنه
 ان یکن الی راغباً و لا تغفل منه لکنون لی امیناً و انت
 توفق بذلک ان تشاهد الاشیا بعینیک لا بعین العباد
 و تعرفها بمعرفتك لا بمعرفه احد فی البسلا و فکر فی ذلک

كيف ينبغي ان تكون ذلك من عظيمي عليك و عنایتی
 لك فاجعله امام عينيك احباب انصاف و عدل بر
 مقام اعلی و رتبه علیا قائمند انوار بر و تقوی از آن نفوس
 مشرق و لایح امید آنکه عباده و بلاد از انوار این دو نور
 محروم نمانند طراز چهارم فی الامانة انهاباب العظیم
 لمن فی الامکان و آیه العشرة من لدی الرحمن من فاز
 بها فاز بكنوز اللذوة و الغنا. امانت باب عظیم است از
 برای راحت و طلبینان خلق توام هر امری از امور
 با و منوط بوده و هست عوامل عزت و رفعت و ثروت
 نوران روشن و غیر خدی قبل این ذکر احلی از تسلیم علی
 نازل انانذکر لك الامانة و مقامها عند الله ربك ورب
 العرش العظيم انما قصدنا یوما من الايام بسزیرتنا انحضرا
 فلما وردنا را انما انحضرا با جاریه و اشجارا طنقة و كانت
 تلعب فی خلال الاشجار تو جئنا الی الیمین را انما لا تخرجك
 علی ذکرة و ذکر ما شاهدت عن مولی الوری فی ذاک

مقام الالطف الاشراف المبارک الالاعلی ثم اقبلنا الی الخ
 شاهدنا طلعة من طلعات الفردوس الالاعلی قائمة علی عمود
 من النور وناوت باعلی التذآر یا طار الارض والسماء
 انظر واجمالی ونوری وظهوری واشراقی تانته بحق
 انا الامانة وظهورنا وحسنها وحب من تمسک بها و عرف
 شأنها و مقامها و تثبت بذیها انا الرزینة الکبری الالاعلی
 البهار و طراز العز من فی ملکوت الانشآر و انا السبب الالاعلی
 لشروة العالم و افاق الاطمینان لابل الامکان کذلک انزلنا
 لک ما یقرب العباد الی مالک الایجاد یا اهل البهارتها
 احسن طراز لیبیا کلکم و ابھی اکلیل لروکم خذوا امر من لک
 امر خیر طراز نجم در حفظ و صیانت مقامات عباد الله
 باید در امور اغراض نهند سخن و صدق حکم کنند اهل بهاینا
 هر احدی را انکار نمایند و ارباب کسرت را محترم دانند
 و بیایند ضرب قتل سازند کوفی نبالا نند امروز آفتاب
 صنعت از افق آسمان غرب نمودار و نهر ستر از بحر آفتاب

جاری باید با انصاف تکلم نمود و قدر نعمت را دانست
 نعم الله کلمه انصاف بشابه آفتاب روشن و غیر است حق
 میطلبیم کل را با نوارش منور فرماید آنه علی کل شیء قدیر
 و بالا جابه بدیر این ایام راستی و صدق تحت مخاب
 کذب مبتلا و عدل بساط ظلم مقرب و خان فساد جبار
 اخذ نموده بشانیکه لایری من بجهات الا انصفوف ولا
 یسمع من الارجاء الا صلیل الیوف از حق میطلبیم مطابرت
 خود را تا نید فرماید بر آنچه سبب اصلاح عالم و راحت اعم است
 طراوتشتم و انانی از نعمتهای بزرگ الهی است تحصیل
 ان بر کل لازم این صنایع مشهوره و اسباب موجوده
 نتایج علم و حکمت اوست که از قلم اعلی و ذریر و الواح نازل شده
 قلم اعلی آن قلمی است که لنا کی حکمت و بیان و صنایع امکان
 از خزانه او ظاهر و هویدا امروز اسرار ارض را با نام
 ابصار موجود و مشهود و اوراق اخبار طیار روزنامه حق
 مرات جهان است اعمال و افعال احزاب مختلفه را اینست

هم مینماید و هم شنواید مرا قی است که صاحب سمع و بصر
 و لسان است ظهور است عجیب و امری است بزرگ و گمن
 نگارنده را سزاوار آنکه از عرض نفس و هوی مقدس باشد
 و بطراز عدل و انصاف فرزند و در امور بقدر مقدور سخن
 نماید تا بحقیقت آن آگاه شود و بنکار و در امر این مظلوم
 آنچه ذکر نموده اند اکثری از اسی محروم بوده کفایت نیک
 و صدق در بندگی مقام و شأن مانند آفتاب است که از
 افق سماء و دانش اشراق نموده امواج این بحر امام و چو ^{حلم}
 پیدا و آثار قلم حکمت و بیان هویدا در صحیفه اخبار ^{نور}
 اند این عبد از ارض طافزار نموده بعراق عرب زفته ^{سجستان}
 الله این مظلوم در آنی خود را پنهان ننموده لازل امام و ^{حرم}
 قائم و موجود انما فسر نام و لم نهرب بل یهرب منا حجاب
 جابلون خرجا من الوطن و مغنا فرسان من جانب الدولة
 اعلیته الایرانیه و دولة الروس که آن در دنا العراق باعتراف
 و الاقتدار الله اکبر امر این مظلوم بمشابه آسمان مرتفع و مانند

آفتاب مشرق و لایح ستر در این مقام را بی نه و خوف
 و صمت از تمامی نه اسرار قیامت و شروط ساعت کل
 مشهود و لکن عباد غافل و محجوب و اذالجار بخت و اذا
 اصحف نثرت تالسه الحق ان اصبیح تقض والنور اشرق
 و اللیل عمس طوبی للعارفین طوبی للغانزین سبحان الله
 قلم متحیر که چه تحریر نماید لسان متفکر که چه ذکر کند بعد از
 زحمتهای فوق العاده و حبس و اسر و خدای خدین
 مشاهده میشود آنچه خسرق شده اعظم از ان حایل گشته
 و البصار را منع نموده و نور او را کراسته کرده منفرد
 حدیثه از قدیمه بر است کسیر ملاحظه میگرد ای اهل ایمان
 اتقوا الرحمن در ضرب قتل تفکر نمایند عمل چه بود و ثمره
 آنچه گفته اند کذب و آنچه عمل نموده اند باطل الا ان
 خطه الله سلطانہ لعمر المقصود اگر نفسی تفکر نماید منقطعاً
 عن العالم قصد تیر اعظم کند و خود را از عنبار طنون و خا
 او نام مقدس و مظهر سازد آیا علت کراهی ضرب قتل

چه بود که بود الی جن معرضند و بهوانای خود مقبل منظر
 لوجه الله میگوید من شایسته مقبل و من شایسته معرض
 کان غنیا عما کان و ما یكون ای اهل بیان مانع و حاجب
 نفوس بودند بشابه نادوی دولت آبادی با عمامه و عصا
 ناسپ سحاره را با و ناماتی مبتلا نمودند که الی جن فتنند
 نفس موهوم از مقام موهومی ظاهر شود فاعتر و ایا
 اولی الالباب یا نادوی بشوند ای ناصح امین را
 از شمال بزمین توجه نما و از ظن بزمین سبب ضلالت
 مشو نور مشرق امر ظاهر آیات محیط اول و جبک
 شطر الله الهمین القیوم از ریاست لوجه الله بگذر و ناس
 و اگذار از اصل چندی و آگاه نیستی یا نادوی ذریه
 الهی صاحب بگو چه باشی نزد شرکین مشرکی و نزد موحده
 موحده در نفوسیکه در آن ارض جان و مال را انفاق
 نمودند تفکر نما شاید نپذیری و متنبه شوی آن الذی یحفظ
 جسده و روحه و ما عنده خیرام الذی انفق کلکافی سبیل

انصف ولا تكن من الظالمين بعدل تتك نما ومانصفا
 ثبت شاید وین را و انتم نسائی و از برای دنیا چشم
 از حق نوشی ظلم تو و امثال تو بقامی رسیده که ظلم علی
 با من از کار مشغول خف عن الله ان البشتر قال انه
 ينطق في كل شأن انى انما الله لا اله الا انا اللهم من الصيوم
 يا اهل بيان شمار از طاقات اولیا منع نموده اند سبب
 منع چه و علت چه انصفوا بالله ولا تكونوا من الظالمين نزد
 اهل بصر و منظر که سبب منع واضح و علت مشهود لئلا
 يطلع احد على اسراره و اعماله با نادى تو با ما نبودی
 و آگاه نیستی بجان عمل شما از همه گذشته حال در انما و بصر
 خود بر عرض کن و در آنچه ظاهر شده تفکر نما حرم کن
 بر خود و بر عباد مثابه حرب قبل سبب فضالت مشو سبب
 واضح دلیل لایح ظلم را بعدل و عتاف را با انصاف
 بدل نما امید هست نجات وحی ترا مویده فرما بدو سمع
 فوات با صغائر کلمه مبارکه که قل الله ثم در رسم فی نحو صوم

مانز شود رفتی و دیدی حال بانصاف تکلم تا بر خود و نما
 شتبه نما هم جایی و هم خسبری بشنوند ای مظلوم را و
 قصد بحر علم الهی نما شاید بطراز آگاهی نریزنی شوی و از
 ماسوی الله بگذری ندای ناصح مشفق را که من خیرم ستر
 حجاب امام و جوه طوک و ملوک مرتفع است اصفا کن
 و احزاب عالم طرأ را مالک قدم دعوت نمانت ان
 کلمه که از افق این شبه فضل مشرق و لایح است یا نادوی این
 مظلوم منقطعاً عن العالم در اطفاء نار ضعیفانه و بغضا که در قلوب
 احزاب مشتعلت سعی و جهد طبع مبدول داشته باید
 صاحب عدل انصافی حق جل جلاله را شکر نماید و بر حد
 این امر اعظم قیام کند که شاید بجای نار نور ظاهر شود و تقاضا
 بغضا محبت نعم الله نیست مقصود نه مظلوم و در اظهار این
 امر اعظم و اثبات آن حمل بلا یا و با سار و خرا و نموده ایم تو خود
 گواهی بر آنچه ذکر شد اگر بانصاف تکلم کنی ان الله یقول
 الحق و یدعی السبیل و هو المقصد العزیز السبیل البها من لینا

علی اهل البیت الذین بائسهم ظلم الظالمین سوطه المحدثین عن رب العالمین
 صحیفه الله الیهین العتوم
 بسمی المشرق من افق البیت

این امام الف فائمه که از قیامش عالم قیام نموده نوحه نماید و با کبریا
 از او چشم میگرد و حالت با از ذکر خارج ما اطلع علی سرار الله الیه
 اوست عالم و دانا و قادر و توانا معادل بسبع کتب قبل و بعد از
 قلم اعلی امام و جوه نازل مع ذلک بر یک را بغافل نسبت داده
 نفی یک عمر الله از ادراک آیات الهی عاجز و قاصر است با نسبت داده
 و میدهند مبالغه در ارض سر امام و جوه کل ظاهر از انکار نموده اند
 جمعی از قبل از داخل و خارج در آن یوم حاضر
 مشابه آفتاب مشرق و لایح مع ذلک بحجبات او امام
 سر نموده اند یا حیدر علیک بهائی و عنایتی بحی مع ختانی
 فرد سفر همراه بوده بعضی نوشته و حضور خود را انکار
 کرده و متوجهین قبول نموده اند بر قدم شیعه شنیعی
 نموده و سینه نمایند در هم فی ضلالتهم و او امام سبحان

از قبل گفته اند نسبت رسول الله روح ماسویه فدا شده در
عثمان نبوده یکی از اجنه بنیت او ظاهر و با عثمان بوده که
نفسی سوال نماید آن در وقت بمبار که چه شده و کجا رفته نسبت
الذی کفر علما ی قیل و بعد آن خرب چه در قبور خاک و چه
قبور نفس و هوای کل منظره که موعود از مقام مصفا می موهبت
ظاهر شود نسبت شان آن عباد فاضل بسیار حیف است
انسان معبود و یا مقصود امثال انقوم و افشود نامه ای
شما هر هنگام رسید بعضی جواب تفصیل از سما بیان مقصود
عالمیان نازل و برخی در عهده تاخیر ماند الا امر رسید
بافعیل یا بشا چه میتوان گفت در هر حال تسلیم و رضا محبوس
بوده و هست ذکر نفوس موقنه در قصر را نموده اند هر یک
بذکر فائز و یا آثار قلم اعلی مختصر این ذکر را از کار عالم معاد
نماید انا تکبر من هذا المقام علی و جو همسم و تذکر همسم
با یاتی و نشر همسم بعنایتی و نوصیه هم با الاستقامه الکبری
و بالامانه الی جعلها الله شمس الاعمال یا حیدر علیک السلام

مالک القدر در یکی از الواح این کلمه علیا بلسان پاری
 نازل ناصح این میفرماید یا اولیا الله متک نامند
 با آنچه سبب ارتقاء کلمه و علت انتشار است امروز نصرت
 بخود اعمال و اخلاق مقرر گشته و از قلم اعلی در زبر و لوا
 ثبت شده بده من ستمه الله فی هذا الطهور الاعظم ولن یجد
 ستمه تبدیلا ولا تحویلا بذاکم جمله الله محفوظ است
 مایشاء و مزیات بطراز مثبت و عنده ام الكتاب طوبی از
 برای نفسیکه باین حکم محکم متک نمود و بصرو سمع و لسان
 و قلب را از آنچه نمی شده محفوظ داشت قل یا قوم
 لعمر الله بصر از برای مشاهده آثار و لسان از برای اذکار
 و سمع از برای اصغاف و قلب از برای اقبال خلق شده
 اعرفوا ولا تکنوا من الغاسلین قد آیام الهی را بدیند
 لعمر الله مثل آن دیده نشده و از عدم بوجود نیامده و
 همچنین و لیسای ارض کاف را ذکر نمودند نشدیم
 فاذ و ابصر فانی و نطقوا بشائی و اقبسوا الی اقصی نسل الله

ان يدعهم يحذو الغيب و الشهادة يؤيدهم على الاستغناء
 و يقربهم اليه في الدنيا و الآخرة انه هو الغفور الرحيم الكريم
 قبل المظلوم عليهم و بشرهم بما انزل لهم في هذا الحسن
 المبين جنابا من عليه بهاني و غياي و هرگز کرده و
 شمار نموده و طلب بدو و غيايت و رحمت کرده اند
 ان جناب فائز مذبحه که عرف رضا از ان متصووع
 و پختين ذکر حرب الله را در دولت آباد نموده اند که
 ذکر ایشان از قلم جاری اسامی مذکوره هر یک مذکور و
 مظلوم فائز نسل الله تعالی ان بوقسم و يؤيدهم علی
 ما يحب و يرضي و يعلم من الدين ما نصحهم شهرات العالم
 و اشارات الدين كقروا يوم الدين يا حيدر معرضين بيان
 تفکر نموده اند که در شرون و اعصار قبل بحرک تنگ
 اند و سر در يوم خواجه بود قد خسر الذين كذبوا بايام الله
 و اعرضوا عن الحق بما اشبعوا كل شرک بعد خاصه مجد
 انقوم بي و فامتابعت ما دی دولت آبادی و با

اصغیان فی که در ارض طام جود است نمود و اند مع انکه این
 دو فاعل از اصل امر پسر و مجربند ایگاشش مثل خودی
 تنگ می نمودند و خلق چاره را بخود میگذاشتند بگو یا
 باوی اتق الله و لاتسترا لمر و لاتتمسک با شئینک
 ترکمن بسزیره رفتی و دیدی بر خود شسته نما ریاست
 نماید خرق کن حجاب غفلت را و بعضی یقین صنم و بهم زبان
 قسم با قباب حقیقت که از اعلی افق عالم اشراق نموده
 لوجه الله میگویم تو آگاه هستی و قبل نظر نما که راوی و
 قائم یکی از انماش بوده چند نفر از اهل عالم با او گفت
 نموده جعفر را کذب نمودند و ناحیه مقدسه و جابلقا و جا
 ترب و دادند و ناس بیچاره را از نفحات وحی ربانی
 در ایام الهی محروم نمودند طوبی از برای نفوسیکه از جمیع
 جهات منقطع و بافق اعلی و حده توجه نموده اند ایستند
 منظر تقوی و مشارق امانت و صدق و وفا بجهت
 قبل علی امرای مظلوم عظیم است چه که نه با امراد میهنه نمود

و نه با علما حق و امرش راست فرمود درین عظم ظاهر ابا هر
 اظهار دوست آنچه را که مخالف نفس و هوای اهل ارض است
 الا من نبذ ما سوی الله و احسن ما امر به من لدن علم حکیم
 ذکر جناب اشرف علیه بهائی و عنایتی را نمودی در
 لوح او را ذکر می نمایم جناب افغان الذی بطوف جوی
 نامه ایشان را بحضور فرستاد ان نامه که در جواب احمد
 نوشته بود مکرر از قبل و بعد با صغافا بر طوبی له و حسب
 قد نطق بالحق لبید مذکب اهل مدین العدل و الانصاف
 و اهل الجبروت و الملکوت تسئل الله ان یوفقه فی کل الاجواب
 و ینفتح ابواب قلوب ائمه هو المقدر لهمین القیوم کبرن
 علی وجهه و علی ابنه الذی سستی باین فی کتاب الله
 العالمین یا ایها الظالمین فی هو انی دوستان را فردا فردا
 از قبل مظلوم تکمیر برسان و فضل و عنایت و رحمت حق
 بشارت ده ائمه هو الفضل الکریم و هو غفور الرحیم اهباء
 المشرق من افق سما فضل علیک و علی الذین سمعوا الله

و قبلوا الى الافق الاعلى بوجوه بيضاء و قلوب نورانية الاله
 من المخلصين في كتاب الله العزيز العظيم يا حيد قبل على
 مرة اخرى صرير قلم اعلى رايشنو انه يجذب القلوب و ينور
 نور معرفة الله رب العالمين كن بشرا باسسى و ناطقا عين حيا
 بذكرى الحكيم اشهد انك فزت بعرفان الله و تسليع امره
 و ظهر منك ما انجذب به افئدة المقبلين قد حضر كتابك الذي
 ارسلته الى اسم الجود و عرضه لعباد الكاخر لدى الوجه
 اجنباك بما بنا دى بين السموات و الارضين تالله قد اتي
 سلطان البيان و منزله و مرسله انه هو حكم الحكاميين طوبى
 لعبد ما منعهم لمعرضون عن الاقبال الى الفرد الكاشير و طوبى
 لعبد نبذ العالم متمسكا بتوحيد الله رب العرش العظيم انا انزل كتابك
 ما لا يحصيه احد اشكر ربك بهذا الفضل المبين و انا ما ذكر
 عبادة الله في الظاهر و الراء نسل الله ان يؤيدهم على ما يحب
 و يرضى و يحلهم من الذين ما نهتهم مغريات العلماء عن التوجه
 الى الله العزيز الحميد بنذوا ما عهدهم و اخذوا ما امروا

فی کتاب الله بقدر اقتدر یا اهل طار بشنودند می مظلوم
 قسم با آفتاب حقیقت لوجه الله نطق مینماید و ارد شد بر او آنچه
 بر احدی واروند بلا پای ارض را فی سبیل الله لاجل
 عالم و تهذیب امام قبول نمود آتی خود را کستر نمود و با علی التذ
 امر الله را من غیر شتر و حجاب بر کل عرضه داشت بعضی قبول
 نمودند و برخی نظر با و امامت حزب قبل از صراط لغزیدند
 قبل مظلوم عباده را یکبیر برسان بگو یا قوم اگر اهل بیانید
 آنچه علیاست که از لسان نطقه اولی روح ماسوئفند
 جاری نازل شده میفرماید و قد کتبت جمعه فی ذکره و
 انه لا یتشارک فی ولا یماد کرفی البیان و اگر اهل
 فرقانید میفرماید ان اخرج القوم من الظلمات الی النور
 و ذکرهم با یام الله و اگر اهل بصیرت منظر کس بر بشانه آفتاب
 و لاشخ و سدره با شمار لا تخصی امام و وجه ظاهر و مرتفع و کبر
 با موج بر مان میشود بشنودند می ناصح این را و بشانه
 حزب قبل خود را از معرفه الله و توحید حقیقی محروم نمائید

سالها با حق گفتند و چون از افق عالم ظاهر و مشرق بر پناه
 نورش کمر بستند و بر صفتش قیام نمودند و بالاخره بنا
 بفضا و سیف جانشینش کردند سبب و علت علای
 حرب قبل بوده و هستند چنانچه مشاهده نموده و بینمایند
 عمل نمودند آنچه را که هیچ ظالمی عمل ننمود از بر و تقوی
 گذشتند و نفس هوی مشغول نیر عدل و انصاف از
 ان نفوس خلف حجاب غلیظ مبتلا از حق مطیلم عالم را
 تجلیات انوار نیر عدل منور نماید و ذکر حجاب خلا معلی
 علیه بهائی مذکور طوبی له و لاینه ذکرها با نزل من قلی و
 بشرها بر حمتی و عنایتی نسل الله ان یؤید الاسلام علی خرق
 حجات او نام الانام و بحسب من الذین نصر و الامر الله رب
 الکرسی الرقیع چندی قبل نامه او که با کسی مهدی علیه
 بهائی نوشته بود در ساحت اقدس حاضر و لحاظ
 عنایت فائز الله الحمد عرف خضوع و خشوع و استغاثت
 از هر کلمه از کلماتش متضوع اما ذکر نامه فی الواح شستی

وایدناه علی کھنور و قریبشاه الی مقام کان اهل لخصین
 و المقربین از حق تعالییم اورا تائید فرماید باینکه در کیا
 و ایام بخدمت مشغول باشد نشد آتش خلق لذتک یاحید
 قبل علی انا منضینا ما ذکرته فی الضیافه آتش هو لغیت اهل کرم
 و تذکر الصاد علیه بهائی و عنایتی الدی فاز بما کان مسطو
 فی صحف الله لئلا یحمد در سخن اعظم مذکورند و عنایت فائز
 نسئل الله ان یرفعه باسمه و بحسب ذکر این عباد و آتش هو
 المقدر القدر این ایام نامهای ایشان هم رسید انشا
 جواب ارسال میشود لیفرج و یكون من الشاکرین ذلک
 در جمیع مقامات عالیہ و جنات مرتفعہ مذکور بوده و دستند
 طوبی لهم و اول للعافین یاحید قبل علی امانت باید با
 راجع شود مذاکما حکم به المظلوم من قبل فی ذالکین اسمع و
 کن من العافین ذکر انبار خلیل و ابنا زردشت علیهم
 بشار الله و عنایتہ را در ارض کاف نمودید که بیدت نفسین
 محمد و حسین علیهما بشار الله و رحمتہ فاکرکته اند و شکر

اقبال کرده اند طوبی لهما و نفسا لهما قد فازا بما امر
 به فی الزبر و الالواح بشره سائمت الذین آمنوا بذكر المظلوم
 و اقباله لیسیم لیسیر حوا و یكونوا من الذین طاروا باحیة الاستیاء
 فی هوآ رحمة الله مالک یوم الدین یا حیدر قبل علی ^{بعضی}
 از آن نفوس لله الحمد بنور عرفان منورند و بامر الله
 و برخی صاحب دو وجهند آن ربک لعلم و یترو هو انشاء
 انفور الرحیم اما ذکر من سستی باقا بابا و نسل الله ان
 یجعله من الذین اثر و احب الله علی انفسهم و عملوا اما امر و
 به فی الكتاب امر من لدن علیم حکیم انشاء الله مؤید شود
 بر آنچه سبب اعلاء کلمه الله است اگر مالک بود جمیع
 عالم او در راه دوست اتفاق مینمود باین کلمات منزله
 معادله مینکرد له ان شکرت الله ربه فی العشی و الا شرف
 و فی لبکور و الاییل اولیای ما زکا زان قبل مظلوم
 تکبیر برسان اما ذکر نهم من قبل بذكر لا یعنی ولا
 یفقد کبر علیهم من قبلی و بشرهم بایاتی و فضلی و رحمتی

نَسَلُ اللَّهِ أَنْ يُدْعَى بِسْمِ اللَّهِ وَتُؤَيَّدَ بِهِمْ عَلَى الْأَسْتِقَامَةِ كَقَبْرِي ثُمَّ
 عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَتَذَكَّرُ مِنْ سَمِيِّ عَلَامِيْرًا وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ
 الْفَرْدِ الْخَبِيرِ طُوبَى لِمَنْ طَهَّرَ نَفْسَهُ بِآرِ الْأَنْطَاعِ وَزَيَّنَ رَأْسَهُ
 بِطَيْلِ النَّقْوَى وَقَامَ عَلَى تَسْلِيْعِ الْأَمْرِ بِالْحَكْمَةِ وَالْبَسِيْمَانِ
 لِعَمْرِي أَنَّهُ مِنْ أَيْلِ الْبَهْبَاءِ فِي قِيَوْمِ الْأَسْمَاءِ الَّذِي نَزَّيْنَا
 فِيهِ الذِّكْرَ الْعَظِيمَ وَالْأَمْرَ الْحَكِيمَ الْمُتَمِينِ نَسَلُهُ تَعَالَى لَنْ
 يَكْتَسِبَ لَهُ أَجْرٌ مِنْ قَامِ أَمَامِ الْوَجْهِ لِيَنْفِقَ آيَاتِهِ فِي ذِكْرِ رَبِّهِ وَ
 يَكُونَ مِنَ الْفَائِزِينَ يَا مُشْهَدِي حَسَنٌ ذِكْرُكَ مِنْ حَسْبِي
 وَفَارِزٌ ذِكْرِي وَخُدَّتِي وَتَعَانِي عَلَيْهِ بَسَائِي وَعَلَى الَّذِينَ
 اعْتَرَفُوا بِأَنْطِقِ بِي جَالِ الْقَدَمِ فِي هَذَا الْمَنْظَرِ الْمُنِيرِ يَا
 مُشْهَدِي حَسَنٌ أَسْمِعْ نَذَارَ الْمَظْلُومِ أَنَّهُ ظَهَرَ بِاسْمِهِ تَقْوِيمٌ وَنَطَقَ
 بَيْنَ الْعِبَادِ بِمَا أَمَرَهُ مِنْ لَدُنِّي اللَّهُ فَاطِرِ الْأَرْضِينَ وَالسَّمَوَاتِ
 أَفْرَحُ بِذِكْرِي آيَاكَ وَقَلِّ لَكَ أَحْمَدُ يَا مَقْصُودَ الْعَالَمِ بِمَا
 ذَكَرْتَنِي أَوْ كُنْتِ فِي أَضْرَابِ الْبِلَادِ اسْتَسْلِكُ أَنْ تُؤَيَّدَنِي
 عَلَى ذِكْرِكَ وَسَائِكَ وَالْأَسْتِقَامَةَ عَلَى أَمْرِكَ الَّذِي بِهِ

احترقت افدة الاشهرار يا حيدر قبل على اوليساي
 برارض را از قبل مظلوم تكبير و سلام برسان بغنايش
 مسرور دار و نور اميرش منور انمع اوليانه انما كانوا
 يشهد بذلك لساني و قلبي و الذين طافوا عرش الله العظيم
 ان ربك هو الغفور الرحيم و البهار من ليدنارة اخرى
 عليك و على من يسمع و لك في امر الله العزيز حميد
 هو المشرق من افقها بيان

ان الكتاب ينطق في الافق الاعلى و يقول يا ملا الانشاء
 تاتر فتح باب السماء و اتى مالك ملكوت السماء ببطان
 لا تضغفه قوة العالم و لا تخوفه اسياف الاعمم المم و جوه الكا
 و الحسماء و انزل لهم ما يجذب به الملا الاعلى و اصحاب الجنة
 العليا طوبى لذي بصير ما منعته حجبات الذين كفروا بالله
 رب العالمين قد تضرع عرف البيان في الامكان
 و سرع المقربون الى مقام فيه استوى الرحمن على عرش
 العظيم يا ملا الارض تاتر ان المظلوم ما نطق عن الهوى قد نطق

من افاق الاقدار سلطان بين انه يدعوكم لوجه الله واما ارا
 منكم حسنة او شهيد بذلك سكان الفردوس الاعلى ان كنتم
 المنصفين اتقوا الله يا قوم ولا تتبعوا الذين اعرضوا عن البر ما
 اذ ارتفع نداء مظهر الظهور في طور الغسق فان انصفوا في الامر
 لوجه الله ولا تكونوا من المعتدين انظروا ثم اذكروا ما ورد على
 اخطام في القيسالي والايام من الذين نبذوا كتاب الله
 ورأى هم متمسكين بالاولاد والاشمال انظروا اما انزل
 الرحمن في الفرقان ولا تكونوا من الغاشلين انه بشركم بانما
 اظهور وعنه فكم صراطه مستقيم في هذا الذكر احكم نطقه
 ناحت مظاهر الاولاد و سلطانه ارتعدت فرائص الظالمين
 اياكم ان يحكم حجابات اقوام في هذا اليوم الذي فيه تنادي
 الذرات الملك لله اعزها بمسيل يا حسن اسمع النداء
 من مطلع الكبرياء انه يقربك الى افاق منه اشرق ولاح نوره
 بيان ربك اعلم اعلم هذا يوم فيه ظهر ما اخبر به رسول الله
 من قبل وبشر به المسيح كما من رسول الاول و اخبر الناس

الظهور الذي يجذب به من في الارض واستسار ظهر
 ما كان كمنونا في العلم ومسطورا من قسمة القدم ولكن القوم كثر
 من المشركين نبذوا التوحيد وارتكبوا ما هم متمسكين بما عند
 من الظنون والاولاد ما شهد بذلك لبحر الاعظم في هذا
 المقام الرفيع ما لا الارض لعسر الله ما اردت لكم الا انجابكم
 وما ارد الا تقربكم الى الله لعسر نزل حميد لا تمنعوا انفسكم
 عما ظهر بالحق ضعوا ما عند القوم وخذوا ما امرتم من لد
 الله رب هذا البين المستقيم يا ضرب الله في الديار اعلوا
 انا اروننا لكم نور امتون به في ظلمات الارض ويكون
 معكم في عوالمكم انتم ايمن على كل ضعف كبير طوبى للفسق فان
 بكلمة الله وشهدت باشهد الله قبل خلق الاشياء انه هو الله
 لا اله الا هو له العظمة والكبرياء وله العزة والافتدار لا
 حوادث الدنيا ولا تخوف نار الوغى قد حكم بالحق وبما
 ترتفع به مقامات الانسان اذا استوى على العرش امام
 وجه المقربين يا اوليا الله في اشين والالف والهاء

ان الكلمة التي خرجت من فرائض عناية ربكم الرحمن انما
 تكون كنسرا لكم عند فضال امين انا نوصيكم والذين منوا
 بما رقع بهما تكلم من الاخراب انه هو المشفق الامير اعليم
 ينبغي للانسان ان يظلم نفسه ما يكون ذكره باقيا بقا الملك
 والملكوت ويستضيء به الوجه في كل عالم من عوالم ربها
 المقدر القدير افرحوا بايات الله وذكروه انه ذكركم
 في السجن الاعظم بما لا يعاد له شيء من الاشياء سهد
 بذلك كل صادق بصير يا اهل مجد اسمعوا نداء المظلوم
 انه يهديكم الى مقام ارتقع باحق من لدى الله رب الارباب
 قد نصب جنارا المجد على اعلى المقام طوبى لكم بما بنذتم الاوامر
 اخذتم بما امرتم به من لدى الله مولى الانام انا ذكرنا اليه
 قبلوا الى الوجه والامار اللاتي امن بالله فاق الاصباح
 اياكم ان تمنعكم الاوامر عن الاتحاد او النفاق عن الاتقاد
 خذوا ما امرتم به من لدى الله منزل الايات فيعلمن في
 باياته ونطقه بيان وتوجه بوجهه واسبغ عليه الى مشرق الارض

وارونا ان نذكر اولياء الله في انحاء واللام ليجدوا انفتاح
الوحي ويتخذوا لانفسهم سبيلا الى الله مالكا يوم المئاب
ونذكر فيه من احببني واراد مولته ليجذب به الذكر الى المقام
الاعلى ويشتره بما قدر له من لدى الله مظهر لبيات
ونذكر اولياء في هناك بنشرهم بما قدر لهم ونذكر بهم بايات
لا تعسا وله الاذكار انما لكم ان تمنعكم وساوس الملحد من
وشبهات الناعقين قوموا على الامر بما استقامه تضطرب
بها افدة كل مشرك مراتب ونوصيكم بتقوى الله وبما انزله
في الالواح لا تحزنوا عما سمعتم من المشركين انفسهم يكبوا
ما ارتكب قوم قبهم سوف يرون جنودا اعما لهم وعد
من لدى الله لمقتدر انتمار البهار من لدنا عليكم وعلى
انا الله الالهي سمعن وامن في يوم القيام ان ينظركم
اراد ان يذكر اجابته في ارض السلطان ليفرحوا بذكره
ويتذكروا باياته ولطيفوا بفضله وتنضى وجوههم من
نور اشراق ولاح من افق ارادة الله مالكا الاديان

انصروا ربكم بحجود حكمته و ايسمان و الاعمال و الاخلاق
 جزء من سنة الله في هذا الظهور الا عظم شهيد بذلك مكرم
 الطور الذي به ارتفعت سائر العرفان انماكم يا اوليائي
 ان تعرضوا على احد توكلوا على الله في كل الامور انه
 مع اجبانه في كل الاحوال لا يغرب عن علمه من شئ شهيد
 ويرى وهو المقدر لبصار كونوا متمسكين بحبل الله العظيم
 بحيث لا يمنعكم اصحاب الضلال يا ظلم ان مالكم تقدم
 اراد ان يذكر اوليائه فضلا من عنده وهو العزيز الغفار
 يا اوليائي في نظام اتبعوا امر الله وسنته ثم انصروا باخلاص
 تتقضى بها الافاق ينبغي لكل نفس ان نصر الله بما يرتفع
 به امره بين العباد قد حرم في الكتاب حكم اجدال شهيد
 بذلك ام الكتاب في اعلى المقام طوبى لفقير قبل عليه
 الى بحر الغنى و لعليل اراد الثناء و لقاعد قام على خدة
 امر الله خضوع و اناب لعمر الله قد ظهر ما كان مسطورا
 كتب الله و مسطورا عن الابصار انصروا ربكم بالاعمال

و بما ترفع به مقامکم من الازراب کذاک تحرک قلم
 العدل و نطق بما یقرکم الی مطلع لیبیان قد حضر اسماکم
 لیدی المظلوم و انزل لکم من سائر العطاء ما عجزت عن ذکره
 الاقلام طوبی لکم و لامة امنت بانه فی هذا الیوم الذی
 اتی الحق باحیثه و لهرمان یا اهل البهار و المیم ان المظلوم
 قبل الیکم فی هذا یحین من شطر النجم و یدکرکم بایات الله
 المیمین القیوم قد ذکرناکم فی الواح شتی بذكر
 قصوحت منه رائحة الرحمن لو کنتم تعلمون قد ذکرکم
 الامین مرة بعد مرة و اراد لکم ما یؤیدکم علی عمل بکون باقی
 فی الاعصار و القرون اشکروا ربکم الرحمن انه الکریم
 لکم ما یجد منه المخلصون عرف الله اعزیر الودود ایامکم
 ان ینعکم شی من الاشیاء عن الله رب ما کان ما یحس
 ان الفضل کان عنکم و ذکرکم نسل الله ان یؤیده و یؤیدکم
 علی ما یحب و یرضی انه هو الحق علام الغیوب بلسان
 پارسی ندای مظلوم را شنوید جناب امین علیه بها

و جناب فضل علیه عنایتی اولیای ان ارض را ذکر نمود
 اند نفوس مطمئنه مستقیمه راضیه لازال لدی الله مذکور
 بوده و هستند لعمر الله از قلم اعلی ذکرشان در صحیفه حمرا
 مذکور این ذکر را محو اخذ نکنند و تفسیر راه نیابد بر بصیر
 آگاه و کس جزیری گواه آنچه از قلم اعلی جاری شده
 شبه و مثل نداشته و ندارد و لکن بهترین اهل بیان تو
 ضرب قبل با و امام تثبیت بسته اند و متک نموده اند
 بعضی از دوستان الهی مقتضیات حکمت بالغه ذکرشان
 بر حسب ظاهر مذکورند و لکن در کتاب مذکور و بنجام
 عز مختوم هنیئاً لهم و مرئاً لهم آنه بشهد و یری و هو
 بصیر جمع اجار افضل و عنایت حق بشارت میدا
 و همچنین انباء خلیل و در آت کلیم را عند الله هر یک مذکور
 از صغیر و کبیر و اناث و ذکور بر کل لازم است متک
 نمایند با آنچه سبب تقدیر نفوس و اقبال عباد است علم
 نصح الهی در لیالی و ایام ذکر فرموده آنچه را که فرات

رحمت از او جاری و انوار فضل از او مشهود طوبی
از برای نفوسیکه بان تنگ جسته و ویل لکل غافل مرد
الیه من لدنا علیکم و علی الذین شهدوا بما شهدنا قبل خلق
السموات و الارضین الحمد لله اذ هو مقصود العارفين و
محبوب افده المخلصین یا حسن اذ او جدت عرف حق
بیانی و رایت امواج بحر حکمتی قل الی الی لک الحمد بما
دینتی و عفتنی و استغنی ندانک الذی به انجذبت افده
المخلصین من عبادک و الموحدين من خلقک و اخذت
غیا یاتک من کل الجهات باسبابک باسباب الاسباب
الی ان و ردت لبقته لنور آراء المقام الذی جعلته مشرف
ایاتک البری و مطلع صفاتک العلیا و ارتقی ما کان اهل
المقرین من قبل و من بعد و مطاف الکر و بین فی هذا
الذی فیه تنادی الاوراق و الاشجار و الاتار و ما خلق
فی الارض و السموات من کون ما کان کوننا فی ازل الازل
قبلوا بطلو بحکم و لا تتبعوا کل مشرک مراتب ای رب

اسئلك بلنالى بحر عرفانك وتجليات انوار شمس فضلك
 ان تؤيدنى على الاستقامة على امرك بحيث لا تمنعنى افساح
 العالم ولا ضوضاء الامم اى رب ترى الدليل قانما امام
 عرش عزتك واغفر تمسكك بجبل غنائك اسئلك ان لا
 تخيبنى عما عندك قدرلى ولا وليانك ما يقربهم اليك فى
 كل الاحوال انك انت الغنى المتعال

صحفة الله لمهين لقسيس يوم
 هو المشرق من افق سمار لبرهان

كتاب انزله الرحمن لمن فى الامكان ليجذبهم البيان
 الى افق اشراق منيرة لظهور فى هذا اليوم المبارك العزيز
 البديع يا ملا افرقان اسمعوا نداء الرحمن فى طور العرفان
 انه يقربكم اليه ويهدىكم الى صراطه المستقيم اياكم ان تمنعوا
 انفسكم عن هذا الفضل الاعظم ضعوا ما عند القوم وخذوا
 ما اوتيتهم من لدى الله رب العالمين انه ظهر واظهر ما اراد
 فضلا من عنده وهو افضل الكريم يا طار الارض اسمعوا

الشدآر من شطرك عكاز من السدرة المرفعة يا بحق انه لا اله الا الله
 الا هو الفسر الواحد لمقتدر القدير قد جرى من لفظ
 الا على كوش البعاز قبلوا بوجه نور ان ثم اشربوا منه ولا
 تكونوا من العافلين اياكم ان تخيبكم شبهات انفسكم عن الله
 رب العالمين خذوا كأس الفلاح باسم فالحق الا صباح
 ثم اشربوا منها امرأ من لدن امر قد يم تالله قد انى
 اليوم وبقوم في كرم عجب بنذوا لهم سم بما اتبعوا احوالهم
 الا انفسهم من الاخرين في كتاب الله مالك يوم الدين
 قد ماج بحر البيان في قطب الامكان وتضوت نفحات
 الوحى بين الاديان طوبى لمن وجد و قبل ويل للمعزيين
 يا قلمى وى وجهك الى شطر من سمى بحمد و ذكره باياتى
 ونوره بانوار ملكوتى وبشره بعنبايتى التى سبقت من
 فى السموات والارضين يا محمد قبل اليك على الا على مرة
 اخرى تحب نفحات الوحى وتكون من الشاكرين انا
 ذكرناك من قبل بذكر فاح به عرف البيان من الامكان

وغدت عناد البرهان على الاخصان انه لا اله الا هو
 افرد بحسب قل يا اوليائي في فساد تالته الحق فتح
 باب السماء واتي مالك الاسما بقوة لا تضغها قوة العالم
 وبامر لا تخوفه ضوضاء الامم قام امام الوجوه ونطق باهل الدنيا
 يا فلان الانسار قد اتى لغتوم بسطان لا يقوم معه من في السما
 والارضين اياكم ان تحركم قواصف الاعراض او عوصف الاغصان
 هذا ما امرتم به من قبل وفي هذا يحسن طوبى لمن سمع واطاع
 ويل لكل فاضل مريب نصيا لمن حشرج من افق الهبت
 ناطقا بهذا الاسم الاعظم وبشر ا بهذا النبا العظيم قل
 يا ضرب الله اياكم ان تكونوا كما الذين يخشون الناس خشية
 الله و اياكم ان تمنعكم حجرات المعتدين الذين نبذوا عهد الله
 وراحمتم قتلتم سكين بما عهدتم من مبررات الشياطين
 قل يا معشر لعلماء انصفوا بالله ولا تدخضوا الحق بما عندكم
 فترنوا ما انزلناه ما بحق انه يؤيدكم بعبركم الى الله
 العزيز العظيم انظروا ثم اذكروا اذ اتى محمد رسول الله انكروا

اعقوم وقالوا في حقّه مانح به الروح في مقامه الاعلى وصاح
 به الروح الايمن ثم نظروا فيما ورد من قبله على رسل الله
 وسفراته بما كتبت ايدى الظالمين انا نذكركم لوجه الله
 ونذكركم باياته ونبشركم بما قدر للمقربين في الفردوس الاعلى
 وبحثت العلماء وانا المبعث لعليم انه اتى لنجاتكم وحل
 الشدائد لا رتقا لكم برفاة البيان الى ذروة العرفان
 يشهد بذلك من عنده كتاب يدع الله واما نزل
 بالعدل والانصاف انه يرعكم بالحق ويريمكم ما منعم عنده
 يتقاكم حقيقة لمنير كذلك ماج البحر وياج العرف
 طوبى لمن وجد وراى وسحا لكل عارف بعيد
 البهار المشرق من افق مسار البيان عليك وعلى الذين
 آمنوا بالرحمن واعتبروا بالنطق به لسان العظمة قبل ذكر
 الملكات انه لا اله الا هو اعزوا لو احد المتقدر المختار
 ازلفت فصحي بلغت نورا توجه نمود يم تا كل ادراك نماند
 آنچه را که از قلم اعلى جارى شده يا ايها الناظر الى التوحى

اول امر معرفه الله بود و هست و بعد استقامت بر
 این استقامت حاصل نشود مگر معرفت طوبی از برای
 فتنه که از کورثیان رحمن آساید و بآنچه مقصود از آخرت است
 فائزگشت و معرفه الله در مقام اول و مرتبه اول
 بکلمه مبارکه که فاعل مایسار و حکم مایرید معسلق و منوط است
 بر نفسی بعرفان این کلمه علیا فائز شد خود را بر سر
 طینان ستوی مسأله نماید و از هیچ امری و هیچ
 کلمه لغز و مضطرب نشود و از برای او سزاوار است
 باین کلمه علیا نطق نماید یا ربی الرحمن و ایمن علی الامکان
 شهد آنک است محمود فی فعلک و مطاع فی امرک
 طوبی از برای عباده یکه باین کلمات عالیات تمسک
 حسته اند و از بحسب معانی که در آن مستور است آسائیده
 خباب سید تقی علیه بهائی نزد مطولوم حاضر مع نامیده
 انجباب ندایت را شنیدیم و ترا ذکر نمودیم با ذکر کاریکه
 بدوام ملکوت الهی باقی و دوام است در جمیع احوال

عباد را وصیت نمودیم بامانت و دیانت فی الحقیقه
 جنودیکه ناصر این امر اعظمند اعمال طیبه و اخلاق بریه
 بوده و هست طوبی از برای نفوسیکه باین جنود بدن
 قلوب را با اسم حق جل جلاله بکشایند یا محمد علیک بهمانی
 آیات بسانی نازل که احدی قادر بر احصای آن نه
 از حق بطلب عباد را تا ناید فرماید بر قرأت آنچه نازل شده
 و تفکر در آنچه ظاهر گشته آنچه از قبل ارسال شد از برای
 مظاهر عدل و انصاف بسیار مفید است و فی تبدیل
 احزاب آیات للمفترین و بیات للعارفین اما بدلتاه
 حکمه من عندنا انفعلم باثیر و حکم ما یرید و هو المقصد
 الغریز الحکیم ملاحظ علی کبر و فتحه الله علی العرفان اگر کتاب
 ایقان را ملاحظ نمایند البته باقی اعلی راه یابند نشانه
 آن بجز به آیات و بقره سلطان و پوینده بفضله الله علی
 کل شیئی قدیر ذکر میرزا نصر الله و نفوس اخری نمود
 اند اما ذکر نامه و تذکره لیفرح و یکون من الشاکرین

يا نصر الله ان اباك اخذ كتاب الله بقوة من عنده و
 ذكره الى ان انفق روحه في سبيله لعمر الله قد قدر له مقام
 عجزت عن ذكره اظام المحررين نسئل الله ان يوتيكم
 والذين آمنوا على الاستقامة على هذا الامر الذي به تركزت
 اركان المعتدين يا عبدالله قد حضر اسمك لدى المظلوم
 وكرناك بذكر تضوع منه عرف غناية الله مالك الايجاب
 اتا نوصيك والذين آمنوا بالحكمة والبيان هذا حكم
 به الله في الزبر والالواح سبح باسم ربك ولا تلقفت
 الى الذين انكروا كلمتي العلياء وصير قلمي الاعلى الا ان
 من الاخيرين في كتاب الله رب الارباب احفظ ما نزل
 من سماؤتي ثم اقرنه في العشي والاشراق يا
 عبد احسن ان المظلوم يذكرك في لجن الاعظم اذا طبت
 به الاحزان من الاطوار تالله لا تمنعه حوادث العالم
 سطوة الامم نطق امام وجوه الامراء والعلماء بما امر به
 من لدى الله مالك الرقاب ما خوفه السيوف ومنهته

الصفوف قد ظهر وظهر ما را و امر امن لدی الله مجری
 الانفس طوبی بعد تمسک بکتابی و لیکن رأیت آثاری
 و لا اذن سمعت ندائی اذ ارتفع باکحش فی هذا المقام الذی
 جعله الله من اعلی المقام اولیای ان ارض راز
 قبل مظلوم تکبیر برسان و بیایات و بیانات الهی متذکره
 جده تا شاید ابواب قلوب را بفتح ذکر حق جل جلاله بگشائی
 و از او نامات قبل حفظ نمائی نفوسیکه از حریق محنوم آید
 اندازد کور و امانت لا زال تلقا وجه مذکورند از حق
 مطلق کل را برابرش مستقیم دارد و الله هو المقدر علی الیاء
 فی قبضته زمام من فی الارضین و السموات یا محمد علیک
 بهاء الله انفسه و الاحد ذکر من قلبی من سمی بحسین الذی
 اقبل الی الافق الاعلی و فاز باللقار و سمع ندا الریحین
 اذ کان بن یدی الجابین قل حسین ایاک ان تمنعک
 شہات العالم کن قائما علی الامر باستقامته لاتزلها کتوة
 الذین اعرضوا عن الله ربک رب اباک الاولین

اذكر الايام التي كنت حاضر الادي المظلوم وشرت حين
 الوصال من يد عطاء ربك الكريم احفظ هذا المقام الالهي
 وما امرك به في الحضور ان ربك هو الناطق بالحق امام
 الوجوه مانعه شئ من الاشياء ولا اعراض المغلطين
 انك اذا وجدت عرف بياني من آياتي قل الهى يلى
 لك الحمد بما جرتى في آياتك وشرقتى بجانك وايدى
 على الصيام لى بابك اسئلك بشارق آياتك ونظائر
 آياتك وبأيا دى امرك الذين قاموا على خدمتك و
 نطقوا بجانك بين عبادك وبلغوا امرك وداروا ليل
 لذكرك وثمانك انك انت المقدر الذى مانعك شئ
 من الاشياء قد اظهرت ما اردته بقدرتك وقوتك
 انك انت القوى القدير لا اله الا انت الفرد الواحد
 اعليم بحسبى كذلك نطقوا بالفضل من عنده ليجدر به
 ويكون من الشاكرين يا محمد كسر من قبلى على وجه عم
 اسر له ما ظهر من بحر على المحيط البهار عليك وعليه و

الذین مانعتم ضوضاء العباد و ما اضعفتهم قوه الامراء
 و ما خوفتم ضعائن العلماء الذین نقصوا عبادته و میثاقه
 و عملوا مانح به کل ذی بصیر و ذی سمع و ذی علم
 امن بالله رب العالمین هو الحاکم بالحق یا محمد علیه
 بهائی صحیفه مبارکه را قرائت نمائید از بحور ستوره
 کلمات الهی یا شامی و با جستجو معانی در هو آرد قدس
 صدقانی طیران نمائی و بعد از قرائت و آگاهی بجنبان
 محمد علیه بهائی در فساد برسان تا ملاحظه نماید و اطلاق
 یابد و ندای مظلوم را باذن نو آواصعا کند لغیر الله
 این نذار روح بنجد بل جسد را بروح تبدیل نماید الا
 بیده نغسل یا یسار و حکم مایرد یا محمد انه محمود فی فعله و
 مطاع فی امره و هو الحق قدر القدر

صحیفه الله ایمن الصوم

هو الشاهد من افقه الاعلی

کتاب انرکه المظلوم و ما اراد منه الا لیجذب به افده

العباد الى الله في المآب ويهد عيسى الى الافق الاعلى
 ويعلمكم سبيل الرشاد طوبى لمن سرع الى مرضات الله
 ونطق بما نطق به لسان العظمه اذا استوى على العرش تقي
 وسلطان قد خضعت الرقاب لرب الارباب ولكن نعم
 في نوم عجاب قد اظهرنا ما كان كمنونا في اعلم طوبى
 لمن شهد ورأى ويل لكل فاضل كفاً انما ذكرناك وانزلنا
 لك لوحاً شهد امام وجوه العالم انه لا اله الا هو انفسه
 الواحد المختار اشكر الله بهذا الفضل الاعظم انه ذكر
 بما لا ينقطع عرفه في القرون والاعصار البهار من لدن
 مالك الاسماء على الدين فازوا بالاستعانة الكبرى في هذا
 الامر الذي به زلت الاقدام ازلفت تارني بلغت تارني
 توجه نموديم نذاي مظلوم را بشنو بصر ابراهيمي تازه
 و نفس را اكا هي و حيات سردى عنایت فرمايد تا
 شمار سيد و در ساحت امع اقدس عرض شد نذرت
 شهيديم و نامرات را و ديديم نده اكد بانوار نير محبت

منور و مزین مشاهده گشت از حق مطهر از اسرار محبتین بسبیل
 بیان جاری فرماید تا کل ازان آب الطیف روحانی
 برزند کافی ابدی فائز گردند آب بیان را نفوذ و نفوذ
 که کثیر اهل عالم از عرفانش عاجز مشاهده میشوند این
 ان آبی که میفرماید و من الماء کل شیء حتی از حق مطهر طوب
 عباد را نور معرفت منور فرماید و ارکان را قوت بخشد
 بشانیکه شوکت معتدین و سطوت ظالمین او را ضعیف نماید
 بقوت و قدرت الهی کتاب را اخذ نماید و با و تسک جوید
 حروفات کلمه و کلمات کتاب لازال لدی المظلوم مذکور
 بوده و پیغمبر طوبی کلم یا ایتبار بحسب و وراثت اکلمه قد فرماید
 یا لا فایده کثیر علماء عصری هینا کلم یا شریتم خلق
 العناية من ابادی عطا ربکم المعطى الکریم البشر و ابا غفرکم
 الله فی هذ الحین و طهرکم عن العصیان و من بعد لکم
 تقوی الله و خط ما او تیمم من عنده الله هو التواب لغفور
 الرحیم یا ابن نصیر خباب عزیز الله علیه بهائی مکرر ذکر

دوستان مزور نموده اما ذکرناالذین فازوا بانوار الهی
 بذکر طارت به الارواح لیسند بذاک من عنده اتم کتاب
 ارض سخن هر یوم بلونی ظاهره اگر در ارسال الواح تو
 رود نظر بظلم ظالمین و انفسلاب این ارض بوده و هست
 و همچنین کثرت عراض که از اطراف میرسد اما نزدیک
 اولیائی بنیاد لیسند بعنایت الله رب العالمین
 یا اسمعیل قد حضر اسمک لدی المظلوم و اظهرناک من خزان
 قلم الرحمن لتالی حکمه و البیان لتبصر و تکون من انبیا
 بذایوم فی نصبت رایة البرهان علی اعلی المقام و علم
 بعد فان علی البقعة الثور آرفی شاطی عمان علم الله
 العارفين و نذکر من سنی موسی لیسند باشهد الله
 لا اله الا هو الفرد و کثیر ایاک ان تمنعک حادث العالم
 عن الاسم الاعظم او تجبک شبهات العاقلین عن صرا
 المستقیم طوبی لک بما اقلت الی المظلوم اذا عرض عنه
 کل ظالم بعد و کل عالم مریب یا عزیز الله اذا شربت حینی

الوحى من كاس عطائي واجذبك نذآنى الاعلى الى
 ملكوت بيانى قل الهى الهى هل يقدر الضعيف ان يذكر ظهور
 قدرتك وهل يستطيع الكليل ان يصيف مشارق بيانك سملك
 بالقدرة الهى تخضعت غده ظهور بالكانات وعلمك الهى
 احاط على الملكات وبجلاوة بيانك واقدر ارادتك ان
 تحصلنى ثابتا على امرك وستقيما على حكمك انك انت
 المقدر العزيز الهى ان " يا رحمة الله قد سبقت رحمة ربك
 من فى السموات والارض واحاط فضله على من فى ملكوت
 واخلق تفعل ما يشاء ويحكم ما يريد وهو المقدر العزيز
 اعلام قل لك الحمد بالهى كما بدتني الى صراطك والبيت
 لى فى سبحك الاعظم ما قرنت به العيون اسئلك يا رب
 اعظم وربي الامم باسمك الاعظم ان تعذر لى ما تقرتني
 اليك ونفسي فى حوالك انك انت المقدر القدير
 يا اليا س انظر ثم اذكر اذ ارسلنا الحكيم بايات بينات
 عنه لعباد الى ان نضرناه امر من عندنا ان ربك هو

المسلمين قد غلبت عصاه أسيف فرعون و ملاه ان
 ربك هو القوي الغالب العظيم الحكيم يا حسيم قل ايمان
 الارض قد اتى الوعد و ظهر المكنون سلطان عظيم افضوا
 ما عندكم و خذوا ما اوتيتهم من لدى الله مالك يوم الدين
 قد اتى الميعات و سلطان الايات استوى على العرش و
 دعا الكل الى العزيز احمد قد فزت باثرتي الا على هذا
 من فضل الله رب العرش العظيم يا رحيم انظر ثم اذكر اذ قصد
 الحكيم المقصد الاقصى و الذروة العليا الى ان بلغ الوادي الا
 و سمع النداء من سدة الابحى انه لا اله الا انا المنزل العظيم
 انا ارسلناه الى فرعون و ملاه و ورد عليه في سبيلي ما
 نوح به اهل ملكوتي و لكن القوم كشرهم من العاصيين
 طوبى لك بما فزت بانوار اليوم و اقبلت الى الله العزيز
 العظيم يا ابن يعقوب سطع النور و اضاء الديجور و ارفع
 ابيته و تزكيت المائدة و القوم في خسران بين نذوهم
 الله و راكهم بما اتبعوا كل شيطان رجيم اياك ان

شهادت الامم عن مشرق آيات ربك المشرق الكريم
 سوف ياتيك ناعق دعوته نفسه متوكلين على الدرر الكرمي
 الرفع كذلك انزلنا الآيات وارسلنا اليك لشكر
 ربك اعلم بحسب ما ابن مهدي الحجة دستان انبي فلان
 شدند با آنچه که شبه و مثل نداشته امروز عرفان نفسی
 باید بدرجه بلوغ فائز شود و خود را غنی و مستغنی از اهل عالم
 مشاهده نماید کل الیوم باید بافق توحید ناظر باشند بعضی
 از اهل بیان اختلاف را دوست داشته و در نظرند
 عجلی ظاهر شود تا جادو بیچاره را بان دعوت نمایند بگو
 ظهورات فتنی شد نفسی قبل از اتمام الفتنه او عالمی
 هر که باشد و هر چه باورد باطل بوده و هست هر کس
 مقصود عالم که ترانند فرمود و راه نمود اوست مقصد
 و توانا یا ابن دوست محمد عسنی استقامت انکه ناس انگاه
 شوند و یقین بین بدانند که بعد از ظهور اعظم بطوری محتاج
 نبوده و نیستند نقطه اولی عسنی مشیر جمال کبریا ناس را

بشارت داد تا قلوب را پاک سازند و عیان نمایند و قبل از
 اتمام امر علمای ایران بر قتلش فتوی دادند و سببش
 نمودند و بعد نیز اعظم کشف حجاب نمود و عالم امر و خلق
 بطهورش کامل و محکم آنچه مقصود بود ظاهر شد اگر موهومی
 یافت شود و او قانی گناید آنکه آب منقر بر نفسی باقی
 فائز او از اهل استقامت گبری از ظلم مذکور و مسطور
 بگوای اولیای الهی بعضی از نفوس است عنصر مشاوه
 میشوند بحد و استماع حرفی از موهومی از صراط می لغزند
 تا عین از حکمت و تدعیهای کذب از سمت دیگر ظاهر شده
 و شوند طوبی لغوی الضعفم و مستقیم اطردیم و لناصح نصمیم
 چه که سبب فساد عالم و خسران امم اند نسل الله ان عظیم
 و اولیای من شرییم و کریم انه هو المقدر القدير از حق بیستم
 ترا میاید نرسد باید بزرگ و ثنا و خدمت امرش او استماع
 و او است مجیب یا خدا داد یا این نصیر نفوس مذکوره
 هر یک بذر مظلوم فائز و بانوار شریب بیان مزین و منور

از حق تعالی هم سیر بگرد اور عالم روح مخفی در حق مقرر فرمایند
 و در عالم علم کتابی و در مدینه عشاق جوهر حقی و در قسیم
 عرفان دسترایان آنه علی کل شیء قدیر لا اله الا هو و
 الواحد العزیز الحمید (الهی الہی هو لا رعبادک وخلقک
 فی قبضۃ قدرتک محاطون بشیئک و ارادک ان یخترکم
 انک انت مالک ازتہ العفران و ان تعد بجمعکم انت
 المختار فی کل الاحوال اسمک یا مولی العالم بالنون
 و اعلم و اسرار اسمک الاعظم ان تجذب افئدة عبادک
 من نفعات بیاتک الی الذرۃ العلیا و مشرق بابتک یا مولی
 الوری و مالک
 الاخرۃ و الاوی

صحیفہ اللہ ایمن ایمن
 هو السامع من افئدہ الاعلی

شہد اللہ انہ لا اله الا هو و الذی اتی انہ هو السر الکنون
 و الذی انشزون و کتاب الاعظم للامم و سائر الکرم للعالم
 و ہو الایۃ کبریٰ بین الوری و مطلع اصغرات العلیا فی غایت

الانسار به ظهر ما كان محسرونا في ازل الازال وستورا
 عن اولى الابصار انه هو الذي شررت بظهوره كتب الله
 قبل ومن بعد من اقربه وآياته وبياناته انه اقر نطق
 به لسان العظمة قبل خلق الارض والسماء وقبل ان يظهر
 الاسماء به حاج بحسب العلم بين الانام وجرى فرات حكمة
 من لدى الله مالك الايام طوبى لصبير شهيد وراى وسمع
 سمع ندائه الاحلى وليد اخذ الكتاب بقوة رجب اسطفا
 الاشارة والاولى لسريع سريع الى افقه الاحلى وقوة
 ما ضعفه سطوة الامراء وضوضاء العجباء وويل لمن انكر
 الله وعطائه ورحمته وسلطانه انه ممن انكر حجة الله وبراهنه
 في ازل الازال ونسب ما لمن نبذ اليوم ما عند لقوم واخذ
 ما امر به من لدى الله مالك الاسماء وفاطر الاشياء
 الذي اتى من سماء القدم بالاسم الاعظم وبسلطان القوم
 معه جنود الارض يشهد بذلك ام الكتاب في اعلى المقام
 يا على قبل ايسر اناسمعا مذاك مرة بعد مرة اجنباك

بما لا تعسا وله اذكار العالم ويحمد منه المخلصون عرف
 بيان الرحمن والعشاق نغمات الوصال والعطشان خير
 كوثر الحيوان طوبى لمن فاز به ووجد ما تصوع في هذا
 ايحس من براعة الله المهيمن العزيز الوهاب نشهد انك
 قبليت وقطعت السبل الى ان وردت وحضرت سمعت
 نداء المظلوم الذي سخن بما كتبت ايدي الذين كفروا يا
 الله وبرأه وانكروا هذا الفضل الذي به انارت الافاق
 طوبى لوجهك بما توجه ولا ذنك بما سمعت وللسانك
 نطق ثبارة الله رب الارباب نسئل الله ان يحكيك علما
 لنصرة امره ويقربك اليه في كل الاحوال وتذكر اوليائه
 واجتانه هناك وتبشرهم بما نزل لهم من ملكوت بيانه
 رحيم مالك يوم الحساب ذكرهم من قبلي ونورهم ما نورا
 نيرتاني انك هو العزيز الغضال يا ايها الناطق
 بشاقي اسمع ما قاله الظالمون في ايامي منهم من قال انه
 ادعى الربوبية ومنهم من قال انه اقربى على الله ومنهم

من قال انه ظهر للفساد تبالهم وحق لهم الا انهم من عبدة
 الا ونام انما اردنا ان نبذل اللغة الفصحى ان ذلك هو
 المقدر المختار اراده انك بلسان پارسی نطق نمايم كه شيا
 اهل ايران طرا بيانات رحمن را بشنوند و بيانند و بيانند
 بجلی اول كه از آفتاب حقيقت اشراق نمود
 معرفت حق جل جلاله بوده و معرفت سلطان قدم صل
 شود مگر معرفت اسم اعظم اوست مگر طور كه بر عرش طوس
 ساكن و مستوليت و اوست غيب كنون و تهر مخزون
 كتب قبل و بعد الهی بذكر شمس مزين و شبائش باطون
 به نصب علم العلم في العالم و ارتفعت راية التوحيد من
 الامم لقار الله حاصل شود مگر بقار او با و ظاهر شده آنچه كه
 ازل الازال استور و پنهان بوده انه ظهر باحق و نطق
 بكلمة انصتق بها من في السموات و الارض الا من شاء الله
 ايمان بالله و عرفان او تمام شود مگر تصديق آنچه
 او ظاهر شده و همچنين عمل با آنچه امر فرموده و در كتاب

از قلم اعلیٰ نازل گشته منعمین بجهت بیان باید در کل سخن
 با و امر و نواهی الهی ناظر باشند او امرش حسن است
 از برای حفظ عالم و صیانت امم نور المن اقر و اعترف
 و نار المن ادبر و انکر تجلی دوم استقامت بر امر الله
 و جبهه جل جلاله بوده و ان حاصل نشود مگر معرفت کامل و
 معرفت کامل حاصل نشود مگر باقرار بکلمه مبارکه بفضیل
 ما یشاء فی نفسی باین کلمه علیا تمسک نمود و از کوریا
 مودع در آن آشامید او خود را مستقیم مشاهده نماید و نیکی
 کتب عالم او را از اتم الکتاب منع نکند چندانکه المقاتل
 الا علی و الرتبة العلیا و الغایة لقصوی یا علی قبل الکر و
 پستی مقام معرضین تفکر ناکل بکلمه آنه جو محمود فی فعله
 و مطاع فی امره ناطقند مع ذلک اگر بقدر رسم ابره مخالف
 نفس و بوی ظاهر شود عسر ارض نمایند بکوب مقتضیات
 حکمت بالغه الهیه احدی آگاه نه آنه لو حکم علی الارض
 حکم السما لیس لاحد ان یغیر من علیه عند ما شهد به نقطة

البیان فیما انزلہ بالحق من لدی اللہ فالق الاصباح
 تجلی سؤم علوم و فنون و صنایع است علم بمنزلہ
 جناح است از برای وجود و مرقات است از برای صعود
 تحصیلش بر کل لازم و لکن علومیکہ اہل ارض از ان منتفع
 شوند نہ علومیکہ بحر فابتدا شود و بحر منستی کرد و
 صاحبان علوم و صنایع راحی عظیم است بر اہل عالم
 شہد بذلک ام البیان فی المآب یغیا للسامعین ^{و تحقیق}
 کہ تحقیقی از برای انسان علم اوست و اوست علت عزت
 و نعمت و فرح و نشاط و بہجت و انبساط کذلک نطق لبان
 العظیمہ فی ہذا الجہن العظیم تجلی چہارم در ذکر الوہب
 و ربوبیت و امثال آنست اگر صاحب بصیر در سدرہ مبارکہ
 ظاہرہ و اثمارش نظر نماید اہا تغنیہ عن دونہا و غیر
 بما نطق بہ مکالم الطور علی عرش الطور یا علی قبل الکر ذکر
 الناس بایات رنگ و عرفتم صراطہ المستقیم و نبأہ
 العظیم بکواہی عباءہ اگر از اہل عدل و انصاف تصدیق

میس نمایند آنچه را که از قلم اعلی جاری شده اگر اهل بیاید
 بیان پرسی شمار راه نماید و کفایت کند و اگر اهل فرمائید
 در تجلی و ندای سدره از برای ابن عسمران نظر نمایند
 سبحان الله کمان آنکه عسمران در ظهور حق کامل
 و بالغ شده و بغایت قصوی رسیده حال معلوم میشود و عرفان
 نزد عسمران تنزل نموده و نابالغ مانده یا اعلی آنچه از
 شجره فرشتگان سدره وجودی پذیرند بگوای اهل بیان
 از روی نفس و هوای تکلم نمائید اکثر احزاب عالم متفرقند
 بکلمه مبارکه که از شجره ظاهر شد لعسمران که ذکر مشتمل بود
 بر کفر و نبط سلوم با آنچه سبب اضطراب و بلاکت جهال است
 تکلم نمیشد و در اول بیان در ذکر ذکر من نظیره الله جل
 ظهوره میفرماید الذی نطق فی کل شیء انشی انما الله لا
 اله الا انما رب کل شیء و ان ما دونی مخلقی ان یا خلقی
 ایامی فاعبدون و همچنین در مقام دیگر عند ذکر من نظیره
 میفرماید انشی انما اول العابدین حال باید در عابد و معبود

تفکر نمود شاید عباد ارض قطره از بحر عرفان فائز گردند
 و مقام ظهور را در آنک نماینده ظهور و نطق با حق طوبی لمن اعتر
 واعترف وویل لكل منکر لعبد یا ملا الارض اسمعوا انذ
 الذرة التي احاط على العالم ظلها ولا تكونوا من حساب ابره الا
 الذين انكروا ظهور الله و سلطانه و كفروا بنعمته الا انتم من
 الصاغرين في كتاب الله رب العالمين البهار المشرق
 من افق سما عفايتي عليك و على من معك و يسمع قوا
 في امر الله

العزیز

هو المشرق من افق سما البرهان

ما اجبار الرحمن في ميسلان اسمعوا انذ المظلوم انه توجه
 اليكم من شطر الجن و اراد ان يذكركم بايات الله رب العر
 لخطيم انها تقرتكم اليه و تفتح على و جوكم ابواب القار و
 تقيلكم كواثر البقا لمن يد العطاء انه هو المشرق الكريم
 قد ورد علينا في الجن باذابت به الكباد المقربين ان القوم
 اعرضوا عن الوجه و اتبعوا الهوار الذين كفروا بيوم

الدين يا حزب الله انا نوصيكم بما وصى الله عباده ان
 لا تشركوا بالله رب العالمين ضعوا مطالع الاوامم متمسكين
 بحبل الايمان كذلك صبتنا اوليانا من قبل وفي هذا
 الفوج لم يسر اياكم ان تخرنكم حوادث العالم وما ظهر
 من الامم توكلوا في كل الاحوال على الله عز وجل بحميد
 انه معكم وسمع نداكم ويرى اعمالكم انه هو الذي مانعه ظلم
 الذين اشركوا بالله ولا وضوا كل جائل بعيد زينوا
 بها كلكم بطراز التقوى وتسلوكم بالنور الذي اشرق و
 لاح من افق سماه في الاعلى الذي انزل كل كتابين
 اياكم ان تبدوا القرب بالبعد والاقبال بالاعراض انا
 نخب ان نريك على استقامته تضرب بها افدة القوم
 وتزل بها اقدام المشركين طوبى للذي قام على خديته
 الامر ونصرته بالحكمة والبيان انه من المخلصين في كتابنا
 العظيم قد اظهر الجسد الاكبر لنا في البرهان امر من لدى
 الرحمن والقوم اكثرهم من العاقلين ما فازت اعيوننا

بضياتها وما سمعت الاذان نداني الذي ارتفع بالحق الا
 الذين نبذوا مطالع البصائر واخذوا ما امروا به من
 لدى الله في هذا اليوم البديع يا قوم قد اتى القيوم
 وجسدي بامر الله بسبيل طوبى لمن قبل وسرع وستر
 وويل للمعرضين الذين نقضوا عهدى وبياتى ونبذوا
 وراحمهم نبأى العظيم الذي كان مذكورا في الفرقان
 ومن قبله في كتب الله المقدر القدير اياكم ان تمنعكم سجا
 ابحلال عن التقرب الى الله الفرد الخبير يا قلمي الاعلى ايا
 ان يمنعك ضجج اهل النفاق عن صريرك الاعلى واما
 ان تحجبك شئون ابغى واغتملال عن هذا المقام العزير
 المنير الذي استقر فيه العرش الاعظم واستوى
 عليه المظلوم بقدره غلبت الاشياء وبقوة تخزنت من
 في السموات والارضين يا اوليائى الرحمن فى ميدان
 انتم الذين اقبلتم الى الوجه فى يوم فيه عرض اهل الصلاة
 عن الغنى المتعال وكفروا باياته وجادلوا بسلطانه ا

ان افئوا على نفاك وانه كذلك سالت لهم انفسهم الا ان
 من المشركين عند الله رب الكرسى الرافع انفسه واما اياي
 باسمي ثم اشربوا حتى لهيبان من كأس عطائي رغما
 للذين يقضوا عهدي وبقا في وارتجوا اما نوح به سكان الفردوس
 كذلك قضى الامر والقوم اشربهم من انحاس من
 انا امرناكم من قبل ومن بعد وفي هذا اللوح بما يرشدكم وتفعلكم
 في كل عالم من عوالم ربكم لغفور الرحيم نسل الله
 ان يؤيدكم بحمود العنسية والالطاف ويوقظكم على ما نشر
 به آثاره في مشرق الارض ومغربها انه هو السامع المحجب
 لا تحزنوا عمتا ورد عليكم في سبيلي انا حملنا الشدائد والبلايا
 لاصلاح العالم ونجاة الامم طوبى لمن سمع وويل لكل
 غافل مريب كذلك نطق القلم الاعلى اذ كان المظلوم
 ناطعا بما يقرب العباد الى العزيز العليم انا وصيناكم
 في اللوح وفي كتبى وصحفي التي كل كلمة تمخضت دعوى
 الى المقام الرفيع هذا يوم فيه فتحت ابواب الرحمة لاسبان

على من في الامكان اسرعوا باطلا الارض ولا تكونوا من
 المتوقفين ما خلقتكم لانفسكم بل خلدتم امر الله رب العالمين
 طوبى لوجه توجه الى انوار الوجة وفقير قصد بحر الغنا
 واقاصد فاز بالمقصود في هذا اليوم الذي زين الله بذكره
 كتب المقرئين يا قلم اذكر من خص الامام وجمك الذي
 سمي بعلي مثل عسكر في كتاب الله العزيز اجميد نسل الله
 ان يحيله خاد ما لامره وناطقا ثباته بالحكمة التي امرنا
 اوليا ثابجا في لوح العظيم يا الف وحا عليك بهار آ
 مالك الاسماء قد كنت واثانك ومن معك مذكورين
 في اول الايام نسل الله ان يكتب لك اجر من فاض
 باللقاء مرة بعد مرة انا نذكرك في هذا الجحيم ونراك في
 العرش اشكر ربك بهذه الشجادة التي حرت من طمحي
 الاعلى في هذا المقام المنع ونذكر امام الله بيناك وخبرنا
 بعناتك وفضلك العظيم نسل الله ان يؤيد من على الاستقامة
 ويقين رحيمة المقدس الذي حبرى بامرهم الحكمين

یا ایل میلان علیکم بہا، اللہ ورحمتہ ثم فضل اللہ و عطا
 اللہ معکم ویسمع ما یخرج آمن افواہکم وہو السميع البصیر اذا
 اخذکم بحقیق الآیات واجتذبتکم لفحات الوحی قولوا یا اہلنا
 ترانا مقبلین الیک متمسکین بحبل غنائتک والطائف و
 قائمین علی خدمتہ امرک وفتنن بدائع حودک وفضلک
 نسک بالذین سرعوا الی مقر افسد ارشوقا للثانک
 وجمالک وافتقار و اجھم لاسمک وحبک ان تقد
 لنا ما یقر بنا الیک و یؤیدنا علی اعمال امرنا بہا فی کتاب
 ای تب نحن عبادک و فی قضتک و اقبلنا الی اجھمک
 و بحر عطاک نسک ان لا تحتبنا عما انزلتہ فی کتابک
 انک انت المقدر الذی لا تعجزک فراغۃ الارض و ذنابہا
 قد غلبت سلطنتک و ظہر امرک و نزلت آیاتک انک انت
 المقدر العظیم حکیم بلسان پارسی ذکر میشود یا علی قبل عسکر
 علیک بہا، اللہ رب العرش طوبی لک بما اقبلت الی
 المظلوم اذ کان فی سجنہ العظیم فلم اعلی شہادت مید

بر حضور و صفاء و توجّهت بحلّ حلاله اولیای ان ارض
 از قبل مظلوم تکبیر برسان باید کل هر یوم از حق بیان
 مقصود عالمان بپایانند و این حق در مقامی آیات
 حق حلّ حلاله بوده و در مقامی ذکر و ثنا و در مقامی
 غایت و فضلش این حق در مقامی بسبب حیات عالم
 و در مقامی علت حفظ امم من شرب منه فاربالاتفا
 لکبری علی هذا الامر الذی به اضطرت افده الوری الامن
 سار الله رب هذا المقام الرفع اکملته عباد و اماران
 ارض طرأ بذکر حق فائز شدند و در این یوم اقدس انور
 ذکر کل از لسان عظمت جاری قل افروا ثم اشکروا انکم
 بهذا الفضل العظیم قد ایا تم را بدانند تا در کل جن بر
 و ملکوت بیان مستحکم و فرات رحمت از قلم اعلی جاری و
 سبیل جو در موجود اقتداح فلاح ظاهر و مشهور
 باسمش اخذ نمایند و بذکرش پاشانید الرحمه المشرقه انظرو
 من امواج بحر جودی علی اولیائی و امامی الذین خضعوا لامر الله

مالك يوم الدين الحمد لله اذ هو مقصود العارفين

هو الناظر من افحة الاعلى

يا عبد الوهاب عليك بهاء الله العزيز الوهاب اسمع
 نداء المظلوم انه يذكرك في سخن عكابر ما كان بجزا حرمته
 للامكان ونفخت الرحمن لابل الا ديان طوبى لمن وجد
 صفحات الوحى واخذ الكتاب بقوة من لدى الله رب
 العالمين انا سمعنا نداءك من كتابك ذكرناك بما تقر به
 الى فى الظهور فى ايام الله العزيز الحميد انا فتحنا باب
 العرفان بمفتاح البيان ولكن القوم فى ضلال مبين
 نهدوا كتاب الله ورأى هم متمسكين باعدهم من همزات
 المتوهمين قل يا قوم خافوا الله قد اتى اليوم واعتصموا
 بنا دى باعلى الشدايق وواعن رقد الهوى مسرعن الى الله
 اعلم الحكيم قد طوى بساط الاوامم واتى الرحمن بامر عظيم
 انه هو الشهاب العظيم الذى انزل ذكره الرحمن فى الفرقان
 طوبى لمن وجد عرف ابيان وفاز بهذا اليوم البديع

قل يا قوم لا تمنعوا انفسكم عن احسن الاعظم ولا تتبعوا كل حال
 بعيد بشر الدين آمنوا بهناك قل طوبى لكم يا سمعتم الله
 من الافق الاعلى وابتسليم اليه سوف ترون ثمرات اعمالكم
 من لدى الله المقدر القدير يا ويا باب اذا اجتهدك نداني
 الاحلى وصرير قلبي الاعلى قل الي اللى لك الحمد بما فتحت على
 وجه اوليائك ابواب الحكمة والعرفان وهديتهم الى
 صراطك ونورت قلوبهم بنور معرفتك وعرفتكم ما يقربهم الى
 ساحة قدسك اي رب اسئلك بالدين سرعوا الى مقر القدر
 ثوقا لغنائك وما صنعتهم سطوة الامراء عن التوجه اليك
 والاعتراف بما انزلته في كتابك ثم بالدين اقبلوا الى حقك
 ما ذنك وقاموا الى باب عظمتك وسمعوا نداءك وشاهدوا
 افق ظهورك وطافوا حول ارادتك ان تعذر لا اوليائك
 ما يؤيدهم على ذكرك وشانك وتبلغ امرك انك انت المقصد
 على ما تنسار لا اله الا انت الغفور الرحيم يا قلبي الاعلى بدل
 لفته العصى بالفته النور آه بكولته الحمد الورد افق سما عروفا

بافتاب حقیقت روشن و منور مکمل طور بر عرش ظهور
 استوی از خیف سدره یفتی کلمه مبسوطه که قداتی الموعود اصفا
 میشود باید انجناب بنوریان و نار سدره قلوب واقده
 منور و شعل نمایند تا کل فائز شوند با نخب که از برای
 ان موجود شده اند بمط لوم از اول یوم الی صین من
 غیر شتر و حجاب کل را ببار اوده الله دعوت نمود
 طوبی از برای نفوسیکه بچوب فائز شد و بکلمه علی
 ناطق شدند سبحان الله معلوم نیست معرضین بچه
 تنگ نموده اند آیات عالم الحاطه نموده و عنات
 اظهر من الشمس مع ذلک عباد غافل و محبوب الاثمن
 شاره الله و لکن قدرت حق تسبقت گرفته و اقدار کلام
 کرده بسانیکه مع اعراض لوک و ملوک و عبده او امام
 و مع استعداد و منع کل نور امر در هر ارضی مشرق
 مشابه میگردد و سوف یظنر ما انزلنا فی الزبر و الالواح
 کما ظنرنا خسرنا القوم به من قبل انه هو اعزیز لعالم

وَاَنَا مَسَلْتُ عَنِ الرُّوحِ وَبَقَائِهِ لَعَبْدٍ صَعُودَهُ عَالِمٌ
 أَنَّهُ يَصْعَدُ حِينَ ارْتِفَاعِهِ إِلَى أَنْ يَخْبُرَ مِنْ يَدِي أَنَّهُ فِي سَبِيلِ
 لَا تَعْبُرُهُ الْقَتَرُونَ وَالْأَعْصَارُ وَلَا حَوَادِثُ الْعَالَمِ وَمَا
 فِيهِ وَيَكُونُ بِأَقْبَادِهِ مَمْلُوكَاتِ اللَّهِ وَسُلْطَانَهُ وَجَبْرُوتَهُ وَ
 أِقْدَارَهُ وَمِنْهُ تَطَهَّرَ أَمَّا اللَّهُ وَصِفَاتُهُ وَعِزَّتُهُ وَاللَّهُ وَالطَّافِ
 أَنَّ الْقَلَمَ لَا يَقْدِرُ أَنْ يَتَحَرَّكَ عَلَى ذِكْرِ نَبِيِّهِ الْمُقْتَضَى وَ
 عُلُوَّهُ وَسَمُوهُ عَلَى مَا هُوَ عَلَيْهِ وَتَدْخُلُهُ يَدُ الْفَضِيلِ إِلَى مَقَامِ
 لَا يَعْرِفُ بِالْبَيَانِ وَلَا يَذْكُرُ بِمَا فِي الْأَمْكَانِ طَوِيلِي الرُّوحِ
 خَرَجَ مِنَ الْبَدَنِ مَقْدَسًا عَنْ شَبَهَاتِ الْأُمَّمِ أَنَّهُ يَتَحَرَّكَ
 فِي هَوَا آرَادَةِ رَبِّهِ وَيَدْرُسُ فِي بَيْتِ الْعَلِيَاءِ وَتَطُوفُهُ
 طَلَعَاتُ الْفِرْدَوْسِ الْأَعْلَى وَيُعَاشِرُ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ وَالْوَالِيَاءِ
 وَيَتَكَلَّمُ مَعَهُمْ وَيَقْصُّ عَلَيْهِمْ مَا وَرَدَ عَلَيْهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
 لَوْ يَطَّلِعُ أَحَدٌ عَلَى مَا قَدَّرَ لَهُ فِي عَوَالِمِ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ
 وَالْثَرَى لَيَسْتَعْلِقُ فِي الْحَمِيمِ شَوْقًا لَذَاكَ الْمَقَامِ الْأَمْنِيِّ الْأَمْنِيِّ
 الْأَقْدَسِ الْأَبْحَى بِلِسَانِ پَارِسِيِّ شَبَنُوِيَا عِبْدِ الْوَالِيَاءِ

عینک بهائی اینکه سوال از بقای روح نمودی نمطلب
 شهادت میدد بر بقای آن و اینکه سوال از کیفیت
 آن نمودی آنه لایوصف و لایغنی آن یذکر الاعلی قدر
 معلوم نبیاد و در سلین محض بدیت خلق بصراط مستقیم
 حق آمده اند و مقصود آنکه عباد تربیت شوند تا در حین
 صعود با کمال تقدیس و تزئین و انقطاع قصد رفیق اعلی
 نمایند لعمرونه اشراقات آن ارواح سبب ترقیات
 عالم و مقامات اعم است ایثانند مایه وجود و علت عظمی
 از برای ظهور است و صنایع عالم بهم نظر اسباب و
 قبث الارض بیحشیمی از اشیا ربی سبب و علت میزند
 موجودند و سبب اعظم ارواح مجروده بوده و خواهد بود
 و سرق این عالم با آن عالم مثل فرق عالم جنین و این
 عالم است باری بعد از صعود بین پدی الله حاضر
 میشود بهیکلیکه لائق بقا و لائق آن عالم است این بقا
 بقا زمانی است نه بقا ذاتی چه که سبب وقت بعثت و

بقا ذاتی غیر سبق و ان مخصوص است بحق جل جلاله
 طوبی للعارفین اگر در اعمال انبیا تفکر نمائی یقین
 بین شهادت میدی که غیر این عالم عالمهاست
 حکمای ارض خواجه در لوح حکمت ارتکاب اعلی نازل
 اکثری بانچه در کتب الهی نازل قائل و معترفند و لکن
 طبیعتین که طبیعت قائلند در باره انبیا نوشته اند
 که ایشان حکیم بوده اند و نظر تربیت عباد و ذکر مراتب
 جنت و نار و ثواب و عذاب نموده اند حال ملاحظه نماید
 جمیع در هر عالمیکه بوده و بستند انبیا را مقدم بر کل
 میدانند بعضی ان جوهر مجزوه را حکیم میگویند و
 برخی من مثل الله میدانند حال امثال این نفوس اگر
 عوالم الهی را منحصر باین عالم میدانند هرگز خود را بدست
 اعدا نمیدادند و عذاب و مشقاتیکه شبه و مثل نداشته
 تحمل نمیزمودند اگر نفسی بقلب صافی و بصر حدید در آنچه از
 ظلم اعلی اشراق نموده تفکر نماید بلسان فطرت بالان

فحص الحق ناطق گردد و آنیکه از بعثت سوال نمودید
 در کتاب اعیان نازل شده آنچه که کافیت طوبی العارین
 جناب من علیه بهاء الله را بکسیر میرسانیم امروز باید و لیا
 خدمت امر مشغول باشند و خدمت تبلیغ است ان هم
 بحکمت و بیان باید کل بآن متمسک باشند از حق مستطیعیم
 شمارا تأیید فرماید و مدد نماید بر آنچه سزاوار یوم او
 و تذکر فی هذا المقام من سیدی بعد اخبسین و تذکره بانامی
 و بشرة بغیاتی نسل الله ان یوفقه علی ما یقر به الیه فی کل

الاحوال

هو المشرق من افق سما لسان

محمد حضرت مقصودی را لائق و سزا است که انجناب
 مؤید فرمود بر اقبال و توجه و نصرت و تبلیغ و بکلمه مبارکه
 الملك لی اشراط ساعت و سر اقیامت را ظاهر نمود
 له الحمد و الثناء و له الشکر و البهائم از اول ایام اقبال
 نمودی و از کانس اقرار امام و جوه اخبار و اشهر

اشهد

استامیدی و با استقامت نام بر امر مالک انام تمام
 نمودی در ایامیکه او نام کل را از افق اعلی محروم داشت
 با صبح یقین حشرق حجات طنون نمودی و بعضی گفتند
 ظهر صنام رشکستی از حق میطلبیم در جمع احوال تنبیه
 بدیعه جدیده همش را موید فرماید حتی تحمل اعمالک کلهای
 واحد اعذر تک و تضرع منها ما یهدی الناس الیه
 انه هو المقتدر القدر خدی علی اسم جو و علیه بهائی
 نامه شمار از مظلوم ارسال داشت وجد نامه ما اقسیم شعر
 اجتنان ربک هو الغفور الرحیم یا ایها الثائب
 الوحی من کانس عطائی اسمع ندائی من سطر جینی انه
 یأدیک فضلاً من عنده و یدکرک رحمته من لدنه انه هو
 الفضال الکریم یا سمندر و اذ حق جل جلاله تفکر نما
 و همچنین در مطایر طنون و او نام حضرت بشر نقطه اولی
 روح ماسویه فداه میفرماید و قد کتبت جوهره فی ذکره
 و هو انه لا یشترک بالشارقی و لا باذکر فی اسیان ایگان

این یک کلمه را ادراک می نمودند و بان تنگ محبتند
 با ذکر این کلمه محکم مطاعه که بشهادت حق جو بسیار است
 اما جایز است اهل بیان الیوم از سنزل و مرسل آن محو
 و خاقل شوند هر تنصیفی در این ایام صحت جهت بار
 میاید تا از صبر قلم اعلی صفا نماید آنچه را که عرف اتم
 از آن متضوع است حضرت نقطه در رفیق اعلی بکلمه مبارکه
 اننی انا اول العابدین ماطق قل یا قوم اتقوا الله انظروا
 افقه ثم اسمعوا ندائه لا یشبهه ذکره باذکار العالم ولا
 ما ظهر من عنده بما ظهر من الاعم اسمان برمان
 الی الیوم مزین است شمس حکمت و بیان و انجم او ام
 و احکام قبلوا الیها ولا تکنوا من المعرضین این کلمه
 اعظم محیط بوده نه محاط حضرت بشر ذکر فرموده آنچه را که
 شبه و مثل نداشته و از ظهور و بروز خود مقصود اعلای آن
 کلمه بوده و این در یک مقام ذکر میشود و در مقام دیگر لا
 یعرفه الا هو هذا حق لا ریب فیہ تالله الحق این ام

اعظم و حجت کبری در اثبات ظهور بامری محتاج نبوده و
 بحربیان امام و جوه ادیان ظاهر و آفتاب برمان
 فوق رؤس مشرق و لایح سدره منتهی با شمار بدیع
 فیعه و اوراق جدیده لطیفه با هر و هویدا اقل ضعیف
 ما ینعکم عن الله رب العالمین و خذوا ما امرکم به من لدن
 مقتدر علیم حکیم امروز بیان بقبول این ظهور اعظم حلق
 و منوط انا انزلنا للبشری ما قرئت به عیون کتب الله
 لم یمن القیوم و ارسلنا الیه فلما حضر و قررا نجد من نعجا
 الوحی علی شان طار بکله فی هو انی و قصد ان حضور امام
 و جهمی قد هنرت الکلمات بحث لایستی ذکره با تسلیم
 و المداد و لا باللسان لیجد بدک ام الکتاب فی
 المآب انا ترنا اصل الامر کحفظ حکمه من عندنا و انا
 العزیز المختار انه یفعل بالیسار و لایسل عما سار و هو
 العزیز السلام یا سمند خراطنجای طین لاتی صعود
 و طیران نبوده و نیستند و عرب قبل یعنی شیعه فی آن

بطنون و او نام تربیت شده اند عصری برامری
 از امور گاه نموده و نشینند الی جن اسرار ظهور معلوم
 بیک اسم و تکلیف دین اسلام ضعیف شد و از دست
 رفت یا سمند حر و فاته هر ظهوری باید در ایام
 ظهور حاضر باشند و بشرف لقا فائز گردند فکر عم است
 و کن من الحافین الی جن معنی توحید را در آن نکرده
 یعنی آن ندع ذکر هم و نذکر ما بهتر به بحال فضلا
 عن العباداته هو المقدر العذیر ذکر نفوسیکه اراده
 اقبال بحر اعظم کرده اند نموده بودید یا سمند در ایام
 و او اینکه قابل و لایق صف او مشاهده باشد چون کبر
 امر کیاب و لکن امید است ازین خلوص انجناب
 قیامش بر خدمت کلمه نفوذ نماید و عباد را با فی اعلی
 هدایت کند از حق میطلبیم البتة از او توفیق نماید بر او
 حزب شیعه و اعمال و اقوالیکه مخالف امر الله بوده
 چه اگر هر نفسی فائز شود با نقیصام خود را ثابت و راسخ

مشاہدہ کند بشانیکہ اسماء اور از حق منع نکند و قصص
 کذبہ اولی اور محسوس سازد اولیای ان ارض
 بر یک را از قبل مظلوم ذکر نماید تحت تحاظ غایت بود
 و بستند مثل الله ان یوفیهم علی اظہار امرہ بالحکمت
 و البیان و یزیر علیہم من السماء عطاءً فی کل حین ما
 تقرتہم الیہ انہ یولع فی الفصال اذا اخذک حذب
 ندائی قبل الی مطری و قول الی الی تری اقبالی و
 و توجہی و شبہی اسلک بعزوک الوثقی و اذ یال ردو
 غایتیک مامولی الوری و نور امرک الذی بہ ابرق
 الارض و السماء ان تجعلنی فی کل الاجان مقبلاً الی
 و ناطقاً بشانیک و مبلغاً امرک بالحکمت و البیان انک انت العز
 المنان ای رب نور افیة عبادک نور معرفتک ثم
 افتح ابواب قلوبهم مفتح جودک و عطاک ای رب
 تریم ما ین فی ہواہ الخیرة و الضلال خالصہ ما سکر القدر
 و انقدنہم باسک القوی ثم اضربہم بالی باہانک و بنیانک

و عرفتم بسبیلک و علمتم ما یرفعکم الی سماء عزک و قلوبکم
 انکم انت المقدر الذی لا تمنع حجبات المعتدین ولا
 اعراض المعرضین و لا شامة لمشمئین انکم انت لعظیم حکیم
 ذکر طاقات با حاجی میرزا ابو الفضل را نموده بودید یا
 سمندر در ایامیکه بنیسه عظیم از افق سماء ارض ستر مشرق
 و لایح بعد از ارسال الواح و انزال آیات تلا ایل
 بعد حاضر نامه ارسال نمود و در آن نامه استرار
 و اعتراف خود را بمن بظهور اظهار داشت و بعد ما من کلمه غیر
 لائعه تا قابله نطق نمود که اگر نمیتوانم را در ارض قاف ظلمات
 نمایم نان مرا ملا تا دی قطع نماید حال ملاحظه نماید
 اللف ابھی چگونه امثال این کلمه را صفا نماید لکن
 فی سبیل الله سفیدیم و بصیر و صطبار امر نمودیم یک
 لوح منع افکس در جواب آقا سید موسی علیه بهار الله
 از سماء عنایت نازل و ارسال شد لیجد منه عرف
 الله المہمین القیوم انا لله و انا الیه راجعون

بسم الظاهر الناطق في ملكوت السببان
 حمد مقدس از ادراک عقول ساحت ارفع احد سحر خست
 مجبونی را لایق و سزااست که بیک کلمه علیا که از شرق
 ما را ام الکتاب اشراق نمود بجز بیان ظاهر و امواجش
 با هر و سما، علم مرتفع و بشموس و انوار مزین و بجا
 انبثت الارض و انقضت سماء الا و امام و تزلزلت
 اربکان الحجت و نواح الطاغوت و اخذت الزلازل
 قبائل الارض کلها الا من انقذته يد عطاء الله رب العالمین
 طوبی از برای نفسیکه با صغار ان فائز شد و با و تنگ
 نمود او از جواهر وجود لدی الله مذکور و از ظلم علی
 مسطور یا احمد علیک بهائی و غیاتی نامهای متعدد
 شمار سید و عبد حاضر امام وجه عرض نمود و شرف
 صفا فائز گشت از هر کلمه عرف اقبال و استقامت و
 قیام بر خدمت و توجه و انقطاع منتظر بحمد الله علی
 و غیایه و الطافه با ایدکم و تبرکیم و انزل لکم ما ینادون

في عوالم اعلم والعرفان وعلى خضوعك وخشوعك لامر الله رب
 الارباب يا احمد اسمع النداء من الافق الاعلى مرة اخرى
 انه لا اله الا هو افسرد وخبير قل يا اهل البيان اتقوا الله
 ولا تتبعوا هوآر الذين كفروا بيوم الدين من يعرض
 على هذا الامر انه اعترض على الله رب العالمين
 قل ضعوا ما عند القوم وسارعوا الى مرضاة الله كذلك
 نطق لسان العظم في مقام لا يرى فيه الا انوار الوجة
 ولا يسمع فيه الا آيات الله العزيز الحميد قد سمعت
 النداء اذ ارتفع من سجن عكاز ورايت الافق الاعلى
 اذ كان القوم في وهم مبين طوبى لك بما اعترفت
 بما جرى من العلم الاعلى اذ كان لمسلم في يد
 المحسن المتبين قل يا اهل الارض قد اتى مالک السماء
 من الافق الاعلى بجنود الوحي والالهام اتقوا الله ولا
 تتبعوا كل متوهم بعيد الذين تحركهم تواصف الظنون
 كيف تسار الا انهم من الظالمين في كتاب الله رب

اعظيم انا اذ كوناك من قبل بذكر انجذبت به فعدة المخلصين
 وانزلنا لك ما قرنت به عيون المقرين واطهرنا لك من
 خزان قلمي الاعلى لنا لي تحسنة و البيان اشكر و قل لك
 الحمد يا مولى العالم ولك الشنار يا مقصود العارفين
 قد اودقنا لك سراج اعرفان في مشكوة البيان
 و حفظنا بزجاج احسنة ان ربك فعل بالشار و تحكم ما ير
 قل يا معشر الفرقان انظروا ثم اذكروا انا انزل الرحمن في
 هذا السبأ اعظيم انصفوا بالله ولا تتبعوا علماءكم ابغضوا
 الذين نقصوا عهد الله و عيثاقه اذا تحسب ملكوت السبأ
 من لدن مقتدر قدر و يا طال البيان اسمعوا ما نطق
 به بشرى ولا تعرضوا على الذي تاكم من مطلع الامراب
 بديع و يا طال الانجيس اقرؤا انا انزل الله على الروح و
 تكونوا من الظالمين اننى انا المقام الذي اليه صعد
 الروح لو كنتم من العارفين و انا الكتاب الذي منه
 فصلت كتاب الله لو كنتم من المنصفين قد طمرا لا طمرا من قبل

شهد بذلك لسان العظم من هذا المقام الرفيع طمروا
 أفذتكم من عنبار الاوامر ثم انصروه بعمل سجد منه كل
 ذي شتم عرف التقديس وراحمه الخلوص لله الفرد المقتدر
 بعليم الحكيم ذكر اول لسانى منهاك وشبههم بغيايتي
 التي سبقت من في السموات والارضين قل يا اهل
 البصائر اياكم ان يمنعكم نفاق كل ناعق بعد سوف
 يا تكلم من نطق باهوانه الا انه من المنقرن في كتاب الله
 رب الكريسي الرفيع لا تصدقوا من ياتكم بما تخلف به
 الامور قل اتقوا الله يا قوم ولا تكونوا من الجاهلين خذوا
 كأس الاستقامة باسمي ثم اشربوا منها بذكرى ابيم
 قل اقبلوا بقلوب نور آراء الى الحق الاعلى منقطعين عن
 الذين يتكلمون بما لا اذن الله لهم كذلك تعلمكم السدرة
 المنتهى ويصحك لسان الله في هذا اللوح الذي لا تحت من
 افقه شمس العناية والالطاف من بلدن مشفق كريم اذا
 اخذك سكر بيان ربك الرحمن واجذبك كوتر العرفان

قل اسئلك يا ربى المنان بامرک المہمن علی الامکان
 و باشرافات انوار شمس طہورک و لنالی بحر توحیدک ان
 تجعلنی ناطقاً بکرمک و متمسکاً بجلک بحيث لا تمنعنی فراعنة لیلک
 و اجبارة العباد ثم اظهر یا الہی من عبدک ہذا ما بقی عنہ
 بدوام ملکوتک و جبروتک ای رب انما الہی نبتت الاول
 سارعا الی انوار و جہک و ترکت اطنون را کضاً الی سائر
 عزک اسئلك بسراج امرک و باکان کنونانی علمک ان
 توقفتی علی ما تحب و ترضی و قدر لی خیر الآخرة و الاولی
 انک انت المقدر علی ما تشاء لا الہ الا انت الغفور الرحیم
 بلسان پارسی شنوئندہ الحمد بغیبت مخصوصہ فائز شدی و
 نزد مظلوم مذکور بودہ و ہستی منتسبین طرأرا اقبل مظلوما
 تکبیر برسان و با موج بحر فضل و کرم الہی ثبات
 وہ و ہنچسین دوستان ان ارض را تا کل از کوثر بیان مقصود
 عالمیان بیاسامند و نور استقامت منور کردند لازال
 اینک در الواح از قلم قدم جاری و نازل ان الامر عظیم

و ایوم عظیم باید ابصار اولیا با فی اعلی متوجه باشد
 و همچنین اذان بندار مالک اسما نفوس موهومه لا
 تعد و لا تحصى مشاهد میشوند باری هر نفسی بغیر ما اراده الله
 نطق نماید آنه که آت مفر شهید بملک مالک القدر فی المنظر
 الابر بعضی اختلاف زد دست داشته و میدارند
 حال بر کل لازم مل واجب هر کلمه که سبب اختلاف شود
 از ان احترام نمایند و لو نظیر من الذین طافوا العرش
 فی العشی و الا شراق امروز باید کل بقلوب نورانی
 امر مشغول شوند و با علا کلمه الله نیست حکم محکم الهی که در
 صحیفه حمرا از سلم اعلی ثبت شده اولیای بر سر پینه
 و دیار باید مبلغین از اهل خود معین نمایند لبشر و العباد
 ظم و لاح جناب علی قبل حیدر هم از برای ان طرف
 بسیار خوب و مقبول است بعد از قرائت لوح و اصغار
 مافه صورت ان را از برای جوان روحانی بفرستید
 تا مطلع باشد بانچه از سلم مالک قدم در این بسیله نورا

جاری شده ایجا، اشرق من افق سماء رحمتی علیک
 و علی من معک و علی الذین ما منعم نعاق الناعقین و
 منقریات المریبین عن الله رب العالمین

بنام کونیده دانا

تسایش پاک یزدان را که از روشنی آفتاب
 بخشش جهان را روشن نمود از با بحر اعظم هویدا
 و از ما هویت بخت اوست توانا که توانائی مردم روکار
 او را از خواست خود باز ندارد و شکرهای پادشاهان
 از کفارش منع نماید نامه ات رسید دیدیم و ندیدیم
 شنیدیم در نامه الهالی محبت کنون و اسرار مودت
 مخزون از داور همسال مسطییم ترا تا امید فرماید بر
 نصرت امرش و توفیق بخشد تا تشکیران دشت نادر
 بآب زندگانی برسانی اوست بر برامری قادر توانا
 آنچه از دریای دانائی و خورشید منائی سؤال نمودی
 با حاجت مقرون پرسش نخستین بخت پرستش کنان

یزدان را بچه زمان ورود بکدام سو بنمایم شایسته است
 آغاز گفتار برستش برود کار است و این پس از
 شناسانست چشم پاک باید تا شناسد و زبان پاک
 باید تا بسناید امروز روزهای اهل دانش و پیش سوی
 اوست بلکه سوخا را جمله رو بر سوی او شیرود
 از خداوند میخواهیم مرد میدان باشی و بتوانانی
 یزدان بر خیزری و بگوئی ای دستوران کوش از
 برای شنیدن راز بی نیاز آمده چشم از برای دیدن
 هر اگر برانید دوست بکناید ایدار میگوید آنچه را که دستکار
 درانت ای دستوران اگر بوی گلزار و انامانی
 بسیارید خرد و نخواهید و دانای بیکار اور چابمه تازه
 شناسید و از کیتی و کیتی خوانان چشم بردارید و
 بیاری بر خیزرید پرشش دوم در کیش و این بود
 امروز کیش یزدان بیدار چناندار آورده راه نمود
 کیش نیکو کاری و آیینش بردباری این کیش

زندگی پانیده بخشد و این آیین مردمان را بکسان
 بی نیازی رساند این کیش و آیین و ارای کیشها
 و آئینهاست بگردید و بدارید پرسش سوم با مردم
 روزگار که جدا جدا کیشی گرفته اند و هر یک کیش و
 آیین خویشرا بیشتر و بهتر از دیگری دانند چگونه رفقا
 نمایم که از دست و زبان ایشان در ریخ و آزار نمایم
 ای شیر مردمان ریخ را در راه حضرت یزدان رحمت
 و ان همدردی در راه او در مانیت بزرگ
 و هر تلخی شیرین و هر پستی بلند اگر مردمان بمانند و بدانند
 جان رایگان در راه این ریخ دهند این ریخ مفتح
 کج است اگر در ظاهر منکر است در باطن پسندید
 بوده و هست کفار تر اندر نستم و تصدیق نمودیم چه
 مردمان روزگار از روشتمانی افتاب و ماه و منند
 و ادرا دشمن میدانند اگر بی ریخی طلبی این بیان که از علم
 رحمن جاری شده قرانت نما الی الی اشهد بفر و آئین

و وحده انتك اسلك بامالك الاسار و فاطر السما بنفق
 كلمتك العلماء و اقدار قلمك الاعلى ان تصرفنى بر ايات
 قدرتك و قوتك و تحفظنى من شر احد انك الذين
 نقصوا عهدك و ميثاقك انك انت المقدر القدير
 ذكر حصنى است متين و لسرى اشبسين حفظ نمايد و نجاش
 بخشد پرشس چهارم در نامههاى ماثروه داده اندش
 بهرام بانسانهاى زياد از براى رسنمانى مردمان
 الى اخر بسيان ايدوست آنچه در نامه ماثروه داده
 ظاهر و هويد اگشت نشانها از هر شطرى نمودار امروز
 نردان ند مينمايد و كل را عنوى اعظم بشارت ميده
 كستى بانوار ظهورش منور و لکن چشم كياي از
 يكجا خداوند بمانند بخواه بنسندگان خود بسيان بخشد
 يمانى سبب دانامى و علت نجات بوده و هست و نام
 خود از رسنمانى بصيرت اگر مردمان چشم خود ننگرند امروز
 جهان را بروشنمانى تازه روشن بنيد بگو خورشيد

و انانی هویدا و آفتاب سمنش پدیدار بختیار آنکه رسید
 و دید و شناخت پرشس نخم از پل صراط و بهشت
 و دوزخ بوده همسیران بر آستی آمده اند و راست
 گفته اند آنچه را یک بزوان خبر داده پدیدار شد
 و شود عالم محازات و مکافات بر پا بهشت و دوزخ
 خرد و انانی تصدیق نموده و بینمایند چه که وجود این
 از برای آن دو لازم در مقام اول و رتبه اولی بهشت
 رضای حجت بر نفسی برضای او فائز شد او از اول
 حجت علیا مذکور و محسوب و بعد از عروج روح فائز شود
 بانچه که آمده و خامه از ذکرش عاجز است صراط و سزا
 و همچنین حجت و ناز و آنچه در کتب الهی مذکور و مسطور است
 نزد اصحاب بصر و مردمان منظر اکبر معلوم و مشهود است
 حین ظهور و بروز انوار خورشید معانی کل در یک مقام و ا
 و حق بظن میفرماید بانچه اراده میفرماید هر یک از
 مردمان که بشنیدن آن فائز شد و قبول نمود او از اول

حجت مذکور و همچنین از ضراط و نیران و آنچه در روز
 رستخیز ذکر نموده اند گذشته و رسیده و یوم ظهور
 یوم رستخیز است امید هست که انجناب از حق
 وحی الهی و تسبیل عنایت ربانی بمقام مکاشفه و شهود
 فارشوند و آنچه ذکر نموده اند ظاهر او باطنا مشاهده نمایند
 بر شش ششم پس از شستن تن که روان از تن جدا
 شده بآن سه استاد الهی آخر در ان مقام خدنی قفل
 از حامت دانش ظاهر شد آنچه که نمایان را کفایت نماید
 و اهل دانش را فرج کبر نبخشد برستی میگوینم روان
 از گردار پسندیده خشو میشود و او در پیش در راه خدا
 باو میرسد پیش بضم از نام و ترا دو نیاکان پاک
 نهاد بوده ابو الفضل کلایکافی علیه بهانی در این باب
 از نامهای اسمانی نوشته آنچه که اکا بهی نبخشد و بر
 پسنامی بفراید این بزبان با قوت و نیرو بوده و هست
 زود است آنچه از زبان گفته شد در ظاهر دیده شود

از خداوند میخواهیم برابر یاری نیرو بخشد اوست دانای
 و توانا اگر انجناب سوره رئیس و نور طوک را پایا بد و بخوانند
 از آنچه سوال نموده عین مبارز گردد و بخدمت امر الهی قیام
 نماید قیامی که ظلم عالم و قوت امم او را از نصرت مالک فرم
 منع نکند از حق تمسکیم شما را تا یاید فرماید بر آنچه سبب بلند
 و بقای نام است جهد نماید شاید بسوزند گوره هم بر
 و از لئالی حکمت و بیان که از جنس زنیه ظلم رحمن ظاهر شد
 قیمت برید و نصیب بردارید البهار علیک و علی کل شیء
 مستقیم
 درسخ این

صحیفه الله الیه من الصیوم
 هو المعشری المشفق الکریم

کتاب انزل المظلوم لمن آمن بالله الیه من الصیوم لتجدیه
 نجات الوحی الی الافق الاعلی و تونده علی الاستغاثه
 علی هذا الامر الذی به ذابت الاکباد و اضطرت العظام
 الامن شاء الله رب العرش و العری و مقصود ما کان

ويكون يا ايها الناظر الى اقى الظهور اسرع ما ينطق بكلم
 الظور في هذا المقام المحمود انه لا اله الا هو الواحد المقصد
 العزيز الودود اما ذكرناك واماك من قبل بما يقبى به
 ذكر كما في عوالم الملك والملكوت اناك ان تحزنك
 حوادث الدنيا او تحزنك ضوضاء الورى او تمنعك
 شبهات الذين كفروا بالشاهد والشهود ضع القوم وما عندهم
 بقدره من عندنا وخذ كتاب الله لقوة لا تمنعك بحسب
 واصفوف كذلك دارت افلاك الحكمة والبيان ابر
 من لدى الحق علام الغيوب انا اردنا ان نذكر في هذا
 بحسن من سعد الى الرفيق الاعلى ان ربك هو المقدر
 على ما يشاء بقوله كن فيكون يا ظمى الاعلى اذكر من
 اتخذ لنفسه سبيلا الى الله مالك الوجود وامن به اذ
 ارتفع الذار من الارض والسماء وشرب رحيق البيان
 من كأس عطاء ربه مالك الخيب والشهود يا حبيب
 على عليك بهاء الله وعنايته ورحمته وفضله تسمع وترى

ذكرك من قلم القدم في بذل التجن الاعظم واستوار المظلوم
 عليه بما كتبت ايا دى الذين كفروا بائنه و امانه و انكروا
 حجة و نقضوا عهد ما اتجوا كل جايل مردود اشهدك
 قبلت اليه اذا عرض عنه كل غافل محجوب طوبى لك بما
 تحرك على ذكرك لسان العظمة في هذا المقام الذي يطوف
 الملا الالى ثم طنكته مقربون اشهد انك تمسكت بحبل الام
 بحيث ما منعك حوادث العالم ولا اعراض الذين اعرضوا
 عن الذي نطق في كل شان انه لا اله الا هو العزيز المحبوب
 انت الذي ما خوفك جنود الامراء ولا شبهات العلماء
 ولا اشارات الفقهاء قلبت و سمعت ما سمعه ابن عمر
 في طور اعرفان و وفيت بعهد الله و عيانه و اعرفت بما
 انزل في كتابه فيما لك يا ايها المتوجه الى انوار الوجه و النور
 ثنائى من العباد و لم تثبت بذلى و اتمسك بحبل المد
 انت الذي ما ضعفك قوة القوم نطق في سراسر
 بالاطلع عليه الا الله ربك و شهدت باشهد به المقصود و وفيت

بما لا فائز به الا اولون الامن ساء الله رب اعلمت لمعمور
 البصائر المشرق من افق سماء اعطسار و انوار اللامح من شطر
 النقاء والعرف المتصوع من تمصين عنایة ربك مولی الورد
 عليك يا من فرقت بعرفان الله اذ منع عنه الاحزاب
 طوبی لك ونعم مالك ولمن نذكرک بما نزل فی هذا
 من لدی الله مالك الرقاب نسئل الله تبارك وتعالى
 ان ينزل عليك فی كل الايام رحمة من عنده و نفضة
 من نفضات قمیصه انه هو المقصد العزيز الوهاب بلسان
 پاری ندای مظلوم را بکوش جان اصغانا شاید موت
 شوی بر خدمت امر و ایل ارض را از او نام قبل حفظ
 نمائی شاید نوار نیزه افساق از افاق قلوب عبای
 اشراق نماید و کل فائز شوند با نچه که از برای ان از
 عدم بوجود آمده اند یک کلمه لوجه الله ذکر میشود که شایسته
 سدی شود ما بین مظالم او نام و مطالب نیر العیان
 و ادراک نمایند آنچه را که سبب حفظ نفوس است از

فنون غاطین و شبهات محذین و نفاق ناعین چه
 مقدار نفوس از علما و عرفا و فضیلتا که در قرون و عصا
 بذکر حق مشغول و ظهوریست عظیم را بحال عجز و ابتها
 از غنی متعال سست می نمودند در اسرار عترت نایل
 و زفات متصاعد و چون ایام ظهور بار آورده حق جل جلاله
 ظاهر و آفتاب حقیقت از افق سما مشیت الهی مشرق
 کل معرض و با عرض القفا نکردند تا آنکه سدره مبارک
 با سیاف او نام قطع نمودند و حال علمای ایران بر
 منابر من غیرترو حجاب حق را عنین نمایند عمل نمود
 آنچه را که بیسح حزبی از احزاب عالم عمل نمود بشنو
 ندای مظلوم را و بزار میام تا قیامیکه که نظر اب ان
 احسند نماید و در اعمال و فضائل و اقوال ضرب
 قبل تفکر کن آنه یویدک و یوقک علی التمتک بصیر
 الله المستقیم و نباه العظیم اما توصیک بما وصی الله اولیاء
 فی کتابه الله هو الناصح الایمن انظر الی السدره و انمارا

والی شمس و اشراقاتها این کلمه مبارکه که مکرر از قلم علی
 در زبر و الواح نازل تنگ بها و قل لک الحمد یا الهی
 و سیدی و سندی بما پرستی الی صراطک الذی اعز
 عنه الکرخلعتک و عیشتی رحمتک المحموم باسمک اعیوم
 و اسمعتی ندانک الاحلی و صریقک الاحلی اسنک
 بامرک الذی احاط علی الارض و السماء باقدارک
 امام و جوه الامرار و با موج بحر بیانک فی ناسوتک
 ان تجلسنی ثابتا علی امرک و در انجا فی حبک و فاما علی
 خدمتک و ناطقا بشانک بین عبادک با حکمت و لبسان
 آنک انت المقدر العزیز لمنان یا ایها الناظر الی الخ
 منتسبین طرأ اذ قبل مظلوم کتیر برسان و سفحات
 وحی الهی معطره در امروز حق جل جلاله ظاهر و مرث
 با پرو هر یک را ذکر فرموده بذکری که باقی و دست
 و از او میطلبیم کل را نایید فرماید بر آنچه سزاوار
 یوم اوست این یوم غیر ایام بوده و هست جمع انبیاء

ما بنیوم بشارت داده و همچنین اشبارا طوطی از برای گفتار
 قصص قبل و بعد ایشانرا از گوشتربیان رحمن منع نمود و عرض
 معرضین و اعتراض ظالمین ایشانرا از توحیحی بازداشت
 له الحمد و الشکر و له الجود و الحظایر بفضل ایشانرا و حکم ما برید و جویید
 هو المقدر الخیار

کتاب انزلہ المظلوم لمن شهد و رای آیات به گبری و فایز بجا
 مذکورانی کتب الله رب العالمین طوطی لمن عرف ما خلق له
 و نعمنا لمن تنسک بحمل الله العظیم حکیم قد حضر کتابک لدی المظلوم
 و سمعنا ما فیہ اجنباک بلوح به نادوی اللها و الملک لله اعززا حمید
 ما افغانی علیک بهائی و عنایتی قد فازند انک باصغاتی و
 کتابک مطاطی ان ربک هو السامع المحیب اذکر الایام انکنت
 فیها فانا امام وجه ربک فاعده لدی عرشه العظیم انت الی
 سمعت الذار و اقبلت الی الافق الاعلی و شربت حق الحرف
 من عطا و ربک الکریم قد قدرک من علم اقدم لا یعادله العالم
 بشکر المظلوم فی سجده الام لشکر ربک الغفور الرحیم اذ اوزت بلوحی

بحق الوحی من کونکس کلماتی "قل الی الہی لک الحمد
 بما قرئت فی الیک وخصرتی فی بساطک وشرقتی بظلمتک
 وبقیتنی کو شریبانک وعرقتی بنایک العظیم وصرطک
 المستقیم انا الذی یا الہی کنت ما خلا علمتنی ظنورات
 غایتک وکنت راقدا اقطعتی بدیووک وکنت بعیدا
 قریبی شونات فضلک کیف اذکر یا الہی بدافع غایتک
 وما انزلت لی من ہمار شیتک وحرورت ارادتک
 احاطت بی آثارہمک الاعلی ورحمتک الہی سبقت الاشیا
 وحبث جعلت من افغان سدرتک ونبیتی الی نفسک وعرقتی
 لو یکون لی الف روح فی کل صین واندی برقی بسببک
 لایجادل تعطرہ من بحر عطرانک وخذوۃ من نار شجرہمک
 ای رب ایدنی علی ذکرک وثنانک وخدمتک اصفیاء
 وعرنتک یا مولی الاسماء وناظر السماء احب ان تجعلنی فی
 کل الاحوال منجد بانایانک وقرنور ابنورک وفتیبا باذہاب
 روار کرکک وناظر الی اھک واکون علی شان لایمنعتنی

ما فی العالم من القوة وبقدره واطوۃ انک انت لقمه
 علی ما تشار و فی قبضتک زمام الاشیاء اسکاب مطهر
 بهتئات و منزل الآیات بکتابک لمهین و ما فیہ من ابرار
 و عرفانک و ثموس المحبته و الوداد التي اشرفت من آفاق فیه
 المخلصین من عبادک ان تکتب لی ما یحفظنی عن الذین نقضوا
 عهدک و کفروا برمانک و جادلوا بایمانک و انجروا
 تحک ای رب ترانی خاضعا لوجهک و خاسعا لامرک قد
 لی خیر الاخرة و الاولی انک انت مولی الوری و رب
 العرش العظیم و الكرسی الریفیع یا افضا سبب تاخیر جواب انقلابین
 ارض بوده از اول ایام تا حین مظلم دست اعدا
 بوده اگر چه قوت و شوکت و اقتدار اهل عالم نفوذ کلید
 و اقتدار قلم اعلی را منع نموده و نخواهد نمود و لکن چون مظلومیت
 تزدحق مقبول بوده و هست لذا محل تعدیهای ظالمین و
 معذین واقع و فی تبدیل السجن بجنه العلیا لآیات المفسرین
 و بیات للمبصرین آنچه در الواح از قلم اعلی جاری شد

ظاهر گشته و میگردد و از حق میطلبیم ترا موید فرماید بر آنچه
 رضای دوست و دوست بعضی از افغان علیهم السلام بهار الرحمن
 طائف حوند و در ظل قباب عظمت ساکن و مسترح و بعد
 الامر سید یفعل ما یشاء و حکم ما یرید و هو المقتدر القید و ای
 در باب گرفتاری خلق و عدم شعورشان ذکر نمودید
 حق لاریب فیه آنچه بر اهل ارض وارد شده و میشود از
 جزای اعمال است انسان و بیع اشیا، تخریب جزئی در دنیا
 و اعصاب را قائم کنند و بالاخره شهیدش نمودند
 یا افغانی یومی از آیام در ارض طاکه مقرر سلطنت اریست
 مشی پس نمودیم نعتی از کل جهات چنین مرتفع بعد از توجه نما
 منابر یکدیگر در مدن و دیاران تسلیم است اصغاشد و باین
 کلمات ذاکر الحمی الہی خاتم رسل و تسد کل رسول بعد
 روح ما سوید فنداه مارا از برای ذکر و شناسای تو عزیز
 داده مقصود آنکه بر ما ذکر حق و شناسیش و شناسای او پیش
 مرتفع گردد و حال معشر محض لا بر باب و لعن حضرت

مقصود مشغولند المحی المحی ما از نجاستش و از انص مشرکه حفظ
 نما و جواب بیکه علیا از لسان مالک اسما نازل رسد تا
 قبلنا بسلا یا لا طهار الا بر و نصب بر فیهاته هو استار نام
 بالشر بخل و هو بصبار و صیلم بالصبر بحمیل یا افانی یک
 غیر از منابر ایران باقی مگر آنکه برین حق حل جلاله راسب
 نمودند و گفتند آنچه را که ذکرش ممنوعست اگر رحمت
 حق سبقت نکرفته بود کل هلاک میشدند و و ام سبب العیا
 شده یکی عفو الهی و دیگر اعمال بعضی از نفوس که خود را بحق
 نسبت میدادند از حق میطلبیم تا همین را آگاه نماید و
 خافین ابنورد انانی منور شد نماید اوست مقدر توانا
 از مقصود عالمیان منسلت فیما بینم انجناب متبیین را
 موقوف نماید بر آنچه که عرفش بدوام ملک و ملکوت باقی
 و مانده است ذکر جناب افان الذی سمی بجه قبل ماقر
 از قلم اعلی جاری نذکری فائز شده که در کتاب
 الهی از قلم قدیم ثبت گشته آن ربک هو الفضال الکرم

البهائم المشرق من فوقهما رعياتي عليك وعلى من معك
 ويحك لوجه الله رب العالمين جناب امين لازل
 ذكر شما واقفان را نموده مرا سلاتی که بعد حاضر
 از سال داشته هر یک بذكر افغان عزیزین بوده حال
 بان بهمت توجه نموده لذا اورا ذکر میسمایم بذكر بدیع
 یحیی و افغانی الی الله رب العالمین امروز عرف
 ظهور عالم را احاطه نموده لکن کشف محرم و منذ از حق
 میطلبیم اولیاء خود را موندند بر آنچه سراوار یوم
 است باری امین در هر محل و مقام که هست ذکر مظلوم
 با و برسانند لیخرج و یکون من الشاکرین

بسمی المنادی من الارض و السماء

ذکر من لدنا لمن قبل الی المذکور اذ اتی الوعد و ظهر
 الموعود بسلطان مبین بذا یوم لایذکر فیہ الا هو لیشهد
 بذلک کتب الله من قبل و من بعد و هذا اللوح العظیم
 بذا یوم فیہ ماج بکبر لیبیان و انما رافق العرفان باشتی

مالک القدم علی العرش الاعظم و قدرت حاتمہ البیان
 علی اعلی الاغصان قد اتی الملائک و الملک لملقته
 لعسلیم الحکیم لا یغرب عن علمه من شیء یسمع و یرى
 و هو السميع البصیر قد حضر لتأبک لدى المظلوم و عرضة العبد
 الحاضر لدى الوجه جبیناک بآیات اذ نزلت من سما
 البرهان خضعت لها کتب الارض تشهد بذک من بنطق فی
 کل شأن انه لا اله الا انا لعسلیم الحکیم کن ناطقا بذکرى
 و متوجها الی انوار وجهی و متمسکا بجملی و قائما علی حدیة
 امری لعسلیم البدیع انا اسمعک و عرفاک و
 اریناک و یریناک الی صراطی المستقیم اشکر لیلته
 بهذا الفضل الاعظم و قل لک الحمد یا الهی و سیدی و
 سدی بما دعوتنی الیک و سقیتنی کأس الخنور من
 عطاک و جعلتني مقبلا الی افقک الاعلی اذ اعرض عنک
 علما و الارض کلها اسئلك بآیاتک الکریم و بالاسم
 الذی به جرت سفینه لیسیان علی بحر الاسماء ان تجعلنی

فی کل الاحوال ناطقا بشانک بن عبادک بحیث لا تمنعی
 سطوة الفراعنه ولا شوکه ابحب بزه انک انت اقمده
 علی ما شاء لا اله الا انت القوی الغالب القدیر " قد
 اسمعاک آیات ربک بلسان عربی مبین و نرید
 ان نسمعک بلسان عجمی بدیع اگر عباد ارض بر عظمت
 یوم و عظمت امر آگاه شوند کل از ما سوی الله منقطع گردند
 و بجز اعظم که امام و جوه امم ظاهر و هویدا است تو
 نمائند او نام عباد را از مالک ایام محروم نموده هر چه
 بوی متمسک و از انوار نیر تقین محروم و ممنوع برادر
 دوست سینه و ازید طبع و سبت یکدیگر مشغول هفت
 و ایتلاف مفقود و اختلاف مشهود هر حزبی طریقی
 اخذ نمود و هر قومی سبیلی ترتیب داد و ان تقدوا
 طرق الا و نام لا تحسوا آیات بشائی نازل که حلا
 احاطه کرده و بیات علامش در لوح رئیس و سوره لوح
 مرتفع و هویدا افتد از قلم اعلی و نفوذ کلمه علیا نزد اهل

بصرو اصحاب منظر اکبر واضح و مشهور از اول این مظلوم و
 من غیر ستر و حجاب با علی النداء امر او و زرا و علماء و
 فقهاء و حکما کل را بافق اعلی دعوت نمود مع یک
 عباد غافل جاهل متسببه شده اند و از بحر آگاهی نیاشیان
 اند از اول ابداع تا حین شبیه این ظهور ظاهر نشد
 بذک کتب الله المہمین الصیوم لازال این یوم عند الله
 مخصوص بوده العجب کل العجب از غفلت عباد و ظلم
 من فی السلا و از حق مطہیم عب و خود را از فوضات
 یوم حسرت محروم نفرماید و از اصغاء کلمه خود و مشاہد
 افاق منع نکند باب عدل را بفتح فضل بکشد و اول
 انصاف را ظاهر فرماید و باستقامت گیری نرین تمام
 که شاید خلق را از جهل نجات دهند و بحق کشانند
 الامر سیدہ فاعل بالیار و حکم مایرید و هو العسیر الحمید
 و تذکر خاک الذی سمی بہدی و نبشره بعنایہ اللہ رب
 العالمین یا مهدی بشنوند ای مظلوم را از اول ایام

تا صحن در دست اعدا مبتلا وارو شده آنچه که اهل جنت
 علیا گریستند و اهل فردوس اعلی نوحه نمودند و مظلوم
 مقصر در خاتم نبیا نظر نما بر آن حضرت وارو شده آنچه
 افنده مقربین و اکباد مخلصین را که اخت از برای صاحبان
 سمع یک آیه کافی بوده و هست ما ارسلنا من رسول الا
 کأنوابه یتخفون در عیسی بن مریم قضا کرکن ظلم معافی
 رسید که حق جل جلاله او را با آسمان چهارم برداشتن
 ندای مظلوم را و سمع را از آنچه شنیده مقدس ما و همچنین
 بصر را و بعد بحکم انصاف و کوشش مقدس بسین بشو
 آیات در هر مقام موجود و بیات واضح و مشهود
 آثارش شبانه آفتاب لایح و لکن منصفین بشاهده انوار
 فائز امروز مکالم طور بر عرش ظهور مستوی و ناطق طوبی
 لمن سمع و رای و ویل للعافلین و نذکر فی هذا المقام
 ضلعک و نسل الله تعالی ان یؤیدنا و یوفقنا علی الاستقامه
 علی حبه انه علی کل شیء قدير یا امة الله جسمع عالم از

برای عسرفان جمال قدم از عدم بوجود آمده اند
 و باین یوم مبارک در کتب و زبر و صحف و عده داده
 شده اند علمای ایران در لیالی و ایام بذكر مالک
 امام مشغول و برینا بر محل الله سرجه ناطق و چون
 عالم بانوار شسته ظهور منور کل بر اعراض قسام نمود
 و بالاخره بر سفاک دم مطهرش فتوی دادند و توازی
 و رحمت و عنایتش اقبال نمودی و از حق خستش استاید
 قدر ان مقام و مبلغ را بدان یعنی نفسیکه تراره نمود
 و آگاه فرمود اشکری ربک و قولی لک لهناء
 یا مولی لا سماء و لک البهار ما مالک العطاء ما بدتی
 الی صراطک و عفتنی مشرق آبانک و مطلع پیمانک
 و قیبتنی کوثر جنک با یادوی فضلک استلک ان تحت
 لی من قلمک الاعلی ما کتبتہ لا مالک الا فی متکن بعرو
 احکامک و جعل اوامرک انک انت الذی شهد بقدر
 لسان العظمه لا اله الا انت المتقدر المہمین علی ما کان

وما يكون انامته

وانا اليه راجعون

بسمه المشرق من افقه الاعلى

كتاب انزله المظلوم لمن وجد عرف البيان اذ سوي
 الرحمن على عرشه العظيم ليخذه الذكر الى البحر الاعظم
 الذي ماج امام وجه العالم ويسمع من امواجه ثلثه
 فتح باب السماء واقى مالک الاسماء بسطان مبین طوى
 لك يا محمد بما اخذك جذب نداني وعرفك صرا
 وعلمت امرى وهداك الى نبای العظيم قد حضر كتابك
 في السجن الاعظم سمعا وذكرك وشانك اجنباك بكتاب
 لا تعادله كتب العالم وذكرك ناك بذكر اذا شرق
 نيره من افق اللوح خضعت له الاذكار يشهد بذلك من عنده
 كتاب بين انت الذي تمسكت بعروة عناية ربك
 وتثبت بذيل رحمته واهلت الى افقه اذ كان الناس
 في اعراض عظيم قل يا ايها الفرقان اسمعوا نداء ربكم
 الرحمن انه ارتفع في السجن امام وجه الاديان ولا تشعوا

اهو انکم اتبعوا من يدعوکم الى الله لفسد و الخیر قل
 انکم ان تمسک ظہورات الدنیا و زخرفها عن الذی بہ
 غررت حاتمہ کثیرا فی الفردوس الاعلی و غنت حوتہ
 المعانی فی الجنۃ العلیا و نادت و قالت قد اتی الیوم
 و القوم فی و ہم عجیب قل یا اہل فاران اتسروا
 ما عندکم و ما نزل من سمائکم انکم لمقتدر القدر
 اتقوا الله ضعوا الا و نام و الظنون قد اتی القیوم یا
 لا یقوم معہ من فی السموات و الارضین انک اذا
 شرب حق الوحی من کاس یاتی و احذک
 ذکری و ندائی قل الہی الہی تری عبدک ہذا مقبل الی
 افتک و متوجبا الی انوار و جہک و طائر فی ہوا
 قربک و موقنا بوجد انیتک و فردانیتک و تمسکا
 ما انزلتہ فی کتابک ای رب تری عبرات عینی فی
 فراقک و زفرائی فی بعدی عن جوارک لم ادور
 یا مقصودی و محبوبی ما قدرت علی من ملک الاعلی

الذی بمرکه تحرت الارض و السماء بل قدرت لی
الخصور امام و حکم و القيام لیدی باب عظمتک
و بل منغنی عن ذلک امرک المبرم و قضائک المحکم
اسئلك یا مالک الوجود و مرتی العیب و الشهود
بامرک الذی به جرت الانهار و اثمرت الاشجار و ما
الجواران تجلسنی فی کل الاحوال ناطقا بذکرک و تبارک
علی امرک علی شان ترقد به فرائض اعدائک و تضطر
افئدة الذین کفروا بک و یا تاک ای رب ترانی
مقبلا الیک فی کل الاحوال و تمسکا بحبل عطاک
اسئلك بنجات و حکم ان تؤید عبادک علی الاعتقاد
بما انزلته من سماء جودک و جری من قلم فضلک نکت
انت المقدر الذی شهدت بقدرتک الکائنات و
سلطانک المکنات لا اله الا انت القوی العظیم حکیم
و نذکر الخلیل علیه بسلامی و نذکره بایات الله العزیز
الحمید و نبشره برحمته الی سبقت العالم و بجموده الذی

احاط بالوجود من الصغير والكبير خليل اسمع نداء
 المظلوم انه قبل البسلايا كلها لا علة كلمة الله ولكن القوم
 في اعراض بين قنا امام الوجوه و دعونا هم الى الذر
 العليا و عرفناهم ما تغير جسم الى الله الفرد و الخبير
 من الناس من اخذه جذب ندائي و انزلنا له ما كان
 كوشرا الحيوان لابل الامكان و منهم من اعرض عن
 الوجه بما يتبع كل عالم مرئب و منهم من قام على الاعراض
 و منهم من افقى على سفك دمي كذلك قصني الامر
 و القوم كثر هم من العافلين طوبى لك بما قلت
 و شهدت بما شهد الله قبل خلق السموات و الارضين
 قل لك الحمد يا الهى و سيدى و سئدى بما ذكرتى
 اذ كنت بين ايدى المعرضين اسئلك ان تؤيدنى
 على ذكرك و ثنائك و خدمته امرك انك انت المقته
 المقدير يا محمد عليك بهاء الله الفرد الاحد انا ذكرنا الله
 اقبلوا اذا نارا فحق الظهور غير عن اية الله العزيز العظيم

وارونان نذکر اولیاء اللہ و اجابہ الذین صعودوا
 الی الرفیق الاعلیٰ من الذکور و الاناث ان ربکم
 ہو الفضل العفور الحسب البہار الذی اشرق من رفیق
 سماء اعطیٰ علیکم یا اہل البہار انتم الذین بانقضتم مہلت
 اللہ و عہدہ تعلیمتہ و اعترفتہ بظہورہ و عظمتہ و سلطنتہ
 و قوتہ و قدرتہ و اقتدارہ طوبیٰ لکم و نعمیٰ لکم بما فرمت
 بانار العلم الاعلیٰ قبل صعودکم و بعد صعودکم الی الرفیق
 الاعلیٰ نسئل اللہ ان یغفر لکم و ینقض عنکم سبائتکم و ینزل
 علیکم من سبحاب سماء کریمہ امطار رحمتہ و یقدر لکم ما
 یرتکم بطراز الفرج و الابحراج انہ ہو المقدر علیٰ ما شاء
 لا الہ الا ہو عزیر الغفار کذلک اشرق نیر البیان
 من افق البرمان طوبیٰ لمن شہد در اسی ویل لکل منکر ایم
 یا محمد بلسان پارسی بشنودر ایامیکہ از سطوت ظلم کل تنفر
 و خلف حجبات مستور این مظلوم بر امر قیام نمود ثباتیکہ
 ظلم اہل عالم اور از اظہار کلمہ منع نمود حق شاد و

کوازه سیح منصفی انفقره را انکار ننماید و چون عالم از
نور امر روشن و غیر مشاهده شد کل از خلف حجاب با
اسیاف بیرون دویدند یعنی معرضین بیان باری
از حق بطلب عباد را از او نام جدیده معرضین حفظ
فرماید اوست مقتدر و توانا

صَحِيحَةٌ لِّلَّهِ اِيْمِنُ الْقِيَوْمِ

هو الناطق العليم

کتاب انزاله الحکیم لمن آمن بالله الفرد الخبير یجذب
الی مقام لا تحزنه حوادث العالم ولا انکار الامم الذین
تقصو عهد الله رب العالمین قد حضر کتابک لدی المظالم
وما ارسلته الی اسمی اجنباک بهذا الکتاب الذی به ارتعدت
ارکان الجبال و انصت کل عالم بعید یا عبد الله
الذی فرزت بذاتی والواحی و انما قسلی و باجری عن
ممن عرشی ان ربک هو الذکر العظیم شرح بذکری
ایاک و قل لک الحمد یا مقصود العالمین و تذکر من سمی

يا محمد انما ذكرناه من قبل وفي هذا اليوم يا احمد ان ^{المظلوم}
 بين انياب الذئاب والمشركون ارتبجوا امانا بحل
 صادق ا بين قدس ذوالصدق ورا ^{تخمس} ^{واحدة}
 مقربات انفسهم الا انهم من الصاعشرين يا محمد ^{بذكر}
 المظلوم ويشرك بعناية الله العزيز الحميد لا يعادل ^{بذكر}
 ذكر العالم شهيد بذلك من عنده كتاب مبین طوی من
 فاز اليوم باثار قسلي وتمتک بحلی المتین نسل الله ان
 يؤدک علی ما یحب ویرضی ویکتب لک ما کنه لعباده
 المقربین یا علی قبل اکبر قد زین منظر الله المہین القیم
 باستوانه علی عرش عظیم وندائه امام وجوه عباده
 وهو المقدر القدير ما منغی سبحی عن ذکر الله العظیم ^{نخبر}
 وما خوفنی ظلم الذین کفروا وایوم الدین انظر انظر ^{بذرا}
 اصبع العذرة قد انقشت به سمار الا و امام اسمع اسمع ^{بذرا}
 صریر قلمي ارتفع امام وجوه العبد فارغم العلماء ثم الملوك
 واستلاطين قل يا مالک القدر اسئلك بمنظرک الابرار

الذي به اضطربت افئدة البشر ان تجعلني ثابته في حركه
 راسخا في امرك انك انت المقدر على ما تشاء لا اله الا انت
 القوي القدير يا محمد قبل ابراهيم قد احاطت بي الاجراء
 من الذين كفروا بالرحمن الا انهم من الظالمين ان الذي
 قام امام وجهي وحسرت ما فرج من فم شيتي قد اخذه
 الظالمون لا تفنهم ربنا من دون الله الا انهم من الخاسرين
 في كتابي العظيم يا ابراهيم انظر ثم اذكر الذين طاروا
 باسنة الانقطاع الى ان وردوا مقر الفداء وانفقوا
 ارواحهم في سبيلي وما عندهم لامرئ العسر والبد
 ان احسن سرع بقدره الله وقوته الى مقته الفداء ^{بحسب}
 ما منعه ثروته في العالم ولا ضوضاء الامم ولا ضوضف
 الملوك ولا جنود الظالمين وانفق روحه في سبيلي ^{بفرح}
 تحببه الملائكة والى ولكن القوم الكرههم من المنكرين
 يذكرون انجيل وينكرون ما ظهر في ايام انجيل الا انهم
 من العاقلين في كتاب الله المقدر لعسرهم ان يحكم

يا ابا القاسم اسمع ما ارتفع من شطر عنایتی لا و لیا فی انہ
 لا الہ الا هو الفرد الواحد العزیز العظیم انک اذا
 شربت حین بیانی قل الہی الہی لکت الحمد کما مدحتی
 و عرفتہنی و ایدتہنی علی الامتثال الیک اشہدا
 اطهرت نفسک لہدایۃ خلقک و تقرہم الیک فی کل
 الاحوال انک انت العزیز المختار ای رب اسئلك
 باسیرک المكنوثة فی علمک و بالامواج الظاہرة
 من بحر ساک ان تجلیني متمسکا بحبلک انک انت
 الغنی المتعال یا تسلی الاعلی اذکر من سستی بحمد قبل
 اسمعيل قل انا ذکرنا الذبح من قبل و لو ترید تذکرہ
 و نقول تالہ قد حشر اهل الفردوس الاعلی اذ توجه
 حسین الی مقر القداء سرع بروحہ و طار باجنحة
 الشوق و مشی برجل الا شتیاق الی ان حضر فی مقام
 امام وجه مولی الانام قال الہی الہی ہذا روحی
 نفسی و جسدی و ارکافی اریدان اقدی بحبانی

جتك وني سبلك آه آه من عظمتك وتده نصاتي
 ومن رفعتك وحقارة علي اسئلك يا مالك الوجود
 والمهين علي الغيب والشهود ان تحبل علي مزينا بطراز
 قبولك انك انت المقدر علي ما تشاء لا اله الا انت
 العفور الرحيم يا محمد قبل باقر قد انتهت الاسماء باسمك
 طوبى لك ولمن سارع الي افق رضائي وعمل ما انزلته
 في كتابي وطوبى لمن شرب رحيق الحيوان من كتابي
 عطار السمي الرحمن وطوبى لمن سبذ سواني و
 تشبث بذيل غياي وطوبى لمن اخذ رحيق الوحي
 من يادي فضلي وشرب منه باسمي وطوبى لمن شغل
 بنا رجبي ونطق بشأني امام وجوه عبادي وطوبى لاوليائي
 بناك الذين ما منعهم ظلم الظالمين عن التوجه الي ارضي
 ولا سطوة المعتدين عن هذا النبا العظيم يا عبدالله
 تذكر مرة اخرى لتجد دفنات الوحي وتكون من
 الشاكرين هذا يوم فيه اشرفت الارض بنور الله بمقصود

العارفين والسماء بآيات الله العزيز الحميد طوبى لعبيد
 تتسك بما امر به وويل لكل غافل بعيد نسل الله
 تبارك وتعالى ان تقدر لك ولا وليا في ما تقر بكم
 اليه وينذركم بآياته ونوركم بانوار طلوته انه هو ارحم
 الراحمين وتسنده ان يكتب لك ما ينفعك في كل عام
 من عوالمه انه هو المقتدر القدير البهار من لدنا عليك
 وعلي اوليا في هناك الذين ما منحهم ظلم الظالمين
 عن القسبث باذبال ردا ر حتمى ولا سطوة اية
 عن هذا النبأ العظيم

هو الناطق من الحقه على

يا ايها الناظر الى الوجه عبد حاضر در اين حين امام
 وجه حاضر و قد رانا حيث به الله رب العالمين
 انا سمعنا نذاتك اجناك بما لا تغا وله كلمات العالم
 ولا ما عند الامم اشكر ربك بما انزل لك في لحن
 الا عظم ما يقر بك اليه انه هو الفضال الكريم لا يعزب

عن علمه من شئ ولا تمنعه حوادث الدنيا ولا تحجبه سجا
 اهل البغي والفسق قد اشرق من افق الاقدار بنور
 بسين به طهر ما كان كمنوفا في العلم ومخنة ونا في خرا
 عصمة الله المقدر القدر انا وجدنا من كتابك عرف
 محنتي وقياك على ذكرى وشا في بين عبادي وانا
 اعلم بحكيم طوبى لسان تزين بذكر المقصود ولا اذ
 سمعت ما ارتفع به النداء بين الارض والسماء و
 لعين فازت بشاهدة آثاري ولقلب اقبل الى افق
 لسير اذا اخذتك نفحات بياني وفزت باياتي
 قل الهى الهى لك الحمد باذكري من ظلمك الا على منى
 سجن عكاز اذ كنت بين ايدي الاعداء الذين عصبوا
 عنك وجاءوا باياتك وانكروا ما انزلته في كتابك
 اسئلك يا مولى العالم بانوار حيرتك واسرأ
 ملكوتك وبتعالى اصدف حكمتك وبظاهرا مرک و
 مشارق وحيك ان تجعلني في كل الاحوال ثابتا على

جنک و راسخانی امرک بحیث لا تمنعنی سبجاتی بجلال
 ولا صلیل سیوف اہل الضلال ای رب تری عبدک
 مقبلاً الیک منقطعاً عن دونک و ناظر الی اقی فیضک
 فانزل علیہ من سحاب سما رحمتک ما یقرہ الیک فی
 کل الاحوال انک انت الغنی المتعال بلسان پاری
 ندای الہی را بشنو لعمر اللہ ہر نفسی باصفا فائز شد
 سطوت جبارہ و شوکت فراغہ اور از مشرق نور
 احدیہ و مطلع آیات قدیمیہ محروم ساخت یقین
 کامل و نور بین ظلمت او امام را محو نمود اوست
 فارس مضمار بیان فراغہ و یا جبارہ کہ در الواح
 نازل شدہ و یا بشود مقصود از باب علمائے عیسوی
 علمائیکہ ناس را از شریعہ الہی و فرات رحمت
 رحمانی منع نموده اند در علمای شیعہ تفکر نادر قرون
 و اعصار یکدیگر را بر مناسبت و لعن نمودند و در لیا
 و ایام بکلمہ مبارکہ یا قائم ناطق و چون عالم بانوار مجرب

ظهور منور کل با اسباف بغضا قصد مقصود عالم و مرتبی
 اعم نمودند منصفین میدانند که انقوم چه کردند و چه گفته
 حال هم در ایران بر جمیع منابر تپ و لعن بشعرو
 سبحان الله معرضین بیان هشتم بهمان اوامات
 متمسک و تثبیت بر حزب الله واجب و لازم کمال
 جسد را در حفظ نفوس مبدول دارند که مباد و شهبان
 ناعقین و اشارات معتدین با اوامات حزب قبل مبدلا
 کردند کفر این بیانات از مشرق علم الهی ظاهر که شاید
 مقبیلین بطراز آگاهی فائز شوند و با کسم حق حل حلاله
 خود را از عالم و عالمیان فارغ و آزاد مشاهده کنند
 نسل الله ان یوئدک و یوتقک علی ما یحبت و یرضی
 و علی ما یرتفع امره بین عباده انه هو ولی المخلصین
 لا اله الا هو الملک الفرد الواحد الحق العدل المبین
 اینکه سوال از روایت قبل نمودند العلم ببعثه و غیره
 حرفا جمیع باجانت به الرسل حیران و لم یعرف الناس

حتی الیوم غیر الحرفین فاذا قام قائمنا اخرج الحننه
 والعشرین حرفا انتهى مقصود از باقی حروف ذکر
 مقام کلمه تبسار که جامع بوده همه نفسی ان کلمه را
 یافت از کلمات عالم خود را بی نیاز مشاهده نماید و هر
 نفسی از کوثر کلمون در آن آشامید عطش و ظمآن
 و هوی او را اخذ نماید اوست ان کلمه که جمیع علوم
 و فنون در او مستور اوست مفتاح مدینه استقامت
 و صراط است اوست قاصم شوکت اصنام و اولاد
 هر نفسی با او فائز شد او فائز است بآنچه که الیوم سر او است
 و ان کلمه علیا از عالم شیت بعالم اراده تجلی فرمود
 و از اراده بعالم لاهوت و از لاهوت بحجروت
 و از حجروت بملکوت و تجلی ان بصورت کلمه جامع
 در لوح جناب حیدر قبل علی و حسین علیهما السلام و
 غایتی نازل و ظاهر بود منقش اناطا هر کلمون
 بانا المشهور مناطق است ان کلمه که صدر مغلین از ان

شکافت و بنسب میان علوم و فنون معروضین و معتدین
 مترغزع کشت اصل حدیث مذکور از رسول الله روح ماسوا
 فداه بوده یکی از حر و فوات نسرفان ذکر کرده هر
 نفسی فی الحقیقه باین کلمه متبیر که فائز گرد و خود را علی
 اخیسلی مشاهده نماید و در این امر اعظم ثابت و راسخ شود
 بهیات علما و اشارات مطالع او نام را معدوم صفت
 و مقصود بخت شرد و طوبی للعارین و طوبی للعارین
 و در یک مقام مقصود از آن علوم و فنون بوده
 اینمطلوم در این آیات تفسیر کلمات قبل بایل نه نظر لغباتی
 که در باره انجباب بوده ذکر نمودیم آنچه را که عرف
 الهی از ان متضوع و اگر نفسی در ان نقش گرد نماید و مستقیم
 شود از اصحاب سفینه حمرا مذکور و مسطور البهار علیک
 و علی الذین و فوا

بجهد الله رب العالمین

هو السامع من افقه علی

حمد مقدس از ذکر و بیان ساحت ان منع اقدس حضرت

مقصود بر الاتی و سزا است که از قلم اعلیٰ کوثر بقاجای
 فرمود و از قطره ان معتبلین راحیات ابدی عظامو
 و این قطره در مقام اول و رتبه اولی بهیبت نقطه ظاهر
 و از او علوم اولین و آخرین را از عالم غیب کبر
 شهود آورد و چون حدیثش مقبول افتاد بحرف با
 مؤانس گشت و باو علم آنه لا اله الا هو مرتفع و راست نظر
 و ظفر منصوب اوست مقدری که اراده اش را
 قدرت کائنات و قوت ممکنات منع نماید طوبی از برای
 نفوسیکه از سبیل کلمه فاعیل یا شمار نوشیدند و خود
 از عالم و عالمیان فارغ و آزاد مشاهده نمودند آنک
 اذ اسمعت صریقلمی الاعلیٰ و شربت ریح الوحی من کاس
 عطاء مولی الوری قل سبحانک یا مولی الاسما و فاع
 التما شاهد بوحدانتک و فردانتک و عظمتک و اقتدر
 استک بسراج امرک الذی به نورت العالم و ما سک
 الاعظم الذی به هدیت الامم ان تجلبنی فی کل الاحوال طعنا

ثناک و قائما علی خدمتہ اولیاک و متمسکا بجمک
 ای رب تری اقبال الی افقک و توجی الی انوار
 اسلمک ان لا یخلفنی محر و ما غاکتبتہ لاصفیائک
 الذین ما منعتهم سیوف الاعداء عن الاقبال الی فک
 الاعلی و لا ضوضار العسما عن ذکرک یا مالک العرش
 و المری و رب الآخرة و الاولی ای رب تری العا
 اراد بجر غفرائک و عفوک اسلمک بکرمک الذی
 احاط علی العالم ان یسفر جراتی و خطیاتی و قدر لی
 ما یحیی مستقیما علی امرک بحیث لا ینعنی ظلم المعتدین
 و لا شبهات المرین و لا اشارات الذین کفروا بوا
 الذین ای رب لا تمعنی عماروت من ساء فضک
 نور ارکانی بحدک و رحمتک و قلبی بانوار نیر ظهورک
 انک انت المقدر علی ما تسار لا اله الا انت الغفور الکریم
 نامه که بعبد حاضر ارسال نمودی نزد مظلوم مذکور
 عرف اقبال و ایمان از ان متضوع از حق مطلسیم از هر یک

از اجزای آن ارض ظاهر فرماید آنچه را که سبب
 بدایت خلق است و همچنین جاری نماید آنچه را که علت
 حیات اهل عالم است پس بذا علی الله تعزیر و در سلمان
 و اباذر تفکر نما که بعد از قبول چه مقام فایز گشتند
 غیبتش تمار از این حساب نمود و عدلش ابرار را
 از اشرار ایست معنی کلمه یحییٰ انکم اعلیکم و اعلیکم
 انکم در اصحاب عیسی بن مریم نقش گزینا با خدا عشار
 و سمک مشغول بودند و لکن از بر توانوار میر بر مان بمعا
 رسیدند که عالم را صید نمودند چه که از خود و ما عند هم
 گذشتند و ما عند الله اقبال کردند و تمسک جستند اراده
 و شیت خود را در مشیت الله محو و فانی نمودند و بجهت
 قیام کردند قیامیکه سطوت بود عنود و عبود اصنام
 ایشانرا از مالک ایجاد منع نمود از حق مطلبیم کل را تائید
 فرماید و حفظ نماید و لکن بعضی از اهل بیان با سبب که سبب
 تفریق و اختلاف است مشغول اصل را گذاشته اند

و در فکر آنند عجمی یافت شود و بان تنگ مانند سبب
 فتنه آخری گردند باید کل از حق جل جلاله سبب فتنه
 آنچه را که سبب اعلا کلمه و علت استقامت بر است
 قلم اعلی ترا و صیبت نماید مانجه سبب ابقا و ارتقا و
 و دوستان ان ارض طر آرا بگفت امر نموده و سینه ما
 لنا نطمع منهم ما تضرب به الافدة و الثقوس
 لزال اولیای ان ارض تحت کما ظ بوده و بستند
 اما و کرنا الذی صعدا الی الله بذکر لا یتغیر عز و
 تقطع نفحاته انحقا تکون باقیه بقار الملک و الملکوت
 یشهد بذک مالک ابجروت اذا استوی علی العرش
 سلطان مبین الذی ستمی بجمه قبل علی فی کتاب الاسما
 علیه بحار الله و بهار من فی السموات و الارضین انما
 طهرناه عظاما یعنی و رفعا الی مقام عجزت عن ذکره
 الا سلام و نذکر انک الذی ستمی بجمه قبل حسن و ذکرتنا
 بمنازل فی هذا الحین امطار رحمة ربنا العفو کرم

یا رفیع امروز کلمه الله از صدا و لاد فضل بوده و دست
 جدم نماند رضای دوست فائز شود و ظاهر شود
 از شما آنچه که ذکرش در کتاب الهی ملاحظه کرد و نیست
 اولاد حقیقی و تیره عین حقیقی و ذریه حقیقی کذک نطق
 مظلوم اذ احاطت به الاحزان با کتبت ایدی الظالمین
 یا اهل البهائم لا تحزنوا من شیء الاثمنا و رد علینا من جنود
 الفاسلین انما صبرنا فی الباسار و الضرآر و امرنا اهل
 البهائم بالصبر بحمل ام طفل را ذکر می‌نمائیم و بشارت
 می‌دهیم بآنچه که در این لیله نازل شده البهائم لانا
 علی الذین اخذوا کاس البقار باسمی الابھی و شربوا
 منها رغما ککل غافل بعید و کل عالم مرید

بنام آنکه بسم از او است امیدوارو

سخنین گفتار کرد کار نیست بایستینه پاک از خواهش
 و دلایش دل پاکیزه از زنجهای آفرینش پیش و انا
 و پندار تو انا بیا سید و آنچه سزاوار روز است

بیاید امروز زودیدار است چه که نزدان بی پرده
 پدیدار و آشکار بجان پاک بشتابد شاید برسد و با نچه
 سزاوار است پی برید از آب پرهنر کاری خود را از آن
 و کردارهای ناشایسته پاک نماید تا از روز بی نیاید
 بیاید روشنی نخستین در روز پسین پدیدار بسبب چیز دیده
 دست دهد در ستکاری پدید شود پاکی دل و دیده
 و پاکی کوشش از آنچه شنیده بگواید و ستان راه نما
 اند گفتارش از گفتار پدیدار و زایش میان راهها
 نمودار راه راه اوست بیاید و گفتار گفتار اوست
 بشنود امروز از بخشش نزدان بیاید و خوشید و انما
 روشنی میخشد و بخود راه مینماید جو انمزدانکه راهها
 گمان را گذاشت و راه خدا گرفت اید و ستان بیاید
 توانای نزدان پروهای گمان را درید تا چشم بیند
 و کوشش از شنیدن باز نماند امروز روز شنیدن است
 بشنود گفتار دوست بختار او با نچه سزاوار است و نفع

نمانید از گفتار پاریسی بگفتار تازی آغاز نمودیم یا آنها
 لمقبل اسمع التذاریه انه ارتفع فی سخن عکاز و بدع العجا
 الی الله مالک الایمان تفکریمنا ظهر لتری مالارات
 عین الابداع ان ربک هو الغزیر الفضال ایاک ان
 منعک ما فی العالم عن مالک القدم و مع الطنون
 و مظاہرنا و الاوامر و مشارقتنا مقبلا الی الله مالک
 البدر و المآب هذا یوم البصر لان المنظر الاکبر کبرت
 بانوار ظهور مالک القدر الذی اتی من سماء البیان
 بالحق و البسرمان و هذا یوم اسمع قد ارتفع فیه صیر
 اعلم الاعلی بین الارض و السماء اسمع و قل لک
 الحمد یا مقصود العالم و لک الشکر یا مالک الرقاب
 یا ایها السائل امروز نور ماطق و نار مستکلم و نور شیدی
 مشرق جدمنا شاید فائز شوی با نجه سزاوار یوم
 است اگر در آنچه ظاهر شده تفکر نمائی خود را غنی و
 مستغنی از سوال مشاهده کنی حق مقدس است از طنون

و او نام و شیت و اراده انام با علم فیصل یا شایسته
 حکم مایرید آمده حجت و برهان فوق مقامات اهل امکان
 ظاهر موده آیاتش در کتب و زبیر الواح موجود و مشهور
 و میاتش در سور طوک و رئیس ظاهر و هوید الیس
 لاحد ان یحرب الرب انه یتحن العباد کیف یشاء اگر
 فی الحقیقه بصر انصاف در آنچه ذکر نمودیم مشاهده نمائی
 و بسع عدل اصفا کنی بکلمه مبارکه که رجعت الیک یا
 مولی العالم منقطعاً عن الامم ناطق شوی بشنوندای
 مظلوم را قدم از مقامات و ظنون و او نام اهل امکان
 بر دار و بر لامکان گذار لتسمع تغزوات طیور العرش
 و تغیبات عناد العرفان علی علی الاعضان نسئل لیس
 ان یؤتیک و یوفیک علی ما حیبت و یرضی انه مولی الوری
 و رب العرش و الثری لا اله الا هو الغیر و الواحد العظیم
 حکم اذا اخذک حذب البیان من الافق الالاه
 قل الهمی الهمی اشد بود انتیک و فرد انتیک و بعزک

وعظمتک و سلطانک انما عبدک و ابن عبدک قد قلبت
 الیک منقطعاً عن وونک و راجياً بدافع فضلک استک
 بامطار سحاب سما کریمک و باسرار کتابک ان توید
 علی ماتحت و ترضی ای رب هذا عبد اعرض عن الامور
 مقبلاً الی افق الایقان و قام لدی باب فضلک و
 فوض الامور الیک و توکل علیک فافعل به ما یغنی لیس
 جودک و بحر کریمک انک انت المقدر العظیم حکیم
 شهید یا الهی بانک اعلم فی منی قدرتی یا یقرنی الیک
 و یغنی فی الاخرة و الاولی انک انت مولی الوری
 و فی قبضتک زمام الفضل و العطاء لا اله الا انت لغضاک
 الکریم البهائم علی اهل البهائم الذین ما منعتهم ضوضاء الامم
 عن مالک القدم قاموا و قالوا لله ربنا و رب الارض

لعظیم
 هو الشاهد السامع الخبیر
 لازال قلم مالک قدم بذكره و تسمان مشغول و متحرک

کاهی فرات رحمت از او جاری و بسکامی کتابت
 از او نازل اوست یکتا و خلیب اول دنیا لازماً
 بر منبر تکلمین متمکن و بمواعظ کافیه و نصایح نافعه
 حق شایسته و حشوق گواه که آنی خود را شتر نخورده و حفظ
 نموده امام و جوه اسل عالم قیام نمود و بمارا و امر فرمود
 مقصود اصلاح عالم و راحت اعم بود این اصلاح
 و راحت ظاهر نشود مگر با اتحاد و اتفاق و آن حاصل
 نشود مگر بصیاح قلم اعلی بانش آفاق را بنور اتفاق
 منور نماید ذکرش نامرتب است برافروزد و دستجات
 مانعه و حجات حایل را بسوزد یک عمل ماکر از افلاک
 بگذرانند و بال بسته را بکشاید و قوت رفته را باز آرد
 حزب شیعه از ناسپاسی و حق شناسی از پست ترین
 احزاب عالم نزد مالک رقاب اعم مذکور هزار و سیصد
 سند با حق گفتند و بعد بسیوف بغض شهیدش نمودند
 جزا در یوم جزا این بود و از آن مقام اعمال ظاهر

و مشهور الی عین اهل توحید بر ذلت و آورده آنگاه
 که سبب چسبید و علت است قوی الاضراب بودند
 و حال ضعف الاضراب مشاهده میشوند وقت تضعیف
 و ثروت بفقرو عنت بذلت و ریج نجسارت تبدیل شد
 لعسر الله کل از خیرای اعمال بوده و هست و حال
 مشابه قارون در سر حین با اندازه یک اندازه
 بر زمین سر و میروند و شاعر نیستند عنقریب آنچه
 در الواح از قلم اعلی نازل در ظاهر مشاهده نمایند
 یا ضرب الله التقدیس التقوی التقوی ثبات
 سر و آزاد باشید و چون قلب بها فارغ و آزاد
 بگو یا ضرب الله ناصر و معین و جنود حق در زیر و الواح
 مشابه آفتاب ظاهر و لایح ان جنود اعمال طیب و
 اخلاق مرضیه بوده و هست هر نفسی الیوم بجنود خلاق
 و تقوی نصرت نماید و نه و فی سبیل الله بر خست
 قیام کند لهبسته آثارش در اقطار ظاهر و هوید کرد

یا علی قبل کسر اذا فرزت بلوح الله و اثره قل لمحي
 المحي لك الحمد بما بدتني و رزقتني و لك الشار بما عرفتني
 و قررتني اسئلك يا مالك القدم بالاسم الاعظم و باسم
 المبرم الذي به سخرت الامم ان تخلفني في كل الاحوال
 متمسكا بحبل فضلك و قسبنا بذيل عطائك اي رب تراني
 مقبلا الي مشرق امرک و مصدر غنايتک اسئلك
 بانوار وجهک و بما جرى من قلبک ان تؤيدني علی ما
 ينبغي لایاکم و يرضوع منه عرف رضائک ثم قدر لي
 و لمن معي خيرا لا خسرته و الا و لي انک انت مولی الابرار
 لا اله الا انت
 القوتی القدير

هو الله تعالى شأنه الحكمة و البيان

کتاب انزلہ اطلووم من شطر سجنه الاعظم لم يقرب الناس
 الى الله رب العالمين و اراد ان يذكر احد افانته
 الذي انجذب باياته و طارفي هوائه و نطق شبانه تمسک
 بحبل فضله و اخذ کتاب الله بقوة ما منعت من اعنة الارباب

ولا جبارة البلاء وقام على خدمته الامر باستقامة
 مازلت سطورة الذين كفروا بالله وآياته واعرضوا
 عن صراط المستقيم ونباه العظيم قد كنت مذکور الادي
 الوجه وتكون كما كنت ان ربك معك في كل الاحوال
 انه هو المقتدر العظيم بحسب يا افاني عليك بهاني و
 عياني قد حضر اسم الجود الذي طاف بيت في القيا
 والامام واراو ذكرك ذكرناك بهذا اللوح العظيم
 يشهد المظلوم باقبالك وخصوك وخشوعك وطمعك
 وخدمتك في امر الله الملك الحق العدل المبين قد
 علمت في الله ما لا ينقد بدوام ملكوته وحيروته كذلك
 انزلنا الآيات وارسلنا اليك لينشرح بها صدرك و
 يفرج قلبك وكذلك توجهت اليك كحانات المظلوم
 من هذا الشطر لهيب كبر من قلبي على وجه افاني و
 ذكرهم باياتي وبشرهم بما نزل لهم في الصحفة
 احمر من قلبي الا على ان ربك هو المشفق الكريم نزل

ان یظنهم من نفاق کل ناعق ومن الذین ما اتحدت قلوبهم
 وایستهم هذا ما اخبرناکم به من قبل و فی هذا الحین
 لا یغرب عن علمه من شیء و هو السار لصبار العسکر
 العظیم البهار المشرق من افق سما رحمتی علیک علی
 من معک و یحبک و یسمع نواک فی امر الله مالک یوم
 الدین یومی از ایام اسم جود علیه بهائی تلقا جود
 حاضر و اظهار محبت و محبت لانهای نسبت بافغان علیه
 بهائی و عنایتی نمود مذکور داشت سبب رحمت ایشان
 شده ام در اظهار عنایت و محبت توقف ننمودند از حق
 جل جلاله طلب نموده آنچه را باقی و دائم است کفایت
 یا اسم جود افغان لاجل خدمت حق جل جلاله از خدا
 بوجود آمده اند ایشان و ما عذره سخن راجع و اینگونه
 قطب کتاب الهی از قلم ربانی ثبت شده هندیاله و مریاله
 اولیای ان ارض را از قبل مظلوم تکمیر برسان از حق طلبیم قطب
 و لسان عباد خود را مستحق فرماید تا عنایات ظاهره

و آیات نازل از اثر و مرنع نشود کذلک نطق قلم المظلم
فی هذا الحین الملک سدرت العلیین

هو السامع البصیر

یا ثمرتی و یا ورتقی علیک بهائی و رحمتی محزون مباش
از آنچه واروده اگر در دقت عالم نظر نمائی مشاهده
کنی آنچه را که هستم و غم را رفع نماید یا ثمرتی دوا
از امر حقیقی ظاهرو این در مقامات قصا و قدر است
اطاعتش لازم و تسلیم واجب جلالت محتوم و بختین
جلالت بقول مخلوق اما اول باید بدان تسلیم نمود که
حتم است و لکن حق قادر بر تغییر و تبدیل آن بوده و
و لکن ضررش عظیم است از قبل لذا تفویض و توکل مجب
و اما بجل معلق مبتلت و دعا رفع شده و میشود انشاء الله
ان ثمره و من معهما از ان محفوظند قولی اللهم الهی
اودعت عندی ناته من عندک و اخذتها بارادتك لیس
لا تنک بذه ان تقول لم ویم لانک محمود فی فعلک

و مطاع فی امرک ای رب ان امتک هذه متوجهة الی
 فضلک و عطاک قدر لها ما تقر بها الیک و یفعلها فی کل
 عالم من عوالمک انک انت الغفور الکریم لا اله الا انت
 الا امر القدیم صل اللهم یا الهی علی الذین شربوا رجوت
 حبک امام الوجوه رغما لا عدانک واقروا و اعترفوا
 بوجد نیتک و فردا نیتک و بما ارتعدت به فرائض
 جبابرة خلعتک و فرعون بلا وک اشهد ان سلطانک
 لا یفنی و ارادتک لا تتغیر قدر للذین اقبلوا الیک و
 لا مانک الا الی تمسکن بحبک ما یغنی لیسر کریم و سماء
 فضلک انت الذی یا الهی و صفت نفسك بالعباد
 و عبادک بالفقر تقولک یا ایها الذین آمنوا انتم الفقراء
 الی الله و الله هو الغنی الحمید فلما اعرفت فقری
 و غناک یغنی ان لا تحبب لی محروما عنه انک انت
 المیهن لعسلیم الحکیم
 بنام خداوند متعال بیان

ای مهربان دوستی از دوستان یادت نمودم
 نمودیم امروز آنچه دیده میشود گواهی میدهد و ندگان
 بخداوند یکجا میخوانند بگو امروز آفتاب منافی از آسمان
 و انانی هویدا نیکوست کسیکه دید و شناخت آنچه از
 پیش گفته شد در امروز کار بیدار بگو ای دوستان
 خود را از دریای تجشش بزدانی دور نسازد که
 او بسیار نزدیک آمده آنکه پنهان بود آمده و خوب آمده بر پیش
 آب زندگانی و بردست دیگر فرمان آزادی بگذارید و
 بگیری بگذارید آنچه در جهان دیده میشود و بگیرد آنچه
 دست تجشش نمیشد آمده آنچه چشم روزگار مانند
 آن ندیده اند دوستان بشاید بشاید بشنویید
 بشنویید کردار دستوران مردمان را از کردار
 دور نموده بجای نیساز از نمودار راه خداوند
 خدا را مکرده اند مگر اینست و خود را در ای راه
 میدانند پیشوایان را گواه نمودیم و آگاه کردیم نام

این روز کواهی و بهند و بندگان را بسپاک بزوان سنا
 بگوای دستوران از خواب بر خیزد و از سهوشی بر
 گرانید آواز بی نیما از را بگوش جان بشنوید و با آنچه
 سزاوار روز خداوند است رفتار نماید امروز بهتر
 کسی است که دید و آگاه شد و کبر کسکه گفتار دانا را
 نیافت و دوست تازه را در جامه تازه شناخت
 در یابی و انانی پدیدار و آفتاب سنامی نمود آرزوی
 ندای گوینده مانده را و خود را از آنچه سزاوار
 پاک و پاکیزه نماید تا شایسته بارگاه آفرید کار شود
 نگو امروز خند او ندور از سخن سخن مسفر باید نزدیک شود
 و گفتارش را بسپاسد گفتار سبک و دیدار او ست شام
 از تاریکی ماند و بروشنامی رساند نامت روشنند
 و در نامه یادت نمودیم این یادمانند نهالیست که بد
 بخشش ششم زود است که بارک و بار تازه بی انداز
 پدیدار شود خند او ندخدا چنین فرموده و راه

نموده اوست تو انما و سنا و اوست کونید و نا

بنام مقصود علیان

این نامه ایست از مظلوم بسوی مظلومی که از کائنات
 بلا شامید و از کوب با ساجید و ارد شد بر تو آنچه
 بر ما و ارد شد محزون مباش غنایت حق ترا احاطه
 نمود نجات بخشید حق جل جلاله شاهد و گواه که در کل صحن
 تحت کماط بوده و هستی از عاقبت امور احدی آلا
 آگاه نه لذا نباید در امورات حادثه مگذر باشی اگر
 لذت بیان رحمن را بیامی و غنایتش را آگاه باشی
 خود را بر سر بر اطمینان و فرج مشاهده کنی قد بر
 الله اضطر انک یا اطمینان و ذلک بالعزانه بکون
 معک فی کل الاحوال قل الی الی فسر جی بچود
 و عطا نک و ازل کرتی سلطنتک و اقتدارک
 ترافی یا الی مقبل الیک صحن اذ احاطت فی الاصل
 من کل الجهات استک یا مالک الوجود و الیه من

علی الغیب و اشہود باسمک الذی بہ سحرت الافئدة
 و اقلوب و بامواج بحر حمتک و اشراقات انوار نیر
 عطا تک ان تجلبنی من الذین ما نعم شی من الاشیاء
 عن التوجه الیک یا مولی الاسماء و فاطر السموات
 ای رب تری ما ورد علی فی آیاتک استلک سیر
 اسمائک و مطلع صفاتک ان تقدر لی یا جلی فی عالم علی
 خدمتک و ناطقاً ثنائک انک انت المقدر القدر
 و بالاجابة حیدیر ثم استلک فی آخر عرضی ما لو ان
 و حکم ان نصلح اموری و تقضی دینی و حوائجی انک
 انت الذی شهد کل ذی لسان بقدرتک و قوتک
 و ذی درایه بعظمتک و سلطانتک لا اله الا انت السامع العليم

بنام کونید بکتا

سبحان الله صاحب بیان مفر ما بدعیان از او محجب
 مانند و بحر وفات از او اعراض کنسید جمع بیان
 بسا به و رقیست نزد او اگر قبول فرما بد معقول و اگر رد

نماید آنه هو محبوب فی امره و مطاع فی حکمه مع یک
 معرضین بیان با سار تنگ نمودند و از خالق و مالک
 آن غافل و معرض ایانکه امر و کجه حجت و بکدام بر
 بیان را قبول نمودند و بر منزل و مرسلش وارد و در
 آنچه را که تسلیم از ذکرش عاجز و قاصر است هر منصفی بر
 اقتدار قلم علی و کلمه علیا شهادت داده و میدید
 و هر بصیری گواه بوده و هست یا اهل البیان اتقوا الله
 و لا تعرضوا علی الذی علی کل امر بقوله و کل حکم بامضا
 حافوا لله و لا تکنوا من الظالمین **تمت** لوم ضرع
 قبول نمود لاجل اعلا کلمه و طهارت امر الله از اول
 ایام الی حین دست ظالمین و غافلین بوده کل وید
 و شنیده اند لو هم نضیفون از حق جل جلاله **مطلبیم**
 انصاف عطا فرماید عبادش را و بظرا از صدق فرین
 دارد ذکر تزد مظلوم مذکور و این لوح ابدع علی
 از سار هشتت مولی الوری مخصوص تو نازل خنده

بقوة من عنده انه هو لهفت در العزيز بعلمه

بنام محبوب عالم

کتاب الهی از سما، عنایت رحمانی نازل و افق عالم بانوار
نیر اعظم مشرق اسرار مکنونه و آثار مخزونیه کل طایفه
مشهود طوبی از برای نفسیکه حجات علم اورا از مشرق و
الهی محروم نمود و سبحات قوم از بحر اعظم ممنوع نشا
یوم یوم اوست و ظهور ظهور او قدرش را بدانید و
بکمال عجز و ابتهال استغاثت طلب نماید اوست
عطیه کبری و مانده مبارکه که عظمی حجب کند شاید فائز
شوید با آنچه لاسئل و لا عدل بوده اوست کریم و اوست
معطی و اوست باذل لا اله الا هو الفرد الواحد
المقدر العلی الاعلی محمد کن مالک یوم معاد را که ترا
تائید فرمود بر ذکر و ثنا و راه نمود و بدایت فرمود
بگو الهام معبود المسجود اشهادت میدهد بعد تو تو چه
تو و فردانیت تو و از بدائع فضلت مستلست فیما یدر

نرا و از بخششست و ظهور و بروزش از دگر عالم محو
 نشود سحاب او نام او را استر نماید و غمام ظهور او
 از اشراق باز ندارد ای کریم هر صاحب بصیر و سمعی
 بر کرمات شهادت داده و بر سبقت رحمت کواه
 عبادت را از رویای شناسانی محروم نما و از انوار
 وجه ظهور منع مفر ما توفی بخشده و مهربان لاله
 الا انت الغری المنان

هو الله تعالی شانه العظمة والاقدر

حمد مقدس از ذکر و بیان مقصود عالمیان را لائق و سزا
 که عالم را با نور توحید منور فرمود و رایت عظامی آن
 لاله آهورا بر اعلی مقام عالم بر افراشت سطوت
 امر او را منع نمود و از اراده باز داشت رسل
 فرستاد و کتب نازل فرمود تا کل بصیر اطاعت مستقیم نمایند
 شوند و از برای عسرفان نبیا عظیم در یوم قیام مستعد
 گردند له الحمد و المنة وله الفضل و العطاء خلق فرمود و را

نمود تا کل فائز شوند با نوحه که مقصود از خلقت خلق بوده
 تعالی فضل و تعالی کرمه تقسیم وجوده العظیم الصلوة والسلام
 علی سید العالم و مر فی الامم الذی به انتهت الرسا
 و النبوة و علی اله و اصحابه و ائمه ابداً سرمداً و
 جناب محمد قبل علی علیه سلام الله و ارد و ذکر شمار نمود
 لذا انمظلوم مره احسری بان شرط اقبال فرمود
 لیسئیک سبیل المحبته من کأس الوفا نسل الله
 تعالی ان یؤیدک و یوفقک علی ما یحب و یرضی انه یو
 مالک یوم الدین و دب العرش العظیم اگر دوستی
 یافت شود از قبل مظلوم سلام برسان الیقربہ السلام
 الی مولی الانام و یؤیده علی ما انزله فی الکتاب
 هو الله تعالی شأنه

حمد مقصود عالم و معبود امم رالائق و سزا است که کلمه
 علیا ارض و سما را خلق فرمود و از عدم بوجود آورد و
 عرفان ذات مقدس و این عرفان حاصل نشود الا بشارت

وحی و مطلع الهام و مصادر امر و مهابط علمش طویلی از برای
 نفسیکه بحیل عرفانش تنگ نمود و از ما سواش منقطع گشت
 خلق ابطسان گشت و در سل تربیت فرمود تا به مقام قیام مبارک
 حسن انحالقتین فائز گشتند مگر از انجناب را ذکر نمودیم
 جناب محمد قبل علی کره اخری طلب اظهار محبت نمود
 لذا انجناب را ذکر نمودیم اولیای حق طرأرا و صیبت فیما
 بتقوی او بهاتسره الافئدة و القلوب (قل الی الی الی) استلک
 بالذی به سالت ابطلجا و به اشرفی النور من افق البحار
 ان تنزل لعبدک هذا من سماء فضلك امطار عنایتک ای
 رب ترانی مقبلا الیک منقطعاً عن دونک استلک ان
 تجلنی فی کل الاحوال مستقیماً علی امرک و تمسکاً بما انزلت
 فی کتابک ثم قدر لی خیر الآخرة و الاولی انک انت مولی
 الوری لا اله الا انت مولی الاسماء و فاطر السموات

بام خدوند کتیا

نقطه اولی سفیر باید اگر نفسی ظاهر شود یک آیه بیاد و بخند

کند حال معادل کتب قبل آیات نازل و لکن نامالغهای علم
 تکذیبش نمودند و گفته اند آنچه را که هیچ مشرکی نکفت
 و هیچ ظالمی نطق نمود امروز اهل فردوس اعلی نفوسند
 که مانوی الله را معدوم دانند و مفقود شمرند قصص اولی
 ایشان از اذافی اعلی منع نماید و اسما از شاطلی بحر معانی
 محروم سازد و در جمیع احوال بر کرسی اطمینان جاسند
 و بر سریر ایقان مستریج با کمال سکینه و وقار بر نصرت
 امر قیام نمایند و بجزو حکمت و بیان مدائن افنده از تصرف
 کنند کجوا ای اهل بیان انصاف دهید و بعد از تکلم نماید
 ناشید از نفوسیکه بعد از مشاهده انکار نمودند و همچنین
 از نفوسیکه مقصود امکان در سفران میفرماید کم من
 یرون عنها وهم عنها معروضون طوبی از برای نفسیکه محروم
 نشد و با آثار علم اعلی فائز گشت آنک اشکر ربک بهذا فضل
 اعظیم و قل لک الحمد یا من فی قبضتک زمام من فی السموات
 والارضین